

دانشگاه پیام نور

نحو کاربردی

اعراب نهج البلاغة (بخش اول)

دکتر سید احمد امام زاده



مقدمه

کتاب نحو کاربردی (اعراب نهج البلاغه) ، بر اساس سرفصل دروس کارشناسی ارشد ، رشته ی نهج البلاغه ، معادل ۲ واحد ، در دو بخش تهیه شده است :

بخش اول

این بخش در نه درس توسط این جانب دکتر سید احمد امام زاده تهیه شده است، که شامل تجزیه و ترکیب ۳۰ خطبه از نهج البلاغه ، خطبه های ۴ تا ۳۴ به شرح زیر تدوین شده است :

۱- متن عربی خطبه ، بر اساس شرح نهج البلاغه ، محمد عبده

۲- شرح المفردات

۱- شرح کلمات مشکل، به زبان عربی

۲- بررسی برخی نکات صرفی :

الف (آوردن مفرد جمع های مکسر ، و جمع مکسر برخی از کلمات مفرد .

ب (مشخص کردن حرکات سماعی حروف ، مانند عین الفعل فعل های ماضی و مضارع .

ج (اشاره به اعلال کلمات معتل

د (تعیین مصدرهای فعل های ثلاثی مجرد که سماعی اند

هـ (مشخص کردن نوع کلمات مشتق ، با ذکر معنی آن ها

و (طرز صحیح نگارش همزه ، وسط کلمه و آخر آن

۳- ترجمه ی کلمات مشکل ، و اشاره به معانی مختلف يك کلمه ، و ذکر معنای

مناسب با سیاق عبارات خطبه ها

موارد فوق بر اساس کتاب های لغت چون المنجد و معجم الوسیط و دیگر کتب های لغت ، و کتاب های صرف و شروح نهج البلاغه نوشته شده است.

۳- الاعراب

در این قسمت موارد زیر بررسی شده است :

۱- نقش کلمات در جمله و بیان موارد اختلاف در اعراب ، با توجه به شروح مختلف نهج البلاغه .

۲- تعیین معطوف علیه ها ، در مواردی که در عبارات احتمال دو معطوف علیه می رفت

۳- تعیین مرجع ضمیر ، در مواردی که لازم بوده است .

۴- بیان اعراب جمله ها

۵- بیان برخی از مسائل نحوی ، بر اساس کتاب شرح ابن عقیل ، و کتاب های نحوی دیگر که در منابع و مأخذ آخر کتاب به آن ها اشاره شده است .

۶- ترجمه ی فارسی خطبه ها ، بر اساس ترجمه ی محمد دشتی ، دانشجویان پس از تجزیه و ترکیب عبارتهای نهج البلاغه و بررسی معانی کلمات و مقایسه با یک ترجمه ، بتوانند ترجمه های فارسی نهج البلاغه را مورد نقد ادبی قرار دهند.

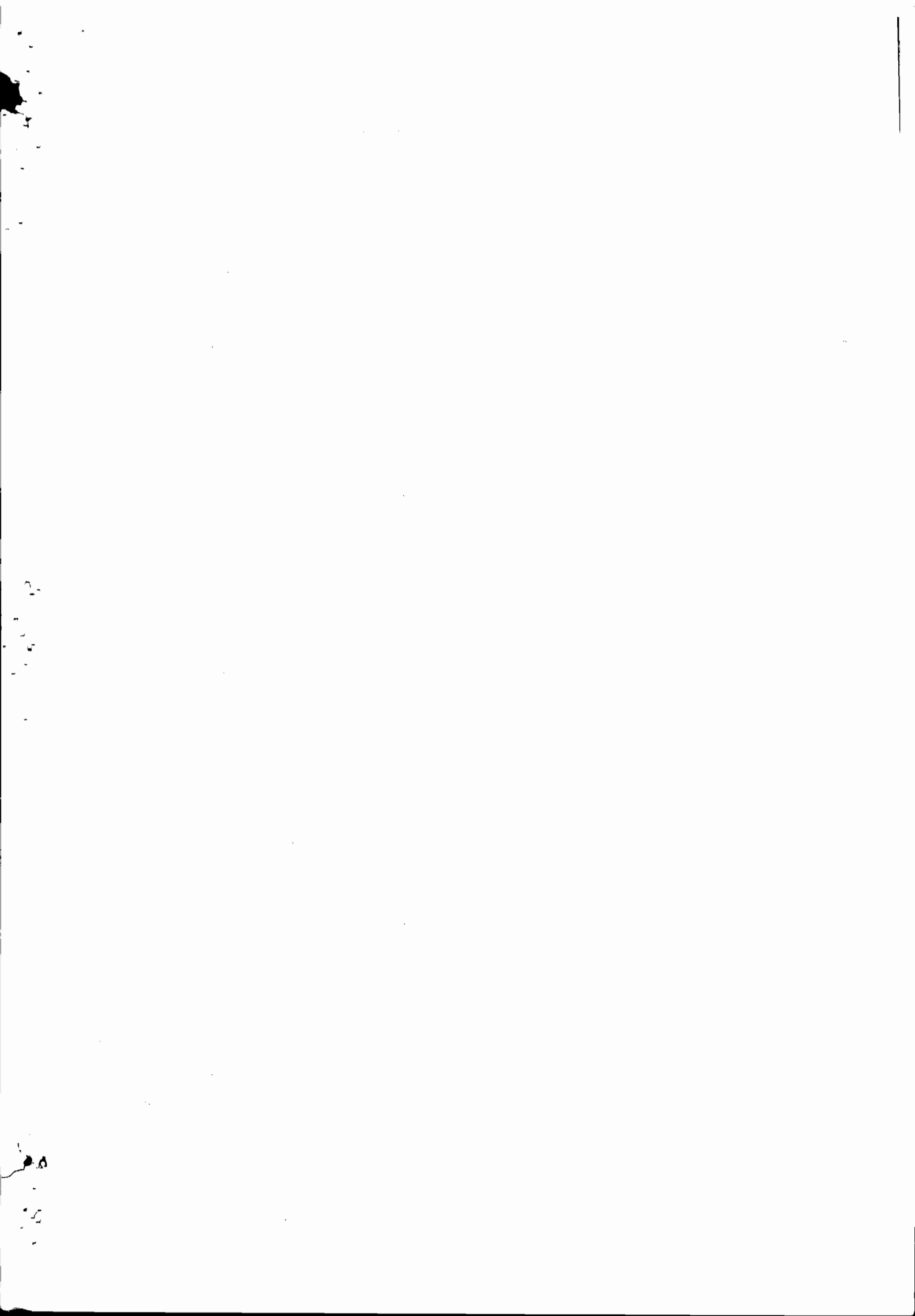
بخش دوم

این بخش توسط همکار گرامی جناب آقای دکتر محمد رضا میرزانی ، تهیه شده است و شامل تجزیه و ترکیب نامه ی امام (ع) به مالک اشتر و ... است .

از استادان محترم و همکاران گرامی که این کتاب را تدریس خواهند نمود استدعا دارد ، لغزش های قلم را بر این نگارنده گان ببخشایند و پیشنهادهای دقیق خود را از طریق گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور برای این جانب ارسال فرمایند ، ضمن تشکر از آن سروران عزیز ، در چاپ بعدی مورد استفاده قرار گیرد .

چه خوش گفته است شاعر :

يا ناظرا فيما عمدتُ لجمعه عذرا ، فإن أخا الفضيلة يغذُرُ
علما بأن المرء لو بلغ المدى في العمر لاقى الموت وهو مقصِرُ
فإذا ظفرت بركة فافتح لها باب التجاوز ، فالتجاوز أجنرُ



و من المحال بأن نرى أحداً حوى
و النقص في نفس الطبيعة كأمين
كُنْه الكمال و ذا هو المتعزُّرُ
فبنو الطبيعة نقصهم لاينكرُ

و در پایان شایسته است از ریاست محترم گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور جناب آقای دکتر ناصر محمدی ، که فرصت نگارش این کتاب را فراهم نموده اند تشکر و قدردانی می شود ، و هم چنین از تلاش ها و زحمات بی وقفه ی دفتر تدوین کتاب های این دانشگاه به ویژه ریاست محترم این دفتر ، و کارکنان و ماشین نویسان ، و بخش چاپ و انتشارات ، تشکر و سپاس گزاری می شود . توفیق روز افزون در راه نشر علم برای همگان از درگاه پرمهر ایزد مَنان - اکرم الأکرمین - خواهانیم ، و ما توفیقی الا به .

مؤلفان



فهرست

.....	مقدمه
.....	الدرس الاول:
.....	ومن خطبة له عليه السلام: ٤
.....	ومن كلام له عليه السلام: 5
.....	ومن كلام له عليه السلام: 6
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 7
.....	الدرس الثاني:
.....	ومن كلام له عليه السلام: 8
.....	ومن كلام له عليه السلام: 9
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 10
.....	ومن كلام له عليه السلام: 11
.....	ومن كلام له عليه السلام: 12
.....	ومن كلام له عليه السلام: 13
.....	ومن كلام له عليه السلام: 14
.....	الدرس الثالث :
.....	ومن كلام له عليه السلام: 15
.....	ومن كلام له عليه السلام: 16
.....	ومن كلام له عليه السلام: 17
.....	الدرس الرابع :

.....	ومن كلام له عليه السلام: 18
.....	ومن كلام له عليه السلام: 19
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 20
١٠٠.....	الدرس الخامس :
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 21
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 22
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 23
١٢٤.....	الدرس السادس :
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 24
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 25
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 26
١٤٥.....	الدرس السابع:
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 27
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 28
١٧٥.....	الدرس الثامن :
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 29
.....	ومن كلام له عليه السلام: 30
.....	ومن كلام له عليه السلام: 31
١٩٠.....	الدرس التاسع :
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 32
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 33
.....	ومن خطبة له عليه السلام: 34
٢٢٧.....	منايع ومأخذ

الدرس الاول

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۴،۵،۶،۷)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد چیست؟
- ۴- حالات اعراب (کیف) چه گونه است؟
- ۵- اعراب حیث و مضاف الیه آن چه گونه است؟
- ۶- اعراب ذات، ذو چیست؟
- ۷- متعلقات جار و مجرور های درس
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات واصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام : ٤

وهي من أفصح كلامه عليه السلام وفيها يعظ الناس ويهديهم من ضلالتهم

ويقال: انه خطبها بعد قتل طلحة و الزبير

بنا اهتديتم في الظلماء، وتسنتم ذروة العلياء، وبنا أفجرتم عن السرار. وقر سمع لم يفقه الواعية، وكيف يراعي النبأ من أصمته الصيحة؟ ربط جنان لم يفارقه الخفقان. مازلت أنظر بكم عواقب الغدر، وأوسمكم بجليه المعتريين، حتى سترني عنكم جلباب الدين، وبصريكم صديق النية. أقمت لكم علي سنن الحق في جواد المضلة، حيث تلتفون ولاذليل، وتختفون ولا ثميهون. اليوم أنطق لكم العجماء ذات البيان! عزب رأيي أمريء تخلف عني! ما شككت في الحق مذ أريته! لم يوجس موسي عليه السلام خيفة علي نفسه، بل أسفق من غلبة الجهال ودول الضلال! اليوم تواقفنا علي سبيل الحق والباطل. من وثق بماء لم يظماً.

شرح المفردات:

اهتديتم: استرشدتم: هدايت شديد. افتعال، از فعل هدى.

الظلماء: الظلمة: تاریکی، فعلاء صفت مشبیه. از فعل ظلم.

تسنتم: ركبتم السنام، أى علوتم: سوار کوهان شديد، رفعت گرفتيد. از باب تفعل، از فعل سئم.

الذروة: بكسر الذال وضمها، أعلى الشيء: اوج. ذروة، و ذروة، به دو شکل آمده است.

العلياء: كل شئ مرتفع، كراس الجبل والسماء والشرف، المكان العالي: جای بلند، شرافت. فعلاء، از فعل علا: است.

أفجرتم: دخلتم في الفجر، مثل اصبحتم، أي انكشفتم: وارد روشنایی فجر شديد. یکی از معانی باب افعال است.

السرار: الليلة التي يختفي فيها القمر آخر ليلة من الشهر: شب تاریک، شب آخر ماه قمری.

وقر: فعل مجهول، وقر، الوقر، بالفتح، الصمم، الثقل في الاذن: سنگینی (گوش) کری.

يفقه: يفهم فقه. فقهاً و فقهاً: می فهمد.

الواعية: الزواجر، الصراخ: صفت مشبیه بر وزن فاعل از فعل وعى، هشدار دهنده، صدای بلند.

يراعي: يحفظ، مال اليه سمعه، اصغي اليه: از باب مفاعله، آگاه می کند، گوش می دهد.

النبأ: الصوت الخفي: از فعل نبأ، صدای آرام.

أصمته: جعلته لا يسمع: باب افعال از فعل صم، اوراناشنوا کرد.

الصيحة: الصوت الشديد، العذاب: جمع أن صياح فریاد.

ربط: ربط الشيء، او تقه، شده، احكمه، قواه: از فعل ربط: آنرا محکم کرد.

الجنان: من كل شئ جوفه، القلب: از فعل جن، دل.

الخفقان: الاضطراب، الارتعاش والتحرك: از فعل خَفَقَ-و، طيش.
انغواقب: جمع العاقبة، كل شيء آخره وخاتمته: سرانجام، عاقبت.
الغدر: الخيانة، نقض العهد: خیانت، مصدر فعل غَدَرَ- بيمان شكني.
أثوسمكُم: اتفرس فيكم، الوسيم الاثر: از باب تفعل از فعل وَسَمَ-، با دقت نظرم در شما (نشانه هايي) را می بینم.

الحليّة: جمعه الحليّ الزينة: از فعل حَلَى-، زينت.

المُعْتَرَيْن: غره، خدعه، اطمعه بالباطل: اسم مفعول از باب افتعال فريب خورده گان.
جلباب: جمعه جلابيب، ثوب يلبس فوق الثياب: پوشش ظاهري، لباسی که روی لباسها پوشیده می شود، مانند عبا.

بَصْرَتَيْكُم: عرفني اياكم: از باب تفعيل مصدر آن تبصير و تبصرة، ومجرد آن بَصُرَ- است شمارا با من آشنا کرد.

السنن: جمع سُنَّة، السيرة، الشريعة، الطريقة الواضحة، المثال، على سنن واحد: راه آشكار، روش، يك شكل.

الجواد: بتشديد الدال، جمع جادة، وسط الطريق، الطريق الاعظم الذي يجمع الطرق: ريشه آن جدّ، راه بزرگ راه.

المضلة: جمعه مَضَال، فتنة مَضِلَّة، تُضِلُّ الناس، بفتح الميم و بكسر الضاد وفتحها الارض التي يضلّ فيها الانسان: راهي که انسان در آن گم می شود، گمراه کننده.

تَلْتَفُون: تجتمعون، التقى الجيشان: جمع می شوید. از باب افتعال، مجرد آن لَقِيَ-.

تَحْفَرُونَ: تحذثون الحفر: چاه می کنید. از باب افتعال، مجرد آن حَفَرَ-.

لأُمِيهُونَ: لاتجدون ماء: آبي نمی يابيد، به آب نمی رسيد. از باب افعال، أمامه يُمِيه.

العجماء: من في لسانها لكنة، من لا نطق لها، والكلمة العجماء، الغامضة والمبهمه: بي زبان. صفت مشببه از فعل عَجَمَ-.

ذات البيان: صاحبة النطق واللسان: با زبان، داراي قدرت بيان.

عزب: بَعْدَ غاب: دور شد، پنهان شد. عَزَبَ، العزب، من لا زوج له، مجرد، برای مذکر و مؤنث به کار می رود.

امريء: انسان: شخص. مؤنث آن امرأة، همزه ی آن همزه وصل است.

تَخَلَّفَ عَنِّي: تأخر عني: از من عقب ماند. تَخَلَّفَ از باب تفعل، مجرد آن خَلَفَ-.

يُوجِسُ: يخاف، يفزع: ميترسد، احساس ترس می کند. از باب افعال، مجرد آن وَجَسَ-

الخَيْفَةُ: مصدرُ خَافَ- خَوْفًا ومخافةٌ وخيفةٌ، الخوف: ترس.

اشْفَقَ: خاف: ترسید. از باب افعال، مجرد آن شَفَقَ-

غَلَبَةُ الْجُهَالِ: منازعة الجهال وقهرهم: غلبه بر جاهلان. غَلَبَ مصدر غَلَبَ-

ثَوَّاقْنَا: وقفنا، تقابلنا: به یکدیگر رسیدیم، روبرو شدیم. از باب تفاعل، مجرد آن وَقَفَ-

وَتَّقَ به: وَتَقَّ - ثقةً ووثوقاً، اطمأن به: به او اطمینان کرد.

يَظْمَأُ: يَظْمَى يَظْمَأُ، يعطش: تشنه می شود.

الاعراب:

• بنا اهتديتم في الظلماء، وتسنمتم ذروة العلياء، وبنا أفجرتكم عن السرار

بنا: جارومجرور متعلق به اهتديتم.

اهتديتم: فعل ماضی، جمع مذكر مخاطب، معتل اللام، مزيد(باب افتعال)، (ثم) ضمير متصل در محل

رفع فاعل.

في الظلماء: جارومجرور متعلق به (كائن يا استقر)، حال برای (ثم).

و: حرف عطف، غير عامل.

تسنمتم: فعل ماضی، جمع مذكر مخاطب، صحيح وسالم، مزيد(باب تفعّل)، (ثم) ضمير متصل در محل

رفع فاعل: (تسنمتم) عطف بر (اهتديتم).

ذروة: مفعول به منصوب، مضاف.

العلياء: مضاف اليه، مجرور.

و: حرف عطف، غير عامل.

بنا: جارومجرور متعلق به (أفجرتكم).

أفجرتكم: فعل ماضی، جمع مذكر مخاطب، صحيح وسالم، مزيد(باب افعال) (ثم) ضمير متصل در محل

رفع فاعل.

عن السرار: جارومجرور متعلق به (أفجرتكم): جمله(وبنا أفجرتكم عن السرار) عطف بر جمله ي(بنا

اهتديتم في الظلماء).

• وَقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهُ الْوَاعِيَةَ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبَاةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رَبِطَ جَنَانَ لَمْ يُقَارِقَهُ

الْخَقَقَانُ.

وَقِرَ: فعل ماضی، مجهول، مثال، مجرد، مبنی بر فرتحه، دلالت بر آینده دارد، چون برای نفرین است: مانند "تَبَّتْ" در (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ).

سَمِعَ: نائب فاعل مرفوع.

لَمْ يَفْقَهُ: (لم) حرف جزم، (يفقه) فعل مضارع مجزوم، مفرد مذكر غایب، صحیح و سالم، مجرد، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، مرجعش (سَمِعَ) است: جمله ی (لَمْ يَفْقَهُ...) نعت برای (سَمِعَ).

الْوَاعِيَّةُ: مفعول به منصوب.

و: (الواو) حرف عطف.

كَيْفَ: اسم استفهام، حال محلاً منصوب. در آن معنای تعجب است

❖ كيف، تعرب حالاً اذا جاء بعدها فعل تام، وتعرب خبراً اذا جاء بعدها المبتدأ، و.. (معجم

الشوارد النحوية: ٤٨٥)

يُرَاعِي: فعل مضارع، مفرد مذكر غائب، ثلاثی مزید، باب (مفاعله)، معلوم، مرفوع به ضمه مقدره.

النَّبَاةُ: مفعول به منصوب.

مَنْ: فاعل در محل رفع.

أَصَمَّتْهُ: فعل ماضی، مفرد مونث غایب، ثلاثی مزید، باب (افعال)، (ه) ضمیر متصل، مفعول به در محل نصب، مرجعش (سَمِعَ) است.

الصَّيْحَةُ: فاعل و مرفوع.

رُبُطٌ: فعل ماضی، مجهول، مبنی بر فرتحه.

جَنَّانٌ: نائب فاعل مرفوع.

لَمْ: حرف جزم.

يُفَارِقُهُ: فعل مضارع مجزوم، غایب، صحیح و سالم، ثلاثی مزید، باب (مفاعلة)، (ه) ضمیر متصل، مفعول به در محل نصب.

الْحَقِيقَانُ: فاعل و مرفوع: جمله ی (لم يفارقه...) در محل رفع، نعت برای (جَنَّانٌ).

• مَا زَلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْعَذْرِ، وَ أَتَوْسَمُّكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِّينَ، حَتَّى سَتَّرْتَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ

الدِّينِ، وَبَصَّرْتَنِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ

مَا زَلْتُ: از افعال ناقصه، فعل ماضی، (ت) اسم مآزأل، در محل رفع.

أَنْتَظِرُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر أنا.

بِكُمْ: جار و مجرور، متعلق به أَنْتَظِرُ.

غَوَاقِبَ : مفعول به منصوب، مضاف.

الغُذْرُ: مضاف اليه مجرور.

و: حرف عطف.

أَتَوْسَمُّكُمْ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر انا، معتل الفاء، ثلاثي مزيد باب (تفعل)، (كم)

ضمير متصل، مفعول به در محل نصب.

بِحِلْيَةٍ: جار ومجرور، متعلق به أَتَوْسَمُّكُمْ، مضاف.

الْمُعْتَرِّينَ: مضاف اليه مجرور، علامت جرّش (ين): (بِحِلْيَةِ الْمُعْتَرِّينَ) حال برای فاعل (أَتَوْسَمُّكُمْ).

حَتَّى: حرف انتهاء، بمعنای الی: فعل بعد از آن مؤول به مصدر با آن مصدریه، مجرور به حتی.

سَتَّرْتِي: فعل ماضی، صحیح وسالم، ثلاثی مجرد، نون وقایه، (ي) ضمیر متصل در محل نصب

مفعول به.

عَنكُمْ: جار ومجرور، متعلق به سَتَّرْتِي.

جِلْبَابُ: فاعل ومرفوع، مضاف.

الدِّينَ: مضاف اليه مجرور.

بَصَّرْتِيكُمْ: فعل ماضی، صحیح وسالم، ثلاثی مزيد، باب (تفعیل)، (ن) نون وقایه، (ي) ضمیر متصل

در محل نصب، مفعول به اول، (كم) مفعول به دوم.

صِدْقُ: فاعل ومرفوع، مضاف.

النِّيَّةَ: مضاف اليه مجرور.

• أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَي سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَفُونَ وَلَاذِلِيلَ، وَتُخْتَفِرُونَ وَلَا

تُمِيهُونَ.

أَقَمْتُ: فعل ماضی، اجوف، ثلاثی مزيد باب (افعال)، (ت) ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

لَكُمْ: جار ومجرور، متعلق به أَقَمْتُ.

عَلَي سَنَنِ: جار ومجرور، مضاف.

الْحَقِّ: مضاف اليه مجرور.

فِي جَوَادِّ: جار ومجرور، متعلق به (كانن)، مضاف.

الْمَضَلَّةَ: مضاف اليه مجرور.

حَيْثُ: ظرف، مبني بر ضمه، مضاف: از اسمهای دائم الاضافه به جمله است.

❖ حَيْثُ: وَ أَلْزَمُوا إِضَافَةَ إِلَى الْجَمْلِ حَيْثُ وَإِذْ.....

وإذا لحقتها ما (حيثما) كانت بمعنى الشرط، وجزمت فعلين. (شرح ابن عقيل: ٥٥/٢)

تَلْتَفُونَ: فعل مضارع، مرفوع به نون، معتل اللام، ثلاثي مزيد، باب افتعال، (و) ضمير متصل در محل رفع فاعل: جمله تَلْتَفُونَ در محل جر مضاف اليه.

وَ لَا: (و) حالیه، (لا) نفي جنس، عامل.

دلیل: اسم لاي نفي جنس، مبني بر فتحه، خبر آن محذوف (موجود).

وَ: حرف عطف.

تُخْتَفِرُونَ: فعل مضارع، مرفوع به نون، صحيح وسالم، ثلاثي مزيد، باب (افتعال)، (و) ضمير متصل در محل رفع فاعل.

وَ: حرف عطف.

لا: حرف نفي، غير عامل.

تُمِيهُونَ: فعل مضارع، (أماه يميّه)، معتل العين، ثلاثي مزيد، باب افعال، مرفوع به نون، (و) ضمير متصل در محل رفع فاعل.

• الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ! عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي! مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ
مَنْ أَرَيْتُهُ!

الْيَوْمَ: مفعول فيه، منصوب.

أَنْطِقُ: فعل مضارع، صحيح سالم، ثلاثي مزيد باب (افعال)، مرفوع، فاعل أن ضمير مستتر (انا).

لَكُمْ: جار ومجرور، متعلق به أَنْطِقُ.

الْعَجْمَاءَ: مفعول به منصوب.

ذَاتَ: صفت منصوب، مضاف

❖ ذات: مؤنث ذو بمعنى صاحب. تعرب حسب موقعها من

الكلام، مثلها، ذواتان، وجمعها، ذوات (معجم الشوارد النحوية: ٣٠١)

الْبَيَانِ: مضاف اليه مجرور.

عَزَبَ: فعل ماضى، مبني بر فتحه، عزَبَ -

رَأْيُ: فاعل مرفوع، مضاف.

امْرِئٍ: مضاف اليه مجرور.

تَخَلَّفَ: فعل ماضى، مبني بر فتحه.

عَنِّي: جار و مجرور، متعلق به تَخَلَّفَ. جمله ي(تَخَلَّفَ) در محلّ جر نعت برای (امریء).

مَا: حرف نفي غير عامل.

شَكَكْتُ: فعل ماضی، مبنی بر سکون، مضاعف، ثلاثی مجرد، (ت) ضمیر متصل در محلّ رفع فاعل.

فِي الْحَقِّ: جار و مجرور، متعلق به شَكَكْتُ.

مَذَى: ظرف زمان، مبنی بر سکون در محلّ نصب، مضاف.

أَرِيئُهُ: فعل ماضی، مهموز، معتل اللام، ثلاثی مزید باب (افعال) مجهول، مبنی بر سکون، (ت) ضمیر

متصل در محلّ رفع نائب فاعل، (ه) ضمیر متصل در محلّ نصب مفعول به. جمله ی (أَرِيئُهُ) در محل

جر مضاف الیه

• لَمْ يُوجِسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ!

لَمْ: حرف جزم.

يُوجِسْ: فعل مضارع، معتل الفاء، ثلاثی مزید باب (افعال)، مجزوم.

مُوسَى: فاعل مرفوع، ضمه آن مقدر است.

عَلَيْهِ: جار و مجرور، خبر مقدم.

السَّلَامُ: مبتدای مؤخر، مرفوع.

خَيْفَةً: مفعول به برای (لم يوجس) منصوب، یا حال منصوب، ذو الحال مُوسَى.

عَلَى نَفْسِهِ: جار و مجرور، (ه) ضمیر متصل در محلّ جر مضاف الیه.

بَلْ: حرف عطف، غیر عامل.

أَشْفَقَ: فعل ماضی، صحیح سالم، ثلاثی مزید باب (افعال)، مبنی بر فتحه، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

به مُوسَى بر می گردد.

مِنْ غَلْبَةٍ: جار و مجرور متعلق به أَشْفَقَ، مضاف.

الْجُهَالِ: مضاف الیه مجرور.

وَدَوْلِ: (و) حرف عطف، (دَوْلِ) عطف بر غَلْبَةٍ، مضاف.

الضَّلَالِ: مضاف الیه مجرور.

• الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ!

الْيَوْمَ: ظرف زمان منصوب، متعلق به تَوَاقَفْنَا.

تَوَاقَفْنَا: فعل ماضی، معتل الفاء، ثلاثی مزید باب (تفاعل) مبنی بر سکون، (نا) ضمیر متصل در محلّ

رفع فاعل.

عَلَى سَبِيلٍ: جار و مجرور، متعلق به تَوَاقَفْنَا، مضاف.

الْحَقُّ: مضاف الیه مجرور.

وَ الْبَاطِلُ: (و) حرف عطف، (الْبَاطِلُ) عطف بر الْحَقِّ، مجرور.

مَنْ: مبتدا، مبنی در محل رفع.

وَيَقُّ: فعل ماضی، معتل الفاء، ثلاثی مجرد، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) مرجع آن (مَنْ).

بِمَاءٍ: جار و مجرور، متعلق به (وَيَقُّ).

لَمْ: حرف جزم.

يَظُنُّ: فعل مضارع، مهموز، ثلاثی مجرد، مجزوم، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) و جمله (لَمْ)

يَظُنُّ) در محل رفع خبر.

ترجمه خطبه ۴:

"در تاریکی، راه خود را به هدایت ما یافتید و بر قله عزت و سروری فرا رفتید و از شب سیاه گمراهی به سپیده دم هدایت رسیدید. کر باد، گوشی که بانگ بلند حق را نشنود، که آنکه بانگ بلند را نشنود، آواز نرم چگونه او را بیاگاهاند. هر چه استوارتر باد، آن دل که پیوسته از خوف خدا لرزان است. من همواره در انتظار غدر و مکر شما می‌بودم و در چهره شما نشانه‌های فریب خوردگان را می‌دیدم. شما در پس پرده دین جای کرده بودید و پرده دین بود که شما را از من مستور می‌داشت، ولی صدق نیت من پرده از چهره شما برافکند و قیافه واقعی شما را به من بنمود. برای هدایت شما بر روی جاده حق ایستادم، در حالی که، بیراهه‌های ضلالت در هر سو کشیده شده بود و شما سرگردان و گم گشته به هر راهی گام می‌نهادید. تشنه بودید و، هر چه زمین را می‌کندید به نم آبی نمی‌رسیدید. امروز این زبان بسته را گویا کرده‌ام، باشد که حقایق را به شما بگوید. در پرتگاه غفلت سرنگون شود، اندیشه کسی که به خلاف من ره می‌سپرد، که من از آن روز که حق را دیده‌ام، در آن تردید نکرده‌ام. اگر موسی (ع) می‌ترسید، بر جان خود نمی‌ترسید، بلکه از چیرگی نادانان و گمراهان می‌ترسید."

ومن خطبة له عليه السلام : ٥

لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَأَبُوسُفْيَانُ ابْنَ حَرْبٍ فِي أَنْ يَبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ (ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ تَمَّتِ الْبَيْعَةُ لِأَبِي بَكْرٍ فِي السَّقِيْفَةِ وَفِيهَا يَنْهَى عَنِ الْفِتْنَةِ وَ يَبَيِّنُ عَنِ خَلْقِهِ وَ عِلْمِهِ) النَّهْيَ عَنِ الْفِتْنَةِ .

أَيُّهَا النَّاسُ، شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ، وَعَرَّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَضَعُوا تِيَجَانَ الْمَفَاخِرَةِ. أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ. هَذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَلَقَمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا، وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِيُغَيِّرَ وَقْتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرَّارِ بِغَيْرِ أَرْضِيهِ. فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَيَّ الْمَلِكُ، وَإِنْ أَسْكَنْتَ يَقُولُوا: جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ! هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّئِيَّا وَاللَّيِي! وَاللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثُذِيِّ أُمِّهِ، بَلْ انْدَمَجَتْ عَلَيَّ مَكَلُونٌ عِلْمٌ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَّةِ فِي الطُّوِيِّ الْبَعِيدَةِ!

شرح المفردات:

'قَبِضَ: توفى، مات: از دنیا رفت. قَبِضَ-الشيءَ قبضاً: أخذه بقبضة يده: أن را گرفت. شُقُّوا: من شق الشيء صدعه و فرقه: بشكافيد.

الأمواج: جمع الموج، أمواج البحر ما يرتفع من الماء على سطحه: امواج دریا.

الفتن: جمع الفتنة، البلاء، الامتحان: فتنه آزمايش.

السفن: جمع السفينة، المركب: كشتی.

النجاة: الخلاص: رهایی.

عَرَّجُوا: انحرفوا و ميلوا: برگردید، کنار آبیید، دست باز دارید، به یک سو شوید.

المنافرة: المفاخرة في الحسب و النسب، التفرقة: اختلاف و پراکندگی.

التيجان: جمع التاج، الإكليل: تاج.

المفاخرة: التفاخر: مباهاة کردن، به خود بالیدن.

أفْلَحَ: فاز، و الفلاح الفوز: رستگاری.

نَهَضَ بِهِ: قام به و أسرع إليه: اقدام کرد.

الآجين: المتغير اللون و الطعم، الفاسد، كريبه المذاق: متعفن، آبی كه رنگ و مزه اش تغییر کرده باشد.

يَعَصُّ: غصت اللقمة، اي وقفت في الحلق: گلو گیر شد.
 الْمُجْتَنِّي: المقتطف: اسم فاعل از فعل اجتنى، کسی که میوه را می چیند.
 الإِيْشَاعُ: أَيْنَعُ الثَّمْرَ إِذَا أَدْرَكَ وَ طَابَ وَ حَانَ قِطَافُهُ: میوه رسیده.
 الْجَزَعُ: عدم الصبر على الشيء و إظهار الحزن و الكدر: بی تابی .
 هَيْهَاتَ: بَعْدَ: اسم فعل، مبنی بر فتح است، به دور است.
 اللَّئِيَاءُ: اللَّئِيَاءُ تَصْغِيرُ التِّي: کوچک و بزرگ، بعد اللَّئِيَاءُ وَ التِّي: پس از زحمت زیاد، مشکلات کوچک و بزرگ

❖ وَصَغُرُوا شُدُوذًا الَّذِي، التِّي... (الفية ابن مالك، شرح ابن عقيل: ٤٨٩)

أَنْسَ: الأَنْسُ ضِدُّ الوَحْشَةِ: مَأْنُوسٌ شَدَنَ، أَنْسَ كَرَفَتَ،
 التَّذْيُ: غَدَةٌ فِي صَدْرِ الْمَرْأَةِ لَهَا حَلْمَةٌ يَمْتَصُّ الرُّضِيعُ مِنْهَا الْحَلِيبَ: پستان.
 انْدَمَجْتُ عَلَى: انطويت عليه: آگاه شدم بر... اندمج: فرو رفت، داخل شدن چیزی در چیز دیگر.
 الْمَكْتُونُ: الْمَسْتَوْرُ: پوشیده شده، پنهان.
 بُحْتُ بِهِ: أظهرته: آن را آشکار کردم.
 الاضْطِرَابُ: التَّحْرُكُ وَ فِي الْأُمُورِ التَّرَدُّدُ وَ الْإِرْتِبَاكُ: آشفته شد، سرسیمه شد، پریشان شد.
 الْأُرْشِيَّةُ: جَمْعُ الرِّشَاءِ، بَكْسَرُ الرَّاءِ، الْحِبَالُ: ريسمان.
 الطُّوْيُ: الْبِنْرُ الْعَمِيقَةُ الْغُورُ: چاه.

الاعراب

• أَيُّهَا النَّاسُ، شُفُوا أَمْوَاجَ الْفَيْئِنِّ بِسُنَنِ النَّجَاةِ، وَعَرَّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمُنَافِرَةِ، وَضَعُوا تَيْجَانَ الْمَقَاخِرَةِ.

أَيُّهَا: (أَيّ) منادا، نكرة ي مقصود، مبنی بر ضمه، (ها) حرف تنبيه.
 النَّاسُ: بدل از اي مرفوع.
 شُفُوا: فعل امر، جمع مذكر مخاطب، مضاعف، ثلاثی مجرد، مبنی بر حذف نون، (واو) ضمير در محل رفع فاعل.
 أَمْوَاجَ: مفعول به، منصوب، مضاف.
 الْفَيْئِنِّ: مضاف اليه، مجرور.
 بِسُنَنِ: جار و مجرور، متعلق به (شُفُوا)، مضاف بآء برای استعانت است.

النَّجَاةُ: مضاف اليه، مجرور.

وَعَرَّجُوا: (واو) حرف عطف، (عَرَّجُوا) عطف بر (شُقُوا).

عَنْ طَرِيقٍ: جار ومجرور، متعلق به (عَرَّجُوا)، مضاف.

المُنَافِرَةِ: مضاف اليه، مجرور.

(واو): حرف عطف.

ضَعُوا: عطف بر (عَرَّجُوا)

تِيحَانٌ: مفعول به، منصوب، مضاف.

المُفَاخِرَةِ: مضاف اليه، مجرور.

• أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوْ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاخَ

أَفْلَحَ: فعل ماضى، صحيح وسالم، ثلاثى مزيد باب (افعال)، مبنى بر فتحه.

مَنْ: فاعل، اسم موصول، در محل رفع.

نَهَضَ: فعل ماضى، صحيح وسالم، ثلاثى مجرد، مبنى بر فتحه.

بِجَنَاحٍ: جار ومجرور، متعلق به (نَهَضَ). وجمله (نَهَضَ بِجَنَاحٍ) صلة ي موصول.

أَوْ: حرف عطف

اسْتَسْلَمَ: فعل ماضى، صحيح وسالم، ثلاثى مزيد، باب (استفعال)، مبنى بر فتحه، عطف بر (نَهَضَ)

فَأَرَاخَ: (فاء) در جواب (مَنْ)، (أَرَاخَ) فعل ماضى، معتل العين، ثلاثى مزيد، باب (افعال)، مبنى بر

فتحه، فاعلان ضمير مستتر (هو).

• هَذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَلَقَمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا، وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِيُغَيِّرَ وَقْتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ

أَرْضِيهِ.

هَذَا: اسم اشاره، مبنى بر سکون، در محل رفع مبتدا.

مَاءٌ: خبر مرفوع.

آجِنٌ: صفت (مَاءٌ)، مرفوع.

وَلَقَمَةٌ: (واو) حرف عطف، (لَقَمَةٌ)، عطف بر (مَاءٌ)، مرفوع.

يَغْصُ: فعل مضارع، مرفوع.

بِهَا: جار ومجرور، متعلق به (يَغْصُ)،

أَكْلُهَا: فاعل مرفوع، (ها) ضمير متصل در محل جر مضاف اليه. وجمله (يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا)، صفت

برای (لَقَمَةٌ) در محل رفع.

و: حرف عطف

مُجْتَنِّي: مبتدأ، تقديرًا مرفوع، مضاف

الثَّمَرَةَ: مضاف إليه، مجرور. در معنا مفعول است برای مُجْتَنِّي

يُغَيِّرُ: جار ومجرور: صفت برای (الثَّمَرَةَ) مضاف.

وَقَتٍ: مضاف إليه، مجرور.

إِيذًا عَها: مضاف إليه، مجرور (ها) ضمير متصل در محل جر مضاف إليه.

كالزَّارِعِ: جار ومجرور، در محل رفع خبر برای (مجتنی)

يُغَيِّرُ: جار ومجرور، نعت برای الزَّارِعِ، مضاف

أَرْضِيهِ: مضاف إليه، مجرور.

• فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَي الْمَلِكِ، وَإِنْ أَسْكُتَ يَقُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ!

فَإِنْ: الفاء: حرف استيناف، إن: حرف شرط

أَقْلُ: فعل مضارع، متكلم وحده، مجزوم، فعل شرط.

يَقُولُوا: فعل مضارع، مجزوم به حذف نون، جواب شرط.

حَرَصَ: فعل ماضی، ثلاثی مجرد، مبنی بفتح.

عَلَى الْمَلِكِ: جار ومجرور متعلق به حَرَصَ

وَإِنْ: واو: حرف عطف، إن: حرف شرط جازم

أَسْكُتَ: فعل مضارع، متكلم وحده، مجزوم، فعل شرط.

يَقُولُوا: فعل مضارع، مجزوم به حذف نون، جواب شرط.

جَزَعَ: فعل ماضی، ثلاثی مجرد، مبنی بفتح

مِنَ الْمَوْتِ: جار ومجرور متعلق به جَزَعَ

• هِنِهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي ! وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئْذِي أُمَّهِ، بَلْ

انْدَمَجَتْ عَلَي مَكْتُونِ عِلْمٍ لَوْ بَحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرَشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ!

هِنِهَاتَ: اسم فعل ماضی، مبنی بر فتح به معنای (بعد)

بَعْدَ: ظرف منصوب، متعلق به هِنِهَاتَ، مضاف .

اللَّتْيَا: مضاف إليه، در محل جر.

وَالَّتِي: واو: حرف عطف، الَّتِي: معطوف بر اللَّتْيَا

وَاللَّهِ: جار ومجرور، متعلق به فعل قسم محذوف.

لُئِيْنُ : لام:در جواب قسم،أَنْ:مبتدا مرفوع.

أَبِي :مضاف اليه مجرور به ياء.

صَالِبٍ : مضاف اليه مجرور

أَنْسُ :خبر مرفوع،غير منصرف

بِالْمَوْتِ :جار ومجرور متعلق به أَنْسُ

مِنَ الطَّقْلِ : جار ومجرور

بِئْذِي : جار ومجرور

أَمَّهٍ :مضاف اليه مجرور،(ه): مضاف اليه محلا مجرور

• بَلْ اِنْدَمَجْتُ عَلَي مَكْتُونٍ عَلِمَ لَوْ بَخْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الأَرْشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ البَعِيدَةِ!

بَلْ :حرف عطف

اِنْدَمَجْتُ :فعل ماضى ،صحيح سالم،ثلاثى مزيد،باب(انفعال)،مبنى بر سکون،(ت)در محل رفع

فاعل

عَلَى مَكْتُونٍ :جار ومجرور متعلق به اِنْدَمَجْتُ

عَلِمَ :مضاف اليه مجرور.

لَوْ :حرف شرط،غير عامل

بَخْتُ :فعل ماضى،اجوف،ثلاثى مجرد.(ت) در محل رفع فاعل

به : جار ومجرور،متعلق به بَخْتُ

لَأَضْطَرَبْتُمُ :لام:در جواب شرط. اضْطَرَبْتُمُ:فعل ماضى ،صحيح سالم،ثلاثى مزيد،باب(افتعال)،مبنى

بر سکون.(تُم)ضمير متصل در محل رفع فاعل.

اضْطِرَابَ :مفعول مطلق منصوب.

الأَرْشِيَّةِ :مضاف اليه مجرور.

فِي الطَّوِيِّ :جار ومجرور

البَعِيدَةِ :مضاف اليه مجرور.

ترجمه ی خطبه ه

ای مردم ، بر درید امواج فتنه‌ها را به کشتیهای نجات و ، به راه تفاخر به نژاد و تبار مروید و دیهیم مباحات به مال و جاه را از سر فرو نهید . رستگار و پیروز است کسی که او را یاورانی

است و به نیروی آنان قیام می‌کند و یا تسلیم می‌شود و خود را آسوده می‌سازد. آبی است بدبو و گنده و ، نقره‌ای است گنوگیر کسی که می‌بلعدش .

آن کس که ثمره بستان خود را پیش از رسیدنش بچیند ، همانند کشاورزی است که در زمین دیگری می‌کارد .

اگر بگویم ، گویند که از مند فرمانروایی هستم و گر لب بر بندم و خاموشی گزینم ، گویند ، که از مرگ می‌ترسد . چه دورند از حقیقت . آیا پس از آن همه جانبازی در عرصه پیکار ، از مرگ می‌ترسم ؟ به خدا سوگند ، دل‌بستگی پسر ابو طالب به مرگ از دل‌بستگی کودک به بستان مادر بیشتر است . ولی اسراری در دل نهفته دارم ، که اگر آشکار کنم ، لرزه بر اندامتان افتد ، چونانکه طناب فرو شده در چاه می‌لرزد

ومن کلام له علیه السلام :6

لَمَّا أَشِيرَ عَلَيْهِ بِالْأَلَا يَتَّبِعَ طَلْحَةَ وَالزَّبِيرَ وَلَا يُرْصِدَ لِهَمَا الْقِتَالَ
وفیه یبین عن صفتہ بأنه علیه السلام لا یخدع:

وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ: تَنَامُ عَلَي طُول اللَّذْمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا، وَلَكِنِّي
أَضْرِبُ بِالْمَقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ، وَبِالسَّمْعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيِ الْمُرِيبِ أَبَدًا، حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي.
فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَذْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ، مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ
النَّاسِ هَذَا.

شرح المفردات:

الضَّبْعُ : بضم الباء، ضرب من السباع مؤنثة، حيوان مفترس معروف:كفتار.

اللَّذْمُ: اللطم و الضرب الذي يسمع صوته:زدنی که دارای صدا باشد،صدای بر خورد سنگ با زمین.

يَخْتَلِهَا: یخدها:به او نیرنگ می زند،دام می افکند.

الرَّاصِدُ: الرقيب،اسم فاعل از فعل رَصَدَ، مراقب،آنکه چیزی را زیر نظر گرفته است،کسی که در کمین باشد،نگهبان.

المُقْبِل: الأتي نقيض المدبر: اسم فاعلٌ از فعل أقبِل، روى آورنده.

المُذْبِر: الهارب: اسم فاعلٌ از فعل ادبر، پشت کننده، فرارى.

المُريب: المشكك: چیزی که موجب شك گردد، اسم فاعلٌ از فعل أراب، يُريب، مُريب، حرکت ياء به راء منتقل شده، مُريب.

مُسْتَأْتِرًا: استأثر بالشيء استبد به، به خود اختصاص داد.

الاعراب

• وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ: تَنَامُ عَلَى طُولِ الدَّمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا،

وَاللَّهِ: جار ومجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم)

❖ أَمَّا الْوَاوُ فَمَخْتَصَةٌ بِالْقِسْمِ، وَكَذَلِكَ التَّاءُ، وَلَا يَجُوزُ ذِكْرُ فِعْلِ الْقِسْمِ مَعَهُمَا، فَلَا تَقُولُ: أَقْسَمُ

وَاللَّهِ (شرح ابن عقيل ج ۲ ص ۱۲)

لَا أَكُونُ: لا: حرف نفى، غير عامل. أَكُونُ: فعل مضارع مرفوع از افعال ناقصه، اسم أن ضمير مستتر
أنا

كَالضَّبْعِ: جار ومجرور، در محل نصب خبر أَكُونُ (الضبع، مونث سماعی)

تَنَامُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل أن ضمير مستتر (هى) مرجع أن الضَّبْعِ، جمله تَنَامُ، صلته موصول
برای موصول محذوف، نعت (الضَّبْعِ التى تنام)

عَلَى طُولِ: جار ومجرور متعلق به تَنَامُ.

الدَّمِ: مضاف اليه مجرور.

حَتَّى: ناصبه فعل مضارع به أن مقدره

يَصِلُ: فعل مضارع منصوب

إِلَيْهَا: جار ومجرور، متعلق به يَصِلُ

طَالِبُهَا: فاعل مرفوع، (ها) مضاف اليه مجرور.

وَيَخْتَلِهَا: واو: حرف عطف. يَخْتَلِهَا: فعل مضارع منصوب، (ها) مفعول به در محل نصب، معطوف
بر (يصل)

رَاصِدُهَا: فاعل مرفوع، (ها) مضاف اليه مجرور.

• وَلِكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنَّهُ، وَبِالسَّمْعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيِ الْمُرِيبِ أَبْدًا. حَتَّى

يَأْتِي عَلَى يَوْمِي.

وَلَكَيْتِي : واو: حرف عطف، لَكَيْتُ: از حروف مشبیهه بالفعل، (ی) ضمیر متصل در محل نصب اسم لَكَيْتُ.
 أَضْرِبُ : فعل مضارع مرفوع، فاعلُ أَن ضمیر مستتر أَنَا
 بِأَمْثِلُ : جار و مجرور متعلق به أَضْرِبُ .
 إِنِّي الْحَقُّ : جار و مجرور متعلق به المقبل.
 الْمُدِيرَ : مفعول به منصوب
 عَنْهُ : جار و مجرور متعلق به الْمُدِيرَ
 وَبِالسَّامِعِ : جار و مجرور متعلق به أَضْرِبُ
 الْمُطِيعِ : نعت منصوب
 الْعَاصِيَّ : مفعول به منصوب
 الْمُرِيبَ : نعت منصوب
 أَيْدَا: ظرف منصوب متعلق به أَضْرِبُ
 حَتَّى : ناصبه فعل مضارع به أَن مقدره
 يَأْتِي : فعل مضارع منصوب
 عَلَيَّ : جار و مجرور متعلق به يَأْتِي
 يَوْمِي : فاعل مرفوع تقدیراً، (ی) مضاف الیه.

• فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ، مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا.

فَوَاللَّهِ : ف: حرف استیناف، وَاللَّهِ: جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسم)
 مَا زِلْتُ : از افعال ناقصه، (ت) اسم آن در محل رفع
 مَدْفُوعًا : خبر آن منصوب
 عَنْ حَقِّي : جار و مجرور متعلق به مَدْفُوعًا
 مُسْتَأْتِرًا : خبر دوم منصوب، یا حال برای (ت)
 عَلَيَّ : جار و مجرور متعلق به مُسْتَأْتِرًا
 مُنْذُ : ظرف مبنی بر ضم
 قَبْضِ : فعل ماضی مبنی بر ففتح
 اللَّهُ : فاعل مرفوع

نَبِيَّهُ : مفعول به منصوب، د: (مضاف الیه مجرور)، جمله ی (قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ) در محل جر مضاف الیه.

❖ (مذ، ومُنذ) اسمان حيث رَفَعَا أو أَلْيَا الْفَعْلَ كـ(جَنَّتْ مَذْ دَعَا). الفِیة ابن مالک.

صَلَّى: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدره

الله: فاعل مرفوع

عَلَيْهِ: جار ومجرور متعلق به صَلَّى

وَأَلَيْهِ: معطوف بر عليه

وَسَلَّمَ: معطوف بر صَلَّى

حَتَّى يَوْمٍ: جار ومجرور، بمعنی (الی یوم)

النَّاسِ: مضاف الیه مجرور

هَذَا: نعت برای النَّاسِ در محل جر.

❖ وانعت بمشتقَّ كصعبٍ وذرْب وشبهه، كذا، وذی، والمنتسب .(الفِیة ابن مالک. ابن

عقیل: ۱۹۴/۲)

ترجمه ی خطبه ۶

آنگاه که به او گفتند ، از تعقیب طلحه و زبیر باز ایستد و بسیج نبرد با ایشان نکند .
به خدا سوگند ، که من همانند آن کفتار نیستم ، که با آواز کوبیدن سنگ و چوب در کنامش ، به
خوابش کنند ، تا بر در کنام رسند و صیادانش ، بفریب ، به دام اندازند . (۱) بلکه به پایمردی
یارانی که روی به حق دارند ، روی برتافتگان از حق را فرو می‌کوبم .
و به مدد کسانی که گوش به فرمان من نهاده‌اند ، شورشگرانی را که همواره در حق من تردید
می‌ورزیده‌اند ، می‌زنم . و این شیوه من است ، تا مرگم فرا رسد . سوگند به خدا ،

ومن خطبة له عليه السلام ۷

يذم فيها أتباع الشيطان

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَائِكَةً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاقًا، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَضَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَتَلَقَّى بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الرِّزْلَ، وَزَيْنَ لَهُمُ الْخَطْأَ، فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِيهِ، وَتَلَقَّى بِالْبَاطِلِ عَلَي لِسَانِهِ!

شرح المفردات:

لأمرهم: لحالهم، لشأنهم، لعملهم، جمع الأمر، الأمور: برای کارشان
الملاك: ما به قوامه و ديمومه قوام الامر، ما يقوم به: ملاك شئ، قوام و مبنای آن است
گفته شده است: القلبُ ملاك الجسد. بدن قائم به قلب است

الأشْرَاقُ: جمع شرك حبال الصيد: دام، تله

بَاضَتِ الدَّجَاجَةُ: القَت بيضها: تخم گذاشت.

فَرَّخَ: صار ذا فرخ: جوجه در آورد

دَبَّ: مشى على اليدين و الرجلين كالطفل: راه رفت مانند حرکت طفل که خود را به زمین میکشد، روی دست و پا راه می رود.

دَرَجَ: مشى: راه رفت، دَرَجَ في رخنه کرد.

الحُجُورُ: جمع حجر-بكسر الحاء- الحوض و فلان نشأ في حجر فلان في كنفه و منعته: دامن

الرِّزْلُ: جمع زنة، الخطأ، الزلق، و يُستعمل في ارتكاب الذنوب: اشتباه، لغزش، مرتكب گناه شدن.

زَيْنٌ له الأمر: حسنه و الشيء زخرفه: زينت داد، زيبا جلوه داد.

الْخَطْأُ: أقيح الخطأ، القول الفاسد الكثير المضطرب، المنطق الفاسد: بد ترين خطا، سخن بيهوده.

شَرِكَةٌ: في الامر، شاركه، صار شريكاً له: شريك او شد.

سُلْطَانِيهِ: قدرته، حجتته، برهانه، لا يجمع لأن مجراه مجرى المصدر: تسلط، دليل برهان.

الإعراب

• اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَائِكَةً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاقًا، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ،

اتَّخَذُوا: فعل ماضى، از باب افتعال، و اوضمير متصل در محل رفع فاعل

الشَّيْطَانُ: مفعول به اول منصوب.

يَأْمُرُهُمْ: جار و مجرور متعلق به اتَّخَذُوا، هُمْ: مضاف اليه محلا مجرور.

مَلَائِكَةً: مفعول به دوم.

وَأَتَّخَذَهُمْ : واو: حرف عطف، اتَّخَذَ: فعل ماضى، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد، هُمْ: ضمیر متصل محلاً منصوب مفعول به اول.

لَهُ : جار و مجرور متعلق به اتَّخَذَ.

أَشْرَاكَ: مفعول به دوم، منصوب.

فَبَاضَ: فاء: حرف عطف، بَاضَ: فعل ماضى، اجوف يائى، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد.

وَفَرَّخَ : واو: حرف عطف، فَرَّخَ: فعل ماضى، از باب تفعیل، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد.

فِي صُدُورِهِمْ : جار و مجرور متعلق به بَاضَ وَفَرَّخَ. هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

• وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَنَطَقَ بِالسِّنِّتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّيْلَ،

وَدَبَّ : واو: حرف عطف، دَبَّ : فعل ماضى، مضاعف، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد.

وَدَرَجَ : واو: حرف عطف، دَرَجَ: فعل ماضى، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد. فِي حُجُورِهِمْ : جار و مجرور متعلق به دَبَّ وَدَرَجَ. هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

فَنَظَرَ : فاء: حرف عطف، نَظَرَ: فعل ماضى، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد. بِأَعْيُنِهِمْ : جار و مجرور متعلق به نَظَرَ، هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

وَنَطَقَ : واو: حرف عطف، نَطَقَ: فعل ماضى، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد. بِالسِّنِّتِهِمْ : جار و مجرور متعلق به نَطَقَ، هُمْ: مضاف الیه محلاً مجرور.

فَرَكِبَ : فاء: حرف عطف، رَكِبَ: فعل ماضى، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد. بِهِمْ : جار و مجرور متعلق به رَكِبَ.

الزَّلَّيْلَ : مفعول به منصوب.

• وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرَكَةُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَيَّ

لِسَانِهِ!

وَزَيَّنَ : واو: حرف عطف، زَيَّنَ: فعل ماضى، اجوف، از باب تفعیل، فاعل أن ضمير مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) برمی گردد.

لَيْمٌ : جار و مجرور متعلق به زَيْنٌ

انْخَصَّ : مفعول به منصوب.

فَعَلٌ : مفعول مطلق برای فعل محذوف (فَعَلٌ) یا مفعول مطلق برای (اتَّخَذَ)، مثل قَعَدْتُ جُلُوسًا

مَنْ : مضاف الیه محلاً مجرور

فَا : حرف تحقیق، غیر عامل.

شَرَكَةٌ : فعل ماضی مبنی بر فتحه، ه: مفعول به محلاً منصوب.

الشَّيْطَانُ : فاعل و مرفوع.

فِي سُلْطَانِيهِ : جار و مجرور متعلق به شَرَكَةٌ، ه: مضاف الیه محلاً مجرور. مرجع ضمیر، مَنْ است.

وَتَنَصَّقَ : واو: حرف عطف، نَطَقَ: فعل ماضی، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به (الشَّيْطَانُ) بر می گردد.

بِالْبَاطِلِ : جار و مجرور متعلق به نَطَقَ

عَلِي لِسَانِيهِ : جار و مجرور متعلق به نَطَقَ، ه: مضاف الیه محلاً مجرور. مرجع ضمیر مَنْ است.

ترجمه ی خطبه ۷

شیطان را ملاک کار خود قرار دادند و شیطان نیز آنان را شریک خود ساخت . پس ، در سینه هایشان ، تخم گذاشت و جوجه بر آورد و بر روی دامنشان جنبیدن گرفت و به راه افتاد ، از راه چشمانشان می نگرست و از زبانشان سخن می گفت ، به راه خطایشان افکند و هر نکوهدگی و زشتی را در دیده شان بیاراست و در اعمالشان شریک شد ، و سخن باطل خود بر زبان ایشان نهاد

الدرس الثاني

هدف كلي

دانستن اعراب خطبه های (۸،۹،۱۰،۱۱،۱۲،۱۳،۱۴)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق

۲- مرجع ضمیر های درس

۳- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد

۴- کلمات مشتق و نوع اشتقاق آنها

۵- اعراب ایم الله

۶- افعال قلوب، و دو مفعول آنها

۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور

۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن كلام له عليه السلام ۸

يعني به الزبير في حال اقتضت ذلك ويدعوه للدخول في البيعة ثانية

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَقْرَأَ بِالْبَيْعَةِ، وَأَدْعَى الْوَالِيَةَ، فَلَيَاتُ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ، وَإِلَّا
فَيُنْخَرُ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ.

شرح المفردات:

يَزْعُمُ: الزعم القول الذي يشك فيه، ويكون مظنة للكذب: مي پندارد، گمان می کند.

بَايَعَ: اعطاء الولاء، الباع هو قدر مَدَّ اليَدَ، والمبايعة، مَدَّ اليَدَ لِلْبَيْعَةِ: بيعت کرد.

أَقْرَأَ: اعترف: از باب افعال، اعتراف کرد، اقرار کرد.

أَدْعَى: زعم انه له حقاً: ادعا کرد، از باب افتعال است، تاء قلب به دال شده ودال در دال ادغام شده است.

الْوَالِيَةُ: من ولج يلج' ولوجاً' وواليجة، أى دخل، ما يضمم الانسان فى نفسه، البطانة: درون، پنهان، اطرافيان، نزديكان.

لَيَاتُ عَلَيْهِ: يَتَمَّهُ، يَبْلُغُ آخِرَهُ: آن را كامل كند، آن را به پايان برساند.

الاعراب

يَزْعُمُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبير بر می گردد.

❖ زَعَمَ: من أفعال القلوب، من أخوات ظَنَ، يَنْصَبُ الْمَبْتَدَأَ وَالْخَبَرَ. (شرح ابن عقيل: ٤١٦/١)

أَنَّهُ: انْ: از حروف مشبیه بالفعل، هُ: ضمير متصل اسم آن محلاً منصوب.

قَدْ: حرف تحقيق

بَايَعَ: فعل ماضى مبنى بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبير بر می گردد.

بِيَدِهِ: جار ومجرور متعلق به بَايَعَ، و: مضاف اليه محلاً مجرور.

وَلَمْ: واو: حرف عطف، لم: حرف جزم

يُبَايِعُ: فعل مضارع مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبير بر می گردد.

بِقَلْبِهِ: جار ومجرور متعلق به لَمْ يُبَايِعُ، و: مضاف اليه محلاً مجرور. جمله ي قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعُ

بِقَلْبِهِ در محل رفع خبر آن.

وجمله (أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعُ بِقَلْبِهِ) در محل نصب جانشين دو مفعول ظَنَ.

قَدْ: فاء: حرف عطف. قَدْ: حرف تحقيق.

أَقْرَأَ: فعل ماضى مبنى بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر (هو) به زبير بر می گردد.

بِالْبَيْعَةِ: جار ومجرور متعلق به أَقْرَأَ.

وَأَدْعَى : واو:حرف عطف،ادّعى: فعل ماضى،از باب افتعال، مبنى بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر(هو) به زبیر بر می گردد.

الْوَالِيَّةُ : مفعول به منصوب.

فَلْيَأْتِ : حرف عطف،لام:حرف جزم،يأت:فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله، فاعل آن ضمير مستتر(هو) به زبیر بر می گردد.

عَلَيْهَا : جار ومجرور متعلق به لِيَأْتِ

بِأَمْرٍ : جار ومجرور متعلق به لِيَأْتِ

يُغْرَفُ :فعل مضارع مجهول،نائب فاعل آن ضمير مستتر(هو) به أمر بر می گردد،وجمله ی ('يُغْرَفُ)در محل جر صفت برای أمر.

وَالْإِ : (و إن لا)واو:حرف عطف، إن:حرف شرط جازم، لا: حرف نفى

فَلْيَدْخُلْ :فاء:در جواب شرط،لام: حرف جزم. يَدْخُلُ: فعل مضارع مجزوم ، فاعل آن ضمير

مستتر(هو) به زبیر بر می گردد.جمله ی شرط محذوف است(إن لم يَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُغْرَفُ)

فِيْمَا : جار ومجرور متعلق به لِيَدْخُلْ

خَرَجَ : فعل ماضى مبنى بر فتحه، فاعل آن ضمير مستتر(هو) به زبیر بر می گردد.

مِنْهُ : جار ومجرور متعلق به خَرَجَ،جمله ی خَرَجَ مِنْهُ صله موصول

ترجمه ی خطبه ۸

مقصودش زبیر است ، در حالی که ، مقتضى چنین سخنی بود .

می گوید که با دستش بیعت کرده و با دلش بیعت نکرده . دست بیعت فرمایش آورد و مدعی شد که

در دل چیز دیگری نهان داشته . اگر در ادعای خود بر حق است ،

باید دلیل بیاورد و گرنه ، به جمع یاران من که از آنان دوری گزیده است بازگردد

ومن كلام له عليه السلام: 9

في صفته وصفة خصومه ويقال إنها في أصحاب الجمل

وَقَدْ أَرَعُوا وَأَبْرَفُوا، وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفِشْلُ، وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّى نُوَقِعَ، وَلَا نُسِيْلُ حَتَّى نُمْطِرَ.

شرح المفردات:

أرعدوا: من الرعد و هو صوت قوي يحدث من اصطكاك الغيوم ببعضها، و الرجل أرعد إذا أوعد:
از باب افعّل، تهدید کردند، غریزند
أبرقوا: من برق و البرق نور يلمع أثر احتكاك الغيوم بعضها ببعض و الرجل أبرق إذا هدّد: تهدید
کردند

الفتن: عدم النجاح، التراخي و الجبن عند الحرب أو الشدة: شكست، سستی، ترس.
'نوقع: اوقع، جعله يقع، انزله به: افتاد، اورا انداخت.
'سبيل: نجرى السيل: سيل راه می اندازیم.
'نمطر: نزل المطر: می باریم.

الاعراب

وقد: واو: حرف استيناف، قد: حرف تحقيق، غير عامل، بر سر فعل ماضی و مضارع مجرد از سين
و سوف می آید، به معانی: تقلیل، تکثیر، تحقيق، و.. است
أرعدوا: فعل ماضی مبني بر ضم، واو: ضمير متصل در محل رفع فاعل.
وأبرقوا: معطوف بر أرعدوا، فعل ماضی مبني بر ضم، واو: ضمير متصل در محل رفع فاعل.
ومع: واو: حرف عطف زائد، مع: ظرف زمان و مكان منصوب، خبر مقدم
هدّين: مضاف اليه مجرور به ياء
الأمرين: عطف بيان منصوب به ياء
الفتن: مبتدأ مؤخر، مرفوع.

ولسنا: واو: حالیه، لسنا: از افعال ناقصه، نا: اسم آن در محل رفع
لرعد: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر أنا، جمله در محل نصب خبر ليس
حني: حرف ناصبه ی بان مقدر.

لوقع: فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمير مستتر أنا
ولا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی برای تاکید

سبيل: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر أنا، معطوف بر (لسنا نرعد)
حني: حرف ناصبه ی بان مقدر.

نمطر: فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمير مستتر أنا

ترجمه ی خطبه ۹

همانند تندر خورشیدند و چون آذرخش شعله افکندند . با اینهمه ، ترسیدند و در کار بماندند . ما چون تندر نمی خروشیم ، مگر آنگاه ، که خصم را فرو کوبیم و سیل روان نمی کنیم مگر آنگاه که بیاریم

ومن خطبة له عليه السلام: 10

ألا وإنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجَلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي: مَا لَبَسْتُ عَلَي نَفْسِي، وَلَا لَبَسَ عَلَيَّ. وَإِنَّمَا اللهُ لَأَفْرَطَنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَا تَحُهُ ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.

شرح المفردات:

حزبه: أصحابه و أعوانه الذين على رأيه، جنده، والحزب ايضاً، الطائفة، حزب القرآن، قسمه ،: بياوران، سربازان، دار و دسته ی خود .

استجلب: طلب أو سبب جلبهم و مجيئهم، طلب منهم ان يجتمعوا: فرا خواند الخيل: جماعة الافراس، تستعمل مجازاً لركاب الخيل: اسب، اسب سوار. الرجل: جمع راجل: پیاده، در مقابل راکب، سواره است.

البصيرة: العقل، الفطنة، الحجة، الاستبصار: عقل، بینش، درک کردن لبس على: خلط، دلس، عدم الوضوح و الاختلاط: بر من مشتبه شد.

انم الله: الإيم التوحد، وحدانية الله، قسم مثل و الله، به خدا سوگند.

أفرطن: أفرطت الحوض إذا ملأته و الفرط المتقدم: حتماً پر می کنم الحوض: جمعه أحواض، مجتمع الماء: حوض، محل جمع شدن آب.

الماتح: مَتَحَ - مَتَوْحًا، اسم فاعله الماتح، المستقي من البئر: کسی که آب از چاه می کشد يَصْدِرُونَ عَنْهُ: يرجعون عنه بعد الاستقاء: بر می گردند، پس از نوشیدن آب. يَعُودُونَ: عادوا يعودن، يرجعون: بر می گردند.

الاعراب

أَلَا: ادات استفتاح، غیر عامل.

وَأَنَّ: واو: حرف استیناف، غیر عامل. إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل.

الشَّيْطَانُ: اسم إِنَّ منصوب

قَدْ: حرف تحقیق، غیر عامل.

جَمَعَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) که به الشَّيْطَانُ برمی گردد.

حِزْبُهُ: مفعول به، منصوب. (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه.

وَأَسْتَجْلِبُ: واو: حرف عطف. اسْتَجْلِبُ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) که به

الشَّيْطَانُ برمی گردد.

خَيْلُهُ: مفعول به، منصوب. (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه.

وَرَجُلُهُ: واو: حرف عطف. رَجُلُهُ: معطوف بر خَيْلُهُ، منصوب

وَأَنَّ: واو: حرف عطف. إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل.

مَعِي: مع: ظرف، منصوب، فتحه آن مقدر است. (ی) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه. (خبر

مقدم إِنَّ در محل رفع)

لَبَصِيرَتِي: لام: حرف تاکید، غیر عامل. بَصِيرَتِي: اسم إِنَّ موخر تقدیراً منصوب. (ی) ضمیر متصل

در محل جر مضاف الیه.

مَا: حرف نفی غیر عامل.

لَبَسْتُ: فعل ماضی، مبنی بر سکون. (ت) ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

عَلَى نَفْسِي: جار و مجرور متعلق به لَبَسْتُ.

وَلَا: واو: حرف عطف

لُبْسٍ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر، نائب فاعل ضمیر مستتر (هو)

عَلَيَّ: جار و مجرور متعلق به لُبْسٍ.

وَأَيْمُ: واو: حرف استیناف، اَيْمُ: مبتدا مرفوع (از الفاظ صریح در قسم است، با اضافه به کلمه الله می

آید، در اصل ایمن الله بوده)

الله: مضاف الیه مجرور. خبر (اَيْمُ) محذوف تقدیر آن (قسمی) است.

لَأُقْرِضَنَّ: لام: حرف تاکید در جواب قسم است. أَقْرِضَنَّ: فعل مضارع مبنی بر فتح، نون تاکید ثقیله

مبنی بر فتح

لَهُمْ: جار و مجرور متعلق به أَقْرِضَنَّ

حَوْضًا: مفعول به منصوب.

أنا: مبتدا محلا مرفوع.

مَايْحَةُ: خبر مرفوع، (ه) مضاف إليه محلا مجرور. جمله (انا ماتحه) در محل نصب نعت برای حَوْضًا

لا: حرف نفی، غیر عامل.

يَصْدِرُونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون. واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

عَنْهُ: جار و مجرور متعلق به يَصْدِرُونَ. جمله ی (لا یصدرون..) در محل نصب نعت برای (حوضا).

وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی، غیر عامل

يَعُودُونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون. واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

إِلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به يَعُودُونَ

ترجمه ی خطبه ۱۰

آگاه باشید که شیطان حزب خود را گرد آورده و سواران و پیادگانش را بسیج کرده است. همان بصیرت دیرین هنوز هم با من است. چنان نیستم که چهره حقیقت را نبینم و حقیقت نیز بر من پوشیده نبوده است. به خدا سوگند، بر ایشان گودالی پر آب کنم، که چون در آن افتند بیرون شدن نتوانند و چون بیرون آیند، هرگز، هوس نکنند که بار دیگر در آن افتند

ومن كلام له عليه السلام: 11

لابنه محمد بن الحنفية لما أعطاه الراية يوم الجمل

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ! عَضُّ عَلَى نَاجِيكَ. أَعْرَ اللَّهُ جُمُوعَكَ، يَذُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، إِرْمُ بِبَصْرِكَ

أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضُّ بَصْرِكَ، وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

شرح المفردات:

تَزُولُ: تذهب و تتحول: زایل می شود، از بین می رود

عَضُّ: العض هو الإمساك بالأسنان و الضغط بها: با دندان گرفت

نَاجِيكَ: مفردها ناجذ و هو أقصى الأضرار: دندان های عقل.

أَعْرَ: من الإعارة و هي إعطاء شيء للاستفادة منه على أن يرد: به عاریت ده، به امانت ده.

يَذُ: أمر من وَتَدَى، إذا ثبت كالوتد: مانند میخ استوار شو

إرْم: أمر من رمى:-بينداز

أَقْصَى الشَّيْء: منتهاه و غايته:انتهاء، دور ترین نقطه

غَضَّ بَصْرَكَ: منعه عما لا يحل له و الغض كسر النظر و كنه:چشم ببوش،

الاعراب

• تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ! عَضَّ عَلَيَّ نَاجِيكَ. أَعْرَأَ اللَّهَ جُمُوعَتَكَ

تَزُولُ: فعل مضارع مرفوع.

الْجِبَالُ: فاعل مرفوع.

وَلَا: واو:استيناف، لا: حرف نهى جازم.

تَزُلُّ: فعل مضارع مجزوم، فاعل آن ضمير مستتر أنت

عَضَّ: فعل امر، فاعل آن ضمير مستتر أنت

عَلَيَّ نَاجِيكَ: جار ومجرور، متعلق به عَضَّ، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

أَعْرَأَ: فعل امر مبنى بر سکون، كسره عارضى است، فاعل آن ضمير مستتر أنت(أعرا، يُعير، أعير)

اللَّهُ: مفعول به اول منصوب

جُمُوعَتَكَ: مفعول به دوم منصوب، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

• تَذِي فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ، إرْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بِبَصْرِكَ، وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ

عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

تَذِي: فعل امر مبنى بر سکون، فاعل آن ضمير مستتر أنت(وتذ، يذ، تذ)

فِي الْأَرْضِ: جار ومجرور متعلق به تَذِي

قَدَمَكَ: مفعول به منصوب، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

إرْمِ: فعل امر مبنى بر حذف حرف عله، فاعل آن ضمير مستتر أنت (رمى، يرْمى، إرم)

بِبَصْرِكَ: حرف جر زائد، جار ومجرور متعلق به إرم، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً

مجرور.

أَقْصَى: مفعول به منصوب، منصوب به نزع خافض(الى أقصى)، اعراب آن تقديرى است.

الْقَوْمِ: مضاف اليه مجرور.

وَغَضَّ: عطف بر إرم، فاعل آن ضمير مستتر أنت

بِبَصْرِكَ: مفعول به منصوب، كاف: ضمير متصل مضاف اليه محلاً مجرور.

وَأَعْلَمُ: عطف بر غَضٌ، فاعل آن ضمیر مستتر أنت

أَنَّ: از حروف مشبّهه بالفعل

النَّصْرَ: اسم أَنَّ منصوب

مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر أَنَّ

الله: مضاف الیه مجرور، جمله ی (أَنَّ النَّصْرَ..) در محل نصب، جانشین دو مفعول (اعلم)

سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، منصوب، هُ: ضمیر متصل مضاف الیه محلاً مجرور

ترجمه ی خطبه ۱۱

به پسرش، محمد بن حنفیه، هنگامی که در جنگ جمل رایت را به دست او داد.
اگر کوهها متزلزل شوند، تو پایدار بمان. دندانها را به هم بفشر و سرت را به عاریت به خداوند
بسپار و پایها، چونان میخ در زمین استوار کن و تا دورترین کرانه‌های میدان نبرد را زیر نظر
گیر و صحنه‌های وحشت خیز را نادیده بگیر و بدان که پیروزی وعده خداوند سبحان است

ومن کلام له علیه السلام ۱۲

لَمَّا أَظْفَرَهُ اللهُ تَعَالَى بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: وَدِدْتُ أَنْ أَخِي فَلَانَا

مَعَكَ شَاهِدًا لِيُرِي مَا نَصَرَكَ اللهُ بِهِ عَلِيًّا عِدَانِكَ

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْوَىٰ أَخِيكَ مَعَنَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ شَهِدْنَا، وَلَقَدْ شَهِدْنَا! فِي عَسْكَرِنَا هَذَا

أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرَّجَالِ، وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ، وَيَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيمَانُ.

شرح المفردات:

الهَوَى: الحب و الاشتهاء، الميل الشديد، هوى:- علاقه ی زیاد، رغبت، تمایل شدید.

الأخ: المشرك لغيره في القبيلة أو في الدين أو في المودة، والأصل، المشارك لآخر في الولادة أو في

الرضاع: برادر

عسكرنا: جندنا، العسكر، الجيش، القوم: ارتش ما، سربازان ما

أصلاب: مفردة صلب عظم الظهر ذو الفقرات: پشت، کمر

الأَرْحَامُ : جمع رحم، مكان نمو الجنين في المرأة، وقد استعير منه للقربة: رحم، محل جنين در شکم، نزدیکیان

الرَّعْفُ: الرعاف و هو الدم الذي يخرج من الأنف: خونی که از بینی خارج می شود.

الاعراب

فَقَالَ: فاء: حرف استیناف، قَالَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

لَهُ: جار ومجرور متعلق به قَالَ

عَلَيْهِ: جار ومجرور متعلق به محذوف خبر مقدم.

السَّلَامُ: مبتدای مؤخر.

أَهْوَى: أ: حرف استفهام غیر عامل. هَوَى: مبتدای تقدیراً مرفوع.

أَخِيكَ: مضاف الیه مجرور به ياء، كاف: ضمیر متصل مضاف الیه محلاً مجرور

مَعْنَا: مع: ظرف منصوب، نا: ضمیر متصل مضاف الیه محلاً مجرور

فَقَالَ: حرف عطف، قَالَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

نَعَمْ: حرف جواب غیر عامل.

قَالَ: قَالَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

فَقَدْ: فاء: حرف عطف، قد: حرف تحقیق

شَهِدْنَا: فعل ماضی مبنی بر فتح، نا: ضمیر متصل مفعول به محلاً منصوب

وَلَقَدْ: واو: حرف عطف، لام: لام ابتدا، لام تأکید، قد: حرف تحقیق.

شَهِدْنَا: فعل ماضی مبنی بر فتح، نا: ضمیر متصل مفعول به محلاً منصوب

فِي عَسْكَرِنَا: جار ومجرور متعلق به شَهِدْنَا، نا: ضمیر متصل مضاف الیه محلاً مجرور.

هَذَا: صفت برای عَسْكَرِنَا

أَقْوَامٌ: فاعل مرفوع.

فِي أَصْلَابٍ: جار ومجرور متعلق به محذوف (موجودین، استقروا) نعت برای أَقْوَامٌ

الرِّجَالِ: مضاف الیه مجرور

وَأَرْحَامٍ: عطف بر الرِّجَالِ

النِّسَاءِ: مضاف الیه مجرور

سَيَّرَ عَفٌ: س: حرف استقبال غیر عامل، يَرَّعَفُ: فعل مضارع مرفوع.

بِهِمْ: جار ومجرور متعلق به يَرَّعَفُ

الزَّمانُ : فاعل ومرفوع

ويَقْوَى : عطف بر يَرْعَفُ

بِهِمْ : جار ومجرور متعلق به يَقْوَى

الايْمَانُ : فاعل ومرفوع

ترجمه ی خطبه ۱۲

چون خداوند در جنگ جمل پیروزش گردانید ، یکی از یاران گفتش : ای کاش برادرم ، فلان ، می‌بود و می‌دید که چسان خداوند تو را بر دشمنانت پیروز ساخته است . علی (ع) از او پرسید : آیا برادرت هوادار ما بود ؟ گفت : آری . علی (ع) گفت : پس همراه ما بوده است . ما در این سپاه خود مردمی را دیدیم که هنوز در صلب مردان و زهدان زنان هستند . روزگار آنها را چون خونی که بناگاه از بینی گشاده گردد ، بیرون آورد و دین به آنها نیرو گیرد

ومن كلام له عليه السلام ۱۳

في ذم اهل البصرة و بعد وقعة الجمل

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرَاةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَافُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، الْمَقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّائِخُصُ عَنْكُمْ مُنْذَارُكَ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُؤُ سَفِينَةٍ، قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا.

وفي رواية: وَأَيْمُ اللَّهِ لَتُغْرَقَنَّ بِلَدَّتِكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُؤُ سَفِينَةٍ، أَوْ نِعَامَةٍ جَائِمَةٍ. وفي رواية: كَجَوْجُؤُ طَيْرٍ فِي لَجَّةِ بَحْرٍ. وفي رواية أخرى: بِلَادِكُمْ أَنْشُنُ بِلَادِ اللَّهِ ثُرْبَةً: أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَبِهَا تَسْنَعَةُ أَغْشَارِ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ وَالخَارِجُ بِعَفْوِ اللَّهِ. كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى قَرِيْبَتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّى مَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفُ الْمَسْجِدِ كَأَنَّهُ جَوْجُؤُ طَيْرٍ فِي لَجَّةِ بَحْرٍ!

شرح المفردات:

الجُنْد: الأعوان، الأنصار، العسكر : ياران، سربازان، اسم جنس جمعی ، و مفرد آن جندی و جمع آن جُنُود و أجناد است.

الأتباع: التابع (للوّاحد و الجمع)، جمعه اتباع، السائرون خلف شخص و المنقادون له: پیروان . جمع قِلت بروزن (أفعال). مفرد آن تَبِع یا تابع است

الْبَهِيمَةُ: كَلْمٌ مَا لَا نَطْقَ لَهُ وَ ذَلِكَ لِمَا فِي صَوْتِهِ مِنَ الْإِبْهَامِ، جمعها بهائم كل ذات أربع قوائم من دواب البر و الماء عدا السباع و الطيور، المراد هنا، جمل عائشة: هر حیوانی که نطق ندارد . سبب نامیدن حیوانات به بهیمة آن است که در صدای آن ها ابهام وجود دارد . چهار پایان را بهیمة نامیده اند. اینجا، مصداق بهیمة شتر است.

رَغَا: مضارع یرغو، رغواً و رغاءً، رغاء البعيرُ، صَوْتٌ، الرغاء، صوت الإبل: شتر بانگ برآورد، برای غیر شتر هم به کار می رود.

عَقَرَ: فعل مجهول من فعل عَقَرَ = البعير عقراً ، قَطَعَ احدى قوائمه لِيَسْقُطَ وَ يَتِمَكَّنَ مِنْ ذِبْحِهِ، العقر، الجرح: یکی از پاهای شتر را قطع کرد تا بشود آن را قربانی کنند هَرَبْتُمْ: فررتم: گریختید، از فعل هَرَبَ هُرْبًا.

الدِّقَاق: جمع مکسر مفرده، دَقّ و دَقِيق، خلاف الغليظ، الطحين ، الأمر الحقير، الصغير: حقیر و پست ، خرد، آرد.

الشِّقَاقُ: الخلاف، المخالفة و المعاداة : مخالفت و دشمنی ورزیدن . مصدر باب مفاعله، مانند جهاد، دفاع.

الرَّغَاقُ: المالح، الماء المر الذي لا يُطَاقُ شُرْبُهُ لِلوَاحِدِ وَ الْجَمْعِ: شور، آب تلخ بدمزه که آشامیدن آن غیر ممکن است . از فعل زَعَقَ.

أَضْهَرَكُمْ: جمع ظهر بالفتح ، فی وسطکم، بینکم : میان شما، اطراف شما، پشت، کمر.

الشَّخِصُ: الراحل- و الذاهب: کوچ کننده، اسم فاعل از فعل شَخَصَ - شخوصاً.

المُتَدَارِكُ : المُحَقِّقُ وَ المَتَّبِعُ بَشِيءٌ ، يقال تدارك الله برحمته أي لحقه، و تدارك القوم، لحق أولهم آخرهم ، أي، تلاحقوا: دنبال کرد، جبران کرد، خداوند او را غرق رحمتش کرد، قوم به همدیگر رسیدند.

جُؤْجُؤُ: الجؤالجؤ من السفينة و الطير: الصدر: سینه کشتی، جلو کشتی، و استخوان سینه ی پرنده، جمع آن جَاجَى.

أَيْمُ اللَّهِ: و الله، اسم وضع للقسم أصلها (أَيْمُن) ، حذفت النون: به خدا سوگند

النعامة: حيوان مركب من خلقة الطير و الجمل، أخذ من الجمل العنق ومن الطير الجناح والمنقار و الريش : شتر مرغ . واحد نعام ، و جمع آن نعائم .

جَائِمَةٌ: الجائمة: رابضة، المتلبدة بالأرض، الجلوس على الركبة: نشستن به زانو ، به زمين چسبيده ، اسم فاعل مؤنث از فعل جَئِمَ - جئوما .

أَنْتَنُ: خبيث الرائحة: بدبوتر، از فعل نَتَّنَ -، بد بو شد .

طَبَقَ الماء الارض: غطاها، عمها: آب زمين را فرا گرفت، پوشاند .

شرف: مفردها، شُرْفَةٌ، من البناء، ما أشرف منه: بالكُن، قسمت بالا ی ساختمان .

لَجَّة: معظم الماء حيث لا يُدرك قعره، لَجَّة الأمر، معظمه، جمعها لَجَج: زيادی آب دریا، امواج دریا

الاعراب

• كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَيْهِيَّةِ، رَغَا فَاَجَبْتُمْ، وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ.

كنتم : فعل ماضى ناقص، مبنى بر سکون، ضمير تم : اسم كان محلا مرفوع،

جند : خبر كان منصوب ،

المرأة : مضاف اليه مجرور،

و: حرف عطف ،

أتباع : معطوف بر (جند) منصوب ،

البيهية : مضاف اليه مجرور .

رغا : فعل ماضى مبنى بر فتحه مقدر . فاعل آن ضمير جايز الاستتار (هو) كه به الجمل بر مى

گردد، نه به لفظ (البيهية) .

ف : حرف عطف

أجبتم : فعل ماضى مبنى بر سکون، تم: فاعل محلا مرفوع ، معطوف بر (رغا)

و : حرف عطف .

عقِرَ : فعل ماضى مجهول مبنى بر فتح، نايب فاعل آن ضمير جايز الاستتار (هو) كه به الجمل

بر مى گردد. معطوف بر (رغا)

ف : حرف عطف .

هربتم : فعل ماضى مبنى بر سکون، تم: ضمير متصل فاعل محلا مرفوع.

• أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِقَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ

أخلاقكم : مبتدا مرفوع . كم : ضمير متصل مضاف اليه محلا مجرور .
دقاق : خبر مرفوع .

و: حرف عطف .

عهدكم : مبتدا مرفوع . كم : مضاف اليه محلا مجرور .
شفاق : خبر مرفوع . جملة عطف بر (أخلاقكم دقاق)
و: حرف عطف .

دينكم : مبتدا مرفوع . كم : مضاف اليه محلا مجرور .
نفاق : خبر مرفوع . جملة عطف بر (عهدكم شفاق)
و: حرف عطف .

ماؤكم : مبتدا مرفوع . كم : مضاف اليه محلا مجرور .
زقاق : خبر مرفوع . جملة عطف بر (دينكم نفاق)

• و الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّائِخُصُ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ.

و: حرف عطف .

المقيم : مبتدا و مرفوع .

بين: ظرف مكان ، مفعول فيه ، متصرف متعلق به ، المقيم .

❖ وَمَا يُرَى ظَرْفًا وَغَيْرَ ظَرْفٍ فَذَاكَ دُو تَصْرُفٍ فِي الْعُرْفِ (الفية ابن مالك)

أظهركم : مضاف اليه مجرور . كم ، ضمير متصل مضاف اليه و محلا مجرور .
مرتهن : خبر و مرفوع .

بذنبه : جار و مجرور ، متعلق به (مرتهن) . هـ ، مضاف اليه محلا مجرور . جملة ي (المقيم بين

أظهركم مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ) عطف بر جملة ي (ماؤكم زقاق)

و: حرف عطف .

الشائخص : مبتدا و مرفوع .

عنكم : جار و مجرور ، متعلق به (الشائخص) .

متدارك : خبر و مرفوع .

برحمة : جار و مجرور ، متعلق به (متدارك) .

من ربه : جار و مجرور ، متعلق به (کائنه) صفت برای (رحمة) . ه ، مضاف الیه محلا

مجرور . جمله عطف بر (المقیم بین أظهرکم مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ)

• كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُو سَفِينَةٍ، قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضَمْنِهَا.

کأن : از حروف مشبیه بالفعل . ی ، ضمیر متصل ، اسم کأن محلا منصوب و خبر آن (حاضر)

محدوف ، یا جمله فعلیه محذوف ، تقدیرش (آری) ،

بمسجدکم : جار و مجرور متعلق به (حاضر) ، یا ، ب ، حرف جر زائد ، مسجد مفعول به ، برای فعل

محدوف ، (آری) ، مجرور لفظاً و منصوب محلا . کم ، مضاف الیه محلا مجرور .

کجوجو : جار و مجرور ، متعلق به (کائنا) و حال برای مسجد .

سفینة : مضاف الیه و مجرور .

قد : حرف تحقیق .

بعث : فعل ماضی مبنی برفتح .

الله : فاعل مرفوع .

علیها : جار و مجرور متعلق به (بعث) .

العذاب : مفعول به منصوب

من فوقها : جار و مجرور متعلق به (بعث) . ها : مضاف الیه محلا مجرور .

و : حرف عطف .

من تحتها : جار و مجرور ، شبه جمله معطوف بر (من فوقها) .

جمله (قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها) نعت برای (سفینة) محلا مجرور .

و : حرف عطف .

غرق : فعل ماضی مبنی برفتح .

من : اسم موصول ، فاعل و محلا مرفوع .

فی ضمنها : جار و مجرور متعلق به فعل (استقر ، یا کائن) : . ها ، مضاف الیه محلا مجرور .

جمله (غرق من فی ضمنها) محلا مجرور عطف بر جمله ی (قد بعث ..) .

• : وَأَيُّمُ اللَّهُ لَتُغْرِقَنَّ بِلَدْنِكُمْ حَتَّىٰ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَىٰ مَسْجِدِهَا كَجَوْجُو سَفِينَةٍ، أَوْ نِعَامَةٍ جَائِمَةٍ.

و : استثنافیه .

ایم : مبتدا مرفوع .

الله : مضاف الیه و مجرور، خبر مبتدا محذوف است، در اصل ایم الله (قسمی، یا أقسم) بوده است
ل: حرف تأکید، در جواب قسم، غیر عامل.

تغرقتن : فعل مضارع مبنی بر فتح، به خاطر متصل بودنش به نون تأکید. نون، نون تأکید.
بلدکم : فاعل مرفوع. کم، مضاف الیه محلا مجرور.

حتى : حرف ابتدا، غیر عامل

کائی : از حروف مشبیه بالفعل. ی، اسم آن محلا منصوب.

أنظر : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (أنا)، جمله فعلیه (أنظر...)، محلا
مرفوع خبر کان.

إلی مسجد : جار و مجرور متعلق به (أنظر). ها، مضاف الیه محلا مجرور.

کجوؤن : جار و مجرور متعلق به (کائنا، یا یكون) و حال برای مسجد.

سفینة : مضاف الیه مجرور.

او : حرف عطف، غیر عامل.

نعامة : معطوف بر (سفینة) مجرور.

جائمة : نعت برای (نعامة).

• وفي رواية: كَجَوْجُو طَيْرٍ فِي لَجَّةٍ بَحْرٍ. وفي رواية أخرى: بِلَادِكُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَةٌ:

أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ وَبِهَا تَسْنَعَةُ أَغْشَارِ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ
وَ الْخَارِجُ بَعْفُو اللَّهِ. كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيَّ قَرَيْتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّى مَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفُ
الْمَسْجِدِ

كَجَوْجُو: جار و مجرور متعلق به (کائنا) و حال برای مسجد.

طير: مضاف الیه مجرور.

في لجة: جار و مجرور متعلق به محذوف، نعت برای (طير)

بلادکم: مبتدا مرفوع، کم، مضاف الیه محلا مجرور.

انتن: خبر مرفوع

بلاد: مضاف الیه مجرور

الله: مضاف الیه مجرور

تربة: تمییز منصوب

أقربها: خبر مرفوع: ها، مضاف الیه مجرور محلا

مِنْ الْمَاءِ: جار و مجرور متعلق به (أَقْرَبُهَا)

و: حرف عطف، غیر عامل .

أَبْعَدُهَا: خبر مرفوع:ها، مضاف الیه مجرور محلا

مِنْ السَّمَاءِ: جار و مجرور متعلق به (أَبْعَدُ)

و: حرف عطف، غیر عامل .

بِهَا: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

تَسْعَةً: مبتدای مؤخر، مرفوع

أَعْتَارُ: مضاف الیه مجرور

الشَّرَّ: مضاف الیه مجرور

الْمُخْتَبِسُ: مبتدأ مرفوع

فِيهَا: جار و مجرور متعلق به محذوف، حال برای (الْمُخْتَبِسُ)

بذئبه: جار و مجرور متعلق به (الْمُخْتَبِسُ)

و: حرف عطف، غیر عامل .

الخَارِجُ: عطف بر المختبس، مرفوع

بعقو: جار و مجرور متعلق به الخَارِجُ

الله: مضاف الیه مجرور

• كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قَرَيْبَتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّى مَا يَرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفَ الْمَسْجِدِ كَأَنَّهُ جُوجُؤُ

طِيرَ فِي لَجَّةٍ بَحْرًا!

كَأَنِّي: از حروف مشبیه بالفعل، ی، اسم کَانَ محلاً منصوب

أَنْظُرُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل أَنْ ضمير واجب الاستتار (أنا)، جمله ی فعلیه در محل رفع خبر

(كَأَنَّ)

إِلَى قَرَيْبَتِكُمْ: جار و مجرور متعلق به أَنْظُرُ، کم، مضاف الیه محلاً مجرور

هَذِهِ: نعت محلاً مجرور

قَدْ: حرف تحقيق

طَبَّقَهَا: فعل ماضی، مبنی بر فتح،ها، مفعول به محلاً منصوب

الْمَاءُ: فاعل و مرفوع

حَتَّى: حرف ناصبه ی فعل مضارع ب(أن) مقدره

مَا حَرْفُ نَفْيٍ

'يُرَى: فِعْلٌ مُضَارِعٌ مَجْهُولٌ، وَمَنْصُوبٌ

مِنْهَا: جَزْرٌ وَ مَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ يُرَى

الْأ: حَرْفٌ اسْتِثْنَاءٍ

شُرْفًا: نَائِبٌ فَاعِلٌ وَمَرْفُوعٌ

الْمَسْجِدِ: مُضَافٌ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ

ترجمه ی خطبه ۱۳

در نكوهش بصره و مردمش شما سپاهیان آن زن (۱) بودید و پیروان آن ستور (۲) . که چون بانگ کرد اجابتش کردید و چون کشته شد روی به گریز نهادید . خلق و خویشان همه فرومایگی است .

پیمانهایتان گسستنی است و دینتان دورویی است و آبتان شور است . آن کس که در میان شما زیست کند گرفتار کیفر گناه خویش است . و آنکه از میان شما رخت بر بندد ، به رحمت پروردگارش رسیده است . گویی مسجد شما را می بینم ، که چون سینه کشتی است بر روی دریا ، زیرا شهرتان در گرداب عذابی که خداوند از فرازش و فرودش فرستاده ، گرفتار است و همه ساکنان آن غرق شده اند .

در روایتی چنین آمده است : : سوگند به خدا شهرتان در آب غرق می شود ، چنانکه گویی مسجدتان را می بینم که همانند سینه کشتی سر از آب بیرون دارد . یا همانند شتر مرغی بر زمین خفته . و در روایتی (: چون سینه پرنده ای بر لجه دریا

ومن كلام له عليه السلام ۱۴

في مثل ذلك

أَرْضُكُمْ قَرِيْبَةٌ مِنَ الْمَاءِ، بَعِيْدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ، حَقَّتْ عُقُوبُكُمْ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ، فَأَنْتُمْ عَرَضٌ لِنَائِلِ،
وَأَكْلَةٌ لِنَائِلِ، وَفَرِيْسَةٌ لِمَصَائِلِ.

شرح المفردات:

خَفَّتْ -: خف ضد ثقل، طاش و جهل : سبك شد، سست شد، بی تحمل و نادان شد
سَفِهَتْ : سَفِيَةٌ - سَفَاهَةٌ و سَفَاهَةٌ ، السفیه الذي لا يحسن التصرف و شرعاً من لا يحسن التصرف بماله: نادان شد
الْحُلُوم : جمع حلم، بكسر الحاء ، الأناة ، العقل ، ضد الطيش : متانت و عقل ، ضد سبك سرى و بی عقلی .

الغَرَضُ : الغاية، الهدف، القصد: هدف ، غرض، مقصود.

الِنَابِلُ: الرَّامِي، نَبْلٌ - نَبْلًا، النبل، السهم ، تير انداز ، اسم فاعل .

أَكَلَةٌ : بالضم ، اللقمة ، الطعمة، المأكول : لقمه و غذا .

الفريسة: ما يفترسه السبع من الحيوان : طعمه حيوان درنده. در اصل اسم مشتق بر وزن فعيلة است
تاء نقل: آن را به جامد ملحق کرده است.

الصائِلُ: الساطي، الواثب عليه: حمله کننده . اسم فاعل از فعل صال عليه، يصول، صولاً.

الاعراب

أَرْضُكُمْ: مبتدا و مرفوع . كم ، مضاف اليه و محلاً مجرور
قَرِيبَةٌ : خبر مرفوع .

مِنَ الْمَاءِ : جار و مجرور ، متعلق به (قريبة) .

بَعِيدَةٌ : خبر دوم مرفوع

مِنَ السَّمَاءِ : جار و مجرور متعلق به (بعيدة) .

خَفَّتْ : فعل ماضى مبنى برفتح .

عُقُولُكُمْ : فاعل مرفوع . كم ، مضاف اليه محلاً مجرور.

وَ: حرف عطف ، سَفِهَتْ : فعل ماضى مبنى برفتح .

حُلُومُكُمْ : فاعل مرفوع . كم ، مضاف اليه محلاً مجرور، جمله (سفهت حلومكم) معطوف به جمله
(خفت عقولكم) .

فَ: سببیه، غير عامل ، أَنْتُمْ : مبتدا محلاً مرفوع .

غَرَضٌ : خبر مرفوع .

لِنَابِلٍ : جار و مجرور ، متعلق به (كائن) و نعت برای غرض .

وَ: حرف عطف ، أَكَلَةٌ : معطوف بر (غرض) مرفوع.

بُكِّلَ : جار و مجرور متعلق به (كائنة) نعت برای (اكله) .
وفريسة : معضوف بر (اكله) مرفوع.
لصائر : جار و مجرور متعلق به (كائنة) نعت برای (فريسة) .

ترجمه ی خطبه؛ ۱

در همین معنی سرزمینتان به آب نزدیک است و از آسمان دور . مردمی سبک عقل هستید و
بردباریتان سفیهانه . آماج هر تیر بلائید و طعمه هر خورنده و شکار هر کس که بر شما تاخت آور

الدرس الثالث

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۱۷، ۱۶، ۱۵)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد
- ۴- جمع شدن شرط و قسم در یک جمله، وجواب هریک از آن ها
- ۵- اعراب من شرطیه
- ۶- تنوین عوض و موارد کار برد آن
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق
- ۹- لام قسم، لام موطنه ی قسم

ومن كلام له عليه السلام ١٥

فيما رده علي المسلمين من قطائع عثمان
وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهٖ النِّسَاءَ، وَمَلِكًا بِهٖ الْإِمَاءَ، لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً. وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ
الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقُ!

شرح المفردات:

القطائع: ما يقطعه الولاة من أرض الخراج لبعض الناس، جمع قطيعة: زميني را که حاکم به پیروان خود می بخشد.
الْإِمَاءُ: الجوارى و المرأة المملوكة، خلاف الحرّة، یا امة الله للمونث كما یا عبد الله للمنكر، جمع أمة: کنیزان
سَعَةً: ضد الضيق، مصدر وَسِعَ، يَسِعُ، فَرَاخَى، كَسْتَرَدَكِي.

ضَاقَ: يضيق، ضد اتسع: تنگ شد

الْجَوْرُ: الميل عن القصد، الظلم، مصدر جار، يُ: ستم، ظلم، انحراف از راه راست.

الاعراب

و: حرف قسم، مبنی بر فتح، عامل

الله: مجرور به واو قسم، جار و مجرور متعلق به فعل (اقسم) محذوف

لَوْ: حرف شرط، مبنی بر سکون، غیر عامل

وَجَدْتُهُ: فعل، ماضی، مفرد مذکر، متکلم وحده، معلوم، معتل. تَ، ضمیر بارز در محل رفع

فاعل ه، ضمیر مفرد مذکر غایب، مبنی بر ضم مفعول به ومحلاً منصوب، فعل شرط

قَدْ: حرف تحقیق، مبنی بر سکون، غیر عامل

تَزَوَّجَ: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح

به: جار و مجرور متعلق به تَزَوَّجَ

النِّسَاءُ: نایب فاعل و مرفوع

و: حرف عطف

مَلِكًا: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح.

به: جار و مجرور متعلق به مَلِكًا.

الْإِمَاءُ: نایب فاعل و مرفوع

ل: حرف تأکید، در جواب قسم، یا در جواب شرط (لو)

رَدُّنْتُهُ : فعل ماضی، مفرد، متکلم وحده، معلوم، صحیح، متعدی، (ت)، ضمیر بارز، محلا مرفوع فاعل.

د: ضمیر مفرد مذكر غایب، مبنی بر ضم، مفعول به و منصوب محلا، لرددته: جواب قسم، و جواب شرط محذوف است.

❖ **وَاحْذِفْ لَدَى اجْتِمَاعِ شَرْطٍ وَاقْسَمِ** جواب ما أَخْرَتَ فَهُوَ مُلْتَزِمٌ

(الفیه ابن مالک، ابن عقیل: ج ۲ ص ۳۸۱)

فَ: حرف استیناف.

إِنَّ: حرف مشبه بالفعل عامل.

فِي الْعَدَلِ: جار و مجرور، خبر إِنَّ محلا مرفوع، خبر مقدّم.

سَعَةً: اسم ان و منصوب

وَ: حرف عطف

مَنْ: اسم شرط، مبتدا محلا مرفوع

ضَاقَ: فعل ماضی، مبنی بر ففتح، در محل جزم، فعل شرط

عَلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به ضَاقَ

الْعَدَلِ: فاعل مرفوع،

فَ: در جواب شرط (مَنْ)

الْجَوْرُ: مبتدا مرفوع

عَلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به أَضِيقُ

أَضِيقُ: خبر و مرفوع، جمله (الْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقُ) جواب شرط.

جمله ی شرط و جواب آن خبر برای (مَنْ)

❖ **إِنْ وَقَعَ بَعْدَ (مَنْ الشَّرْطِيَّةِ) فَعَلٌ لَازِمٌ، فَمُبْتَدَأٌ خَبَرَهُ فَعَلُ الشَّرْطِ وَجَوَابُهُ.**

(مبادئ العربية ج ۴ ص ۱۷۷)

ترجمه ی خطبه ۱۵

به خدا سوگند ، اگر چیزی را که عثمان بخشیده ، نزد کسی بیابم ، آن را به صاحبش باز می‌گردانم . هر چند ، آن را کابین زنان کرده باشند یا بهای کنیزکان . که در دادگری گشایش است و آنکه از دادگری به تنگ آید از ستمی که بر او می‌رود ، بیشتر به تنگ آید

من کلام له علیه السلام ۱۶

لَمَّا بُوِعَ بِالْمَدِينَةِ وَفِيهَا يَخْبِرُ النَّاسَ بِعَلْمِهِ بِمَا تَوَوَّلَ إِلَيْهِ أحوالهم وَفِيهَا يَقْسِمُهُمْ إِلَى أَقْسَامٍ: ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيئَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ. إِنَّ مَنْ صَرَخَتْ لَهُ الْعَيْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ، حَجَزَتْهُ النَّقْوَى عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ. أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِنُبُلِّلَنَّ بَلْبَلَةً، وَلِنُغْرِبَنَّ غَرْبَةً، وَلِنَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ، حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا، وَلَيُقْصَرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا. وَاللَّهُ مَا كُتِمْتُ وَشِمَّةً، وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً، وَلَقَدْ نُبِّنْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ. أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسُ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخَلِعَتْ لَجُمُهَا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ النَّقْوَى مَطَايَا دُلُّ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأَعْطُوا أَرْمَتْهَا، فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْنَ أَمْرَ الْبَاطِلِ لِقَدِيمًا فَعَلَّ، وَلَيْنَ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرِيْمًا وَعَلَّ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ!

قال السيد الشريف: وأقول: إن في هذا الكلام الأدني من مواقع الإحسان ما لا تبلغه مواقع الاستحسان، وإن حظ العجب منه أكثر من حظ العجب به. وفيه - مع الحال التي وصفنا - زوائد من الفصاحة لا يقوم بها لسان، ولا يطلع فجبها إنسان، ولا يعرف ما أقول إلا من ضرب في هذه الصناعة بحق، وجري فيها علي عرق، (وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ).

ومن هذه الخطبة وفيها يقسم الناس إلى ثلاثة أصناف شُعِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ! سَاعَ سَرِيحِ نَجَا، وَطَالِبِ بَطِيءِ رَجَا، وَمُقْصِرٍ فِي النَّارِ هَوِي. الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَأَنَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنفَعُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ. هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ اقْتَرَى. مَنْ أَبَدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ. وَكَفَى بِالْمَرْءِ

جَنِيلاً أَلَا يَعْرِفَ قَضَرَهُ. لَا يَبِيلُكَ عَلَيَّ التَّقْوَى سِيخُ أَصْلَبِ، وَلَا يَضْمًا عَلَيْنَا زَرْعُ قَوْمٍ. فَاسْتَنْتَرُوا فِي بَيْبُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَلْمُ لَانِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ.

شرح المفردات:

الذمة: بالكسر، العهد و الأمان، والحرمة: بيمان، بذاه، جمع أن ذمم
الرهينة: المحبوسة بدين، المرهونة: گرو گذاشته شده، اسم مشتق بر وزن فعيل به معنی مفعول (مرهونه).

الزعيم: الكفيل، الضامن: صفت مشببه، فعيل به معنی فاعل، عهده دار، ضامن.
صرح الشيء: انكشف و ظهور بان: روشن و نمایان شد، آشکار شد. و صرح بما في نفسه: آن را آشکار کرد

العبر: جمع عبرة، بكسر العين، الموعظة: پند
المثالات: العقوبات و التنكيل: كيفرها، مصائب، بلاها.
حجزه: حجراً: فصل، منعه من غيره: او را منع کرد.
التقحم: الوقوع في الشدة، توجيه الضربة، التساقط في المصاعب من غير التأمل في العواقب، الترددي: فرو افتادن در سختی، وارد شدن در کار سخت و مشکل، مصدر باب تفعل، از فعل قحَمَ.

تبئبل: اختلط، البلبلة، شدة الهم، وسواس الصدر: آمیخته شدف آشفته شد، پریشان شد، از باب تفعل ،اندوه

غربل: غرَبَلَ - نَحَلَ الدقيق وغيره: گندم یا چیز دیگری را غربال کرد، برای تشخیص خوب و بد.
ساق القدر: خلط ما فيها و اداره، و الامر، قلبه، فرکه لیختلط بعضه ببعض: هم زد، آن امر را زیر و رو کرد. آن را آمیخت

قصر الشيء: حبسه: او را باز داشت. آن را وقف کرد.

كتم الشيء: ستره و أخفاه: آن را پوشاند و پنهان کرد

الوشمة: قطرة المطر، الكلمة: قطره باران، يك گفتار، چیزی اندک، خال، خال کوبی، اثر به جامانده

لُبَّنتُ: أخبرتُ، خبردار شدم، پیش بینی کردم

الثَّمُوسُ : جمع شَمُوس ، الفرس الشموس، الذي يمنع ظهره : اسبی که از سوار شدن و از زین
 گذاردن امتناع می ورزد . این کلمه معرب (چموش) فارسی است .
 خلع - نزع : برکنند ، بیرون آورد
 اللجم : جمع لجام ، الزمام : افسار ، این کلمه معرب (لگام) فارسی است .
 المطايا : جمع مطية، الدابة: چهار پا
 الذلل : جمع ذلول : المنقاد، اللين، المطيع : رام و مطيع ، ذلول، صفت مشببه بر وزن فعول به معنی
 فاعل است،
 تقحم الفرس يراكبه : اللقاء: اسب، سوار بر خود را به زمین انداخت .
 المطايا : جمع مطية، الدابة تسرع في سيرها : مَرَكَب ، چهار پا، اسب، شتر
 الأزمة : جمع زمام : ما يجعل في انف البعير لينقاد، المقود : افسار.
 أمر المالُ : كثرَ و نما : رشد کرد و زیاد شد .
 الساعي: اسم فاعل من سعى، العامل، كل من ولي أمراً فهو ساع: کار گزار
 نجا: أسرع وانفصل من الشيء، والنجاة، الناقة السريعة تنجو بمن ركبها: پیشی گرفت، شتافت، نجات
 داد.
 البطيء: ضد الإسراع، التمهل: کند
 رجا: أمل، ضد ينس: امید وار شد
 المقصر: المتواني، اسم الفاعل من قصر: کوتاهی کننده .
 هوى: سقط: فرو افتاد
 المضلة، بفتح الميم: ضد الهدى: گمراه کننده، أرض مضلة: زمینی که در آن شخص گم می شود
 الجادة: الطريق: راه هموار
 الكتاب: مصدر كتب، سمى المكتوب والمكتوب فيه كتاباً: نوشتن، نوشته شده، کتاب، جایی که در آن
 نوشته شده است
 الآثار: مفردة الأثر، مابقي من رسم الشيء: آثار به جا مانده
 المنفذ: اسم مكان من نفذ، خرقة: محل گذر ، عبور، اجرا.
 خاب: لم يفلح بما اراد: نا امید شد، زیان دید
 الافتراء: الكذب المختلق: دروغ ساختگی
 أبدى: أظهر: آشکار کرد، نشان داد

صفحته:جانبه:پهلو،پشت

سنخ الأصل: موضعه، منبته، مارسخ في الأرض، سنخ في العلم، رسخ فيه: ريشه، آنچه در زمین استوار شود، در علم ریشه دار شد.

الضماء: العظش: تشنگی

اللائم: العاذل: سر زنش کننده

الإعراب

• ذمّتي بما أقول رهينة ، و أنا به زعيم

ذمّتي: مبتدا مرفوع تقدیرا . ی ، مضاف الیه محلاً مجرور

بما: جار و مجرور متعلق به (رهینه)

أقول: فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمیر مستتر وجوباً، (أنا)، جمله ی (أقول)صله ی

موصول، ضمیر عائد صلّه محذوف و تقدیر آن (أقوله) است. جمله ی اقول : صلّه موصول ،

محلّی از اعراب ندارد

رهینه: خبر مرفوع ،

و: حالیه، مبنی بر فتح

أنا: مبتدا محلاً مرفوع

به: جار و مجرور متعلق به زعيم. ضمیره ب(ما) بر می گردد.

زعيم: خبر و مرفوع

• إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات، حجزته الثفوي عن ثقم الشبهات

إن: از حروف مشبهة بالفعل

من: اسم موصول، اسم إن و محلاً منصوب

صرحت: فعل ماضی ، مبنی بر فتح، از باب تفعیل است.

له: جار و مجرور متعلق به صرحت .

العبر: فاعل مرفوع . جمله (صرحت له العبر...) صلّه موصول محلّی از اعراب ندارد

عما: جار و مجرور متعلق به (صرحت) است .

بين: ظرف مفعول فيه و منصوف ، متعلق به محذوف تقدیر آن کائن، استقر: است .

يديه: مضاف الیه مجرور به ياء . ه ، مضاف الیه محلاً مجرور.

قَصُرُوا : فعل ماضی مبنی بر ضم، و فاعل آن ضمیر بارز (واو) : جمله (قصرُوا) محلاً منصوب خبر (كان) جمله (كانوا قصرُوا) محلاً مرفوع نعمت برای (سابقون) است .

و : حرف عطف

لِيَقْصُرَنَّ : عطف بر لِيَسْبِقَنَّ اعرابش مانند اعراب فعل (لیسبقن) است .

سابقون : فاعل مرفوع به واو ،

كانوا : فعل ماضی ناقص و اسم آن : ضمیر بارز واو

سبقوا : فعل ماضی مبنی بر ضم و فاعل آن ضمیر بارز واو، جمله (سبقوا) در محل نصب خبر (كانوا)

جمله (كانوا سبقوا) نعت برای (سابقون) و محلاً مرفوع .

• وَاللّٰهُ مَا كُتِمْتُ وَشِمَّةً، وَلَا كَذِبْتُ كَذِبَةً، وَلَقَدْ نَبَّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ.

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم) است .

ما : نافیہ

كُتِمْتُ : فعل ماضی و فاعل آن ضمیر بارز تْ .

وشمة : مفعول به ، جمله ی ماكُتِمْتُ : جواب قسم ، محلی از اعراب ندارد .

و : حرف عطف

لا : زائده برای تأکید نفی .

كذبتُ : فعل و فاعل آن ضمیر بارز (تْ)

كذبة : مفعول مطلق و منصوب : جمله لا كذبتُ ... : معطوف بر جمله جواب قسم ، محلی از

اعراب ندارد .

و : حرف عطف، والله لقد...

لقد : لام جواب قسم قد : حرف تحقیق

نبئتُ : فعل مجهول و نایب فاعل آن ضمیر بارز تْ ، محلاً مرفوع .

بهذا : جار و مجرور محلاً .

المقام : عطف بیان یا بدل از هذا :

و : حرف عطف

هذا : معطوف بر هذا : محلاً مجرور ،

اليوم : عطف بیان یا بدل از هذا : .

• أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا حَيْلٌ شَمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخَلِيعَتٌ لِّجُمْهَا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ.

ألا : حرف استفتاح

و : حرف استئناف

إن : از حروف مشبیه بالفعل

الخطايا : اسم إن : و منصوب به فتحه مقدره

خيل : خبر إن ، مرفوع

شمر : نعمت و مرفوع

حُمِلَ : ماضی فعل مجهول

عليها : جار و مجرور متعلق به (حُمِلَ)

أهلها : نایب فاعل ها : مضاف الیه جمله ی (حمل عليها ...) جمله وصفیه برای خیل و محلا مرفوع

و : حرف عطف

خلعت : فعل ماضی مجهول

لجمها : نایب فاعل ها : مضاف الیه جمله ی خلعت لجمها : معطوف به جمله (حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلِهَا) محلا مرفوع

فتقحت : ف : حرف عطف تقحت : فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر هي : .

بهم : جار و مجرور متعلق به تقحت : .

في النار : جار و مجرور متعلق به فعل تقحت : ، جمله تقحت .. : معطوف به جمله (خلعت ..)

• أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَىٰ مَطَايَا دَلِّلٌ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأَعْطُوا أَرْمَتَهَا، فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ.

ألا : حرف استفتاح

و " حرف استئناف

إن : از حروف مشبیه بالفعل

التقوى : اسم إن : و منصوب به فتحه مقدره

مطايا : خبر إن و مرفوع به ضمّه مقدره

دَلِّلٌ : نعت برای مطايا و مرفوع

حُمِلَ : فعل ماضی مجهول

عليها : جار و مجرور متعلق به (حُمِلَ) ،

أهلها : نایب فاعل و مرفوع

ها : مضاف الیه و مجرور محلا جمله ی حُمِلَ علیها ... : جمله وصفیه برای مطایا و مرفوع محلا .

و : حرف عطف

أعطوا : فعل ماضی مجهول و : نایب فاعل و محلا مرفوع .

أزمتها : مفعول به و منصوب ها : مضاف الیه و محلا مجرور جمله ی أعطو ... : عطف به جمله حمل... : و محلا مرفوع .

ف : حرف عطف .

اورتهم : فعل و فاعل آن ضمیر مستتر (هی) جائز الاستتار، هُم : مفعول به اول و محلا

منصوب .

الجنة : مفعول به دوم ،منصوب

• حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ، فَلَيْنِ أَمْرِ الْبَاطِلِ لِقَدِيمًا فَعَلٌ، وَلَيْنِ قَلِّ الْحَقِّ فَلَربِّمَا وَلَعَلٌّ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ!

حَقٌّ : خبر برای مبتدای محذوف تقدیر آن (هما) .

و : حرف عطف

باطلٌ : معطوف به (حق) مرفوع .

و : حرف عطف

لكلّ : جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم . تنوین (كلّ) تنوین عوض از مضاف الیه

محذوف است

❖ وتنوین العوض، وهو على ثلاثة اقسام: عوض عن جملة، وعوض عن اسم، وهو اللاحق

للكل، وعوض عن حرف. (شرح ابن عقيل، ج ۱ ص ۱۷)

أهل : مبتدای مؤخر و مرفوع .

ف : حرف عطف .

ل : موطنه برای قسم .

إن : حرف شرط .

❖ اللام الموطنة للقسم، وهي الداخلة على أداة الشرط للدلالة على أن الجواب بعدها إنما هو

جواب لقسم مقدر. (معجم الشوارد النحوية، ص ۹۵)

أمر: فعل ماضی، فعل شرط محلا مجزوم .

الباطل : فاعل . جملة جواب شرط محذوف است .

ل : جواب قسم

قديمًا : نايب مفعول فيه .

فعل : فعل ماضى و فاعل أن جائز الاستتار (هو) كه به (باطل) بر مى گردد .

و : حرف عطف .

ل : موطنه برائى قسم .

إن : حرف شرط .

قل : فعل ماضى محلا مجزوم فعل شرط .

الحق : فاعل مرفوع ، جملة جواب شرط محذوف است .

ف : حرف زانده .

ل : حرف در جواب قسم .

رب : حرف جر شبيه به زايد (ما) كاهه است .

جملة پس از ربا محذوف و تقدير آن (لربما انتصر) .

❖ رُبَّ: حرف الجر الشبيه بالزائد، يدلّ على التّكثير، لا يحتاج الى متعلق، تلحقه (ما) الكافّة.

(معجم الشوارد النحوية، ص ۳۱۲)

و : حرف عطف

لعل : از حروف مشبهة بالفعل ، اسم و خبرش محذوف و تقدير آن (لعله انتصر) .

و : حرف عطف .

ل : حرف در جواب قسم .

قلما : فعل ماضى ، مبنى بر فتح ، (ما) كاهه .

❖ قَلَمًا: لفظ مركب من الفعل، قَلَّ وما الكافّة التى تكفه عن طلب الفاعل، ويلى قَلَمًا فعل، ومن

النحاة من يعرب (ما) مصدرية، والمصدر المؤول فاعل، ولذلك تُكتب (قَلَّ ما) وهو اقرب الى

المنطق (معجم الشوارد النحوية، ص ۴۳۹)

أدبر : فعل ماضى، مبنى بر فتح .

شئ : فاعل مرفوع

ف : حرف عطف

أقبل: فعل ماضى و فاعل أن ضمير مستتر (هو) جايز الاستتار .

● شَغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ! سَاعَ سَرِيحٍ نَجَا، وَطَالِبٍ بَطِيءٍ رَجَا، وَمُقَصِّرٍ فِي النَّارِ هَوَى.

شغل: فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح

من: نائب فاعل در محل رفع

الجنة: مبتدأ مرفوع

والنار: معطوف بر الجنة، مرفوع

امامه: ظرف متعلق به محذوف خبر، ه: مضاف الیه محلاً مجرور، وجمله ی (الجنة...) صله ی

موصول

ساع: خبر برای مبتدای محذوف، تقدیراً مرفوع

سریع: نعت برای (ساع) مرفوع

نجا: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل رفع نعت دوم برای (ساع)

وطالب: معطوف بر (ساع) مرفوع

بطیئ: نعت مرفوع

رجا: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل رفع نعت دوم برای (طالب)

ومقصر: معطوف بر (طالب) مرفوع

في النار: جار ومجرور متعلق به (هوی)

هوی: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل رفع نعت برای (مقصر)

● الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَأَثَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا

مَنْقُذُ السَّنَةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ.

اليمين: مبتدأ مرفوع

و: حرف عطف

الشمال: معطوف بر (اليمين) مرفوع

مضلة: خبر مرفوع

والطريق: مبتدأ مرفوع، معطوف بر جمله ی قبل

الوسطی: نعت برای (الطريق) مرفوع تقدیراً

هي: ضمیر فصل، محلی از اعراب ندارد

الجادة: خبر مرفوع

عليها: جار ومجرور متعلق به محذوف خبر مقدم
 باقی: مبتدای مؤخر، تقدیراً مرفوع
 الكتاب: مضاف الیه مجرور
 و آثار: معطوف بر باقی، مرفوع
 النبوة: مضاف الیه مجرور
 ومنها: جار ومجرور معطوف بر علیها، خبر مقدم
 منفذ: مبتدای مؤخر، مرفوع
 السنة: مضاف الیه مجرور
 والیها: جار ومجرور معطوف بر منها، خبر مقدم
 مصیر: مبتدای مؤخر مرفوع
 العاقبة: مضاف الیه مجرور

• هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ افْتَرَى. مَنْ اُبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ. وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا اَلَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ.

هَلَكَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح

من: فاعل محلاً مرفوع

ادعى: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو) وجمله ی (ادعى) صله ی موصول

وخاب: فعل ماضی مبنی بر فتح، معطوف بر (هلك)

من: فاعل محلاً مرفوع

افترى: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو) وجمله ی (افترى) صله ی موصول

من: اسم شرط، مبنی بر سکون در محل رفع مبتدا

ابدی: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل جزم، فعل شرط، فاعل ضمیر مستتر (هو)

صفحته: مفعول به منصوب، ه: ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه

للحق: جار ومجرور، متعلق به ابدی

هَلَك: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر، در محل جزم، جواب شرط، فاعل ضمیر مستتر

(هو)

و: حرف استیناف

کنی: فعل ماضی، مبنی بر فتحه ی مقدر،

بالمراء: باء: حرف جر زائد، المراء: فاعل، لفظاً مجرور، محلاً مرفوع

جهلاً: تمییز منصوب

أن: حرف ناصبه ی فعل مضارع

لا: حرف نفی

يعرف: فعل مضارع منصوب، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به المراء بر می گردد

قدرة: مفعول به منصوب، ه: ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه

• لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ.

لا يهلك: لا: حرف نفی، يهلك: فعل مضارع مرفوع

على التقوى: جار ومجرور متعلق به (لا يهلك)

سِنْخُ: فاعل ومرفوع

أصل: مضاف الیه مجرور

ولا يظماً: وعطوف بر (لا يهلك)

عليها: جار ومجرور متعلق به (لا يظماً)

زرع: فاعل ومرفوع

قوم: مضاف الیه مجرور

• فَاسْتَتِرُوا فِي بَنِيوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةَ مِنْ وِرَائِكُمْ، وَلَا يَخْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ،

وَلَا يَلْمُ لَانِمٍ إِزْرًا.

فاستتروا: فاء: حرف استیناف، استتروا: فعل امر، مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل

رفع فاعل

في بنيوتكم: جار ومجرور متعلق به (استتروا)، کم ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه

وأصلحوا: معطوف بر (استتروا)، فعل امر، مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع

فاعل

ذاتَ بَيْنِكُمْ: مفعول به منصوب، بین: مضاف الیه مجرور، کم: مضاف الیه محلاً مجرور
وَالْتَّوْبَةَ: واو: حالیه، التَّوْبَةَ: مبتدا مرفوع
مِنْ وَرَائِكُمْ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر، کم: ضمیر مستتر در محل جر مضاف الیه
وَلَا يَحْمَدُ: واو: حرف عطف، لا: حرف نهی، یحمد: فعل مضارع مجزوم
حَامِدٌ: فاعل و مرفوع

إِلَّا: ادات استثنا

رَبَّهُ: مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه در محل جر

وَلَا يَلْمُ: معطوف بر (لا یحمد)

لَانِمٌ: فاعل و مرفوع

إِلَّا: ادات استثنا

نَفْسَهُ: مفعول به مجرور، ه: مضاف الیه در محل جر

ترجمه ی خطبه ۱۶

آنچه می‌گویم بر عهده من است و من خود ضامن آن هستم .
آن کس که حوادث عبرت‌آموز روزگار را به چشم ببیند و از آن پند پذیرد ، پرهیزگاریش او را از
آلوده شدن به کارهای شبهه‌ناک باز می‌دارد . بدانید که بار دیگر همانند روزگاری که خداوند ،
پیامبرتان را مبعوث داشت ، در معرض آزمایش واقع شده‌اید .
سوگند به کسی که محمد را به حق فرستاده است ، در غربال آزمایش ، به هم درآمیخته و غربال
می‌شوید تا صالح از فاسد جدا گردد . یا همانند دانه‌هایی که در دیگ می‌ریزند ، تا چون به جوش
آید ، زیر و زبر شوند . پس ، پست‌ترین شما بالاترین شما شود و بالاترینتان ،
پست‌ترینتان . واپس ماندگانتان پیش افتند و پیشی گرفتگانتان واپس رانده شوند . به خدا سوگند ، که
هیچ سخنی را پنهان نداشته‌ام و دروغ نگفته‌ام که من از چنین مقامی و چنین روزی آگاه شده بودم .
بدانید که خطاکاریها همانند توسن چموش و سرکش‌اند که خطاکاران را بر آنها سوار کرده‌اند . آن
اسبان لجام گسیخته به ناگاه می‌تازند و سواران خود را به آتش دوزخ سرنگون می‌کنند . و بدانید ،
که پرهیزگاریها همانند اسبان رام و نجیب‌اند که پرهیزگاران را بر آنها سوار کرده و افسارها به
دست سواران داده‌اند و آن اسبان ،

سواران خود را به بهشت داخل می‌کنند . حقی است و باطلی . گروهی هواداران حق‌اند و گروهی پیروان باطل . اگر پیروان باطل سروری یابند چه شگفت ؟ که از روزگاران دیرین شیوه چنین بوده است و اگر شمار هواداران حق اندک است ، بسا ،

روزگاری رسد که افزون گردد ، ولی ، کم اتفاق آوفتد که آنچه پشت کرده ، بار دیگر روی بنماید من می‌گویم : قسمت آخر این سخن به پایه‌ای از زیبایی رسیده که هیچ کلامی بدان پایه نتواند رسید . آنکه در آن بنگرد تا محاسن آن بشناسد ، بیش از آنکه بر فراست خود ببالد شگفت زده خواهد شد . با توصیفی که از آن کردیم ، در آن فصاحتی است ، افزون که نه هیچ زبانی را یارای بیان آن است و نه هیچ انسانی را توان گام نهادن در آن عرصه . این ادعای مرا درنیابد و نشناسد ، مگر کسی که در این صناعت حظی وافرش باشد و در این مضمار خود ، تاخت و تازی کرده باشد . و جز خردمندان آن را درنیابند .

و هم از این خطبه همواره دل مشغول دارد آنکه بهشت و دوزخ را در برابر خود ببیند . مردمی هستند کوشنده و سخت کوشنده ، اینان رهایی یافتند . مردمی هستند طالب حق ، ولی آهسته کارند . اینان را نیز امید رهایی هست و مردمی هستند ، که در کارها قصور می‌ورزند و تقصیر می‌کنند ، اینان در آتش دوزخ سرنگون گردند . اگر به دست راست روی نهی به گمراهی افتاده‌ای و اگر به دست چپ‌گرایی ، باز هم ، به گمراهی افتاده‌ای .

پس راه میانه را در پیش گیر که رهایی در همان است .

قرآن کتاب باقی مانده و نشانه‌های نبوت بر آن قرار گرفته و مسیر حرکت سنت است و سرانجام نیکو بدان بازگردد . هرکس که ادعا کند ، هلاک شود و هر که دروغ بزند به مقصود نرسد و هر که با حق ستیزد ، خود تباه شود . نادان را در نادانی همین بس ، که مقدار خویش نمی‌شناسد . ستونی که بر بنیان تقوا و استوار گردد هرگز فرو نریزد و کشته‌ای که به آب تقوا سیراب گردد ، تشنه نماند . در خانه‌های خود آرام گیرید و با یکدیگر طریق آشتی سپارید . از گناهان خود توبه کنید . هیچ ستاینده‌ای جز پروردگارش را نستاید و هیچ ملامت کننده‌ای نباید جز خود را ملامت نماید

ومن كلام له عليه السلام ١٧

في صفة من يتصدى للحكم بين الأمة وليس لذلك بأهل

وفيها: أبغض الخلائق إلي الله صنفتان

الصنف الأول: إن أبغض الخلائق إلي الله رجلاً: رجلاً وكله الله إلي نفسه، فهو جائرٌ عن قصد السبيل، مشغوفٌ بكلام بدعة، ودعاء ضلالة، فهو فئنة لمن افتتن به، ضالٌ عن هدي من كان قبله، مضلٌ لمن اقتدى به في حياته وبعد وفاته، حمالٌ خطايا غيره، رهنٌ بخطيئته. الصنف الثاني: ورجلٌ قمشٌ جهلاً، موضعٌ في جهال الأمة، عادٍ في أغباش الفئنة، عم بما في عقد الهدنة، قد سماه أشباه الناس عالمياً وليس به، بكرٌ فاستكثر من جمع، ما قلَّ منه خيرٌ مما كثر، حتى إذا ارتوي من ماء آجن، واكثر من غير طائل، جلس بين الناس قاضياً ضامناً لتخليص ما التبس علي غيره، فإن نزلت به إحدَي المبهمات هياً لها حسوا رثاً من رأيه، ثم قطع به، فهو من لبس الشبهات في مثل نسج العنكبوت: لا يذري أصاب أم أخطأ، فإن أصاب خاف أن يكون قد أخطأ، وإن أخطأ رجا أن يكون قد أصاب. جاهلٌ خباط جهلات، عاش ركاب عشوات، لم يعص علي العلم بضرر قاطع. يذرو الروايات ذرو الرياح الهشيم، لا مليي - والله - بإصدار ما ورد عليهِ، ولا أهلٌ لما فرط به، لا يحسب العلم في شيء مما أنكره، ولا يري أن من وراء ما بلغ مذهبا لغيره، وإن أظلم عليهِ أمرٌ اكنتم به لما يعلم من جهل نفسه، تصرخ من جور قضايه الدماء، وتعج منه المواريث. إلي الله أشكو من مغشر يعيشون جهالاً، ويموتون ضللاً، ليس فيهم سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، ولا سلعة أنفق بيعاً ولا أغلي ثمناً من الكتاب إذا حُرّف عن مواضعه، ولا عندهم أنكر من المعروف، ولا أعرف من المنكر!

شرح المفردات:

أبغض : أكره، البغض، ضد الحب، المقت ، : منفورترين. اسم تفضيل از فعل ، بَغَضَ -.

الخلائق : جمع خليفة ، ما خلقه الله: أفريده شده . فعيل به معنى مفعول ، از فعل خلق -.

وكله: سلمه، فوض أمره : او را واگذار كرد ، سپرد . محول نموده، واگذاشته ، وكيل، فعيل به معنى

مفعول است

الجائر : الظالم، المائل عن الطريق، المائل عن الاعتدال : ستمگر ، منحرف

قصد السبيل : استقامة الطريق، الطريق المستقيم ، راه درست . راه عادلانه
المشغوف : المولع، الشغاف غلاف القلب، و المشغوف هو الذي وصل الحب إلى شغاف قلبه: عاشق، شيفته،
دلدادده ، علاقمند

البدعة: جمعها بدع، ما أحدث على غير مثال و شرعا إدخال ما ليس في الدين على أنه منه. ما
استحدث في الدين وغيره: بدعت.

الدعاء : النداء، الطلب: صدا کردن ، فریاد زدن ، خواستن
الضلالة: الباطل، ضد الهدى، العدول عن الصراط المستقيم: گمراهی، انحراف از راه مستقیم
الفتنة : الاختبار ، الابتلاء ، العذاب، الضلال : امتحان و آزمایش، گمراهی
افتتن به : استهواه: شيفته و علاقه مند به آن شد .

الهدى : الطريق و السيره، الهداية : مصدر فعل هدى - يهدى . راه راست، شیوه درست
أقتدى به : فعل مثل فعله تأسيا به: او را در عمل الگویی خود قرار داد، به او اقتدا کرد، از او پیروی
کرد

الحمال : الذى يحمل الاحمال بكثرة : بارکش ، صیغه مبالغه حامل ، حمال
الخطايا : جمع خطيئة، الذنب، المعصية: گناه، جمع دیگر آن خطيئات است
قمسَ : جمع من هنا وهناك، جمع من مواضع متفرقة: از این جا و آن جا گرد آورد . جمع آوری
و فراهم نمود، فیش برداری کرد

الموضع : المسرع، الرجل الموضع، سريع الانقلاب، متزلزل الخلق: شتابنده . اسم فاعل از باب
افعال . برای فریب و تزویر سرعت‌کننده، به سرعت رنگ عوض کننده
الجهال : جمع جاهل : نادان ، جمع مکسر مانند طلاب . عمال .

العادی : الجاری ، الراكض، المسرع: شتابنده ، دونده . اسم فاعل از فعل عدا ، يعدو، العدو.
الأغباش : جمع غبش، بفتح الباء ، ظلمة يخالطها بياض، أغباش الليل ظلمته : تاریکی که سفیدی به آن
آمیخته باشد. از فعل غبش - الليل: خالط البياض ظلمته فی اخره : تاریکی انتهای شب هنگامی که
به سفیدی آمیخته می شود ، تاریکی شب.

العمی : الذى ذهب بصره، عدم البصر فيما من شأنه أن يبصر، وافتقاد البصيرة: نابینا، کور، صفت مشبهه
از فعل عمى - ، جاهل و نادان، کسی که بینش خود را از دست داده است.

الهدنة : المصالحة ، الدعة و السكون : آسئى ، آرامش ، آتش بس، صلح، دوستی،

. از فعل هَدَنَ =

بَكَرَ : خرج أول النهار قبل طلوع الشمس ، بادر، أسرع، و البكور، الصباح : قبل از طلوع خورشید خارج شد ، مبادرت کرد . کاری را صبح زود آغاز کرد.

ارتوی : شَرِبَ و شَبِعَ : نوشید و سیراب شد . باب افتعال از فعل رَوَى ، یروی . کاملاً سیراب شد
الأجن : الماء الفاسد المتغير الضعم واللون، المتغير طعمه و رائحته : آب فاسدی که مزه و رنگ آن تغییر یافته است . صفت مشبیه ، بر وزن اسم فاعل از فعل أجنَّ - ، مانند طاهر ،

اكتنز الشيء : استكثر، اجتمع و امتلأ : جمع و پر شد . افتعل، از فعل كنز = ، والكنز، المال المدفون تحت الارض: گنج

الطائل : الفضل ، السعة : فایده ، سود . از فعل طال - ' ، چیز سودمند، غیر طائل: بیفایده

الحَسُو: الزائد الذي لا فائدة فيه: چیز زاید و بی مصرف ، بیهوده، بی فایده

المبهمات : جمع مبهمه ، المشكلات، ما يصعب على الحواس ادراكه : آن چه درکش توسط حواس مشکل باشد، مبهم، نا مفهوم

الرت : الخلق ، البالي ، ضد الجديد : کهنه ، مندرس، فرسوده . صفت مشبیه از رتَّ ، بر وزن سهل، صعب.

الخبَّاط : الذي يسير ليلا على غير هدى، ضراب و خبط عشواء الذي يتصرف على غير هدى . کسی که شب در راه نادرست سیر می کند، کسی که بسیار از راه دور است و بیراهه می رود . صیغه مبالغه از خَبَطَ = .

العاشي : الأعشى، الضعيف البصر، السائر على غير بصيرة: کسی که بینایی ضعیف دارد ، کسی که چشمش کم نور است، کسی که بدون شناخت و معرفت راه رود . اسم فاعل از فعل عشا - .

الركاب : كثير الركوب : سوارکار حرفه ای ، صیغه مبالغه راکب .

عشوات : جمع عشوة، الخابط في ظلام ، و الأعشى ضعيف البصر، الامر الملتبس : امر مبهم ، کسی که در تاریکی، بدون راهنما و هدف راه رود

يُدْرِي: يَطِير و يفرق، من ذرت الريح العشب اطارته ،: در هوا پرت و پراکنده می کند . پخش میکند، می پراکند، از باب افعال، اذراء .

الهشيم : اليابس من نبت الأرض المتكسر : نباتات خشکيد و شکسته شده خرد شده ، . فعيل به معنی مفعول .

المليّ: الغني، المقتدر الثقة، بی نیاز، ثروت مند، توانا، پر و لایق. صفت مشبّهه بر وزن فعیل به معنی مفعول از فعل مأً بوده همزه آن به یای تبدیل و در یای فعیل ادغام شده است.

فوض إنيّه: صیرد الیه و جعله الحاکم فیه: باو محول کرد، و سپرده، به او واگذار کرد.

قرظمه: تقریظاً مدحه. او را تعریف و توصیف کرد، او را از دیگران جدا کرد.

اكتتم به: كتمه: لم يظهره، اخفاء: آن را پنهان کرد.

تعجّ: ترفع صوتها: فریاد می زند و صدایش را بالا می برد. می نالد، بناله می آید.

تصرخ: ترفع صوتها، فریاد می زند، صدایش را بالا می برد، طلب کمک می کند

المورايث: جمع میراث: ما تركة الميت، به جای مانده از مرده. از فعل وراث- موراث بر وزن مفعال، و او قلب به یاء شده و در جمع به اصل خود بر می گردد.

السلعة: المتاع: جنس، کالا. جمع آن سلع، متاعی که بمعرض خرید و فروش گذاشته شود

الأبور: الأفسد و الأكسد: فاسدتر، بی رواج و کاسد، متروک تر. اسم تفضیل از فعل بار-.

الانفق: من نفق البیع إذا راج. رایج تر و با مشتری، اسم تفضیل ز فعل نفق-.

الاعلی: أكثر ثمناً، من غلا السعر: پربها و با ارزش، گران قیمت

حُرّف: انحرف: منحرف شد

الإعراب

• إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ،

مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعَةٍ، وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَنَ بِهِ

ان: از حروف مشبّهه بالفعل، مبنی بر فتح

أبغض: اسم إن منصوب،

الخلانق: مضاف الیه مجرور،

إلى الله: جار و مجرور متعلق به (أبغض)،

رجلان: خبر إن مرفوع به الف، بدل از فتحه

رجل: بدل از (رجلان) مرفوع،

وكله: فعل ماضی مبنی بر فتح، ه: مفعول به محلا منصوب،

الله: فاعل مرفوع،

إلى نفسه: جار و مجرور متعلق به (وكل) ، ه: محلا مجرور مضاف الیه،

جمله (وكنه الله ...) محلا مرفوع صفت برای رجل .

فهو: فاء استثنافیه، هو: مبتدا محلا مرفوع .

جانر: خبر مرفوع ،

عن قصد: جار و مجرور متعلق به (جانر) ،

السبیل: مضاف الیه مجرور ،

مشغوف: خبر دوم برای (هو، که به رجل بر می گردد) مرفوع ،

بکلام: جار و مجرور ، متعلق به (مشغوف)

بدعة: مضاف الیه مجرور ،

و: حرف عطف ،

دعاء: معطوف به (کلام) مجرور

ضلالة: مضاف الیه مجرور.

فاء: حرف عطف ،

هو: مبتدا محلا مرفوع ، مرجع ضمیر (رجل)

فتنة: خبر مرفوع ،

لمن: لام، حرف جر ، من: اسم موصول محلا مجرور ، جار و مجرور متعلق به (فتنة) ،

افتتن: فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر مستتر هو، جانر الاستتار

به: جار و مجرور متعلق به (افتتن)

جمله (افتتن به) صله موصول ، محلی از اعراب ندارد .

• ضالٌّ عَنْ هَدْيٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلُّ لِمَنْ أَقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ،

رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.

ضالٌّ: خبر دوم هو،

عن هدى: جار و مجرور متعلق به (ضال)

من: اسم موصول مضاف الیه محلا مجرور ،

كان: فعل ماضی ناقص مبنی بر فتح و اسم آن ضمیر مستتر (هو) به (من) برمی گردد

قبله: مفعول فیه منصوب متعلق به (موجوداً، کائناً) خبر (كان)، ه: مضاف الیه مجرور

محلا، جمله (كان قبله) صله موصول و محلی از اعراب ندارد .

مضل: خبر سوم هو، مرفوع ،

نمن : (ل) حرف جر ، من : اسم موصول محلا مجرور ، جار و مجرور متعلق به (مضل) .
 اقتدى : فعل ماضی مبنی بر فتحه مقدر ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،
 به : جار و مجرور متعلق به (اقتدى) ،
 في حياته : جار و مجرور متعلق به (اقتدى) ، هـ : مضاف اليه محلا مجرور
 و: حرف عطف ،
 بعد : مفعول فيه منصوب متعلق به (اقتدى) ،
 وفاته : مضاف اليه مجرور ، هـ : مضاف اليه محلا مجرور .
 جمله (اقتدى ...) صله موصول و محلی از اعراب ندارد ،
 حمال : خبرچهارم هو، مرفوع
 خطايا : مفعول به برای شبه فعل (حمال)
 غيره : مضاف اليه مجرور ، هـ : مضاف اليه محلا مجرور ،
 رهن : خبرپنجم هو، مرفوع ،
 بخطينه : جار و مجرور متعلق به (رهن) و هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

• وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ، عَادٍ فِي أَعْيَاشِ الْفِتْنَةِ، عِمٌ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ

و: حرف عطف

رجل : معطوف به (رجل) اول خطبه ، و بدل از (رجلان) مرفوع
 قمش : فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن (هو) مستتر ،
 جهلا : مفعول به منصوب ، جمله (قمش جهلا) صفت برای رجل، محلا مرفوع
 موضع : صفت دوم برای رجل ، مرفوع
 فی جهال : جار و مجرور متعلق به موضع
 الامة : مضاف اليه مجرور .
 عادٍ : صفت سوم برای رجل مرفوع تقدیرا ،
 فی اغیاش : جار و مجرور متعلق به (عاد) ،
 الفتنة : مضاف اليه مجرور ،
 عم : صفت چهارم برای رجل مرفوع تقدیرا ، در اصل (عمی) بوده است
 بما : جار و مجرور متعلق به عم ،
 في عقد : جار و مجرور متعلق به (استقر، مستقر) ، صله موصول ،

الهدنة : مضاف اليه مجرور .

• قَدْ سَمَّأُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ، بَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ مِنْ جَمْعٍ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ.

قد : حرف تحقیق ،

سماء : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر ، ه : مفعول به اول و محلا منصوب ،

اشباه : فاعل مرفوع ،

الناس : مضاف اليه ،

عالما : مفعول به دوم منصوب ،

و: حالیه ،

لیس : فعل ماضی ناقص ،

به : جار و مجرور متعلق به محذوف(استقر،کائن) خبر لیس .

اسم آن محذوف است و تقدیر آن : لیس به علمٌ . و جمله ی(لیس به علمٌ) حالیه ، محلا منصوب

،حال برای (ه)در سماء . جمله ،(قَدْ سَمَّأُ أَشْبَاهُ...) ، صفت پنجم(رجلٌ) محلا مرفوع است .

بکر: فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) مستتر که به (رجل) برمی گردد ،

ف: حرف عطف ،

استکتر : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن هو:مستتر که به (رجل) برمی گردد ،

من جمع : جار و مجرور متعلق به استکتر ،

ما : اسم موصول مبتدا محلا مرفوع ،

قل : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن هوکه به (ما) برمی گردد ،

منه : جار و مجرور متعلق به قَلْ ، جمله (قَلْ مِنْهُ ..) صله موصول و محلی از اعراب ندارد ،

خیر: خبر مرفوع ،

مما : جار و مجرور متعلق به (خیر)

کثر : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) به (ما) برمی گردد ، جمله (ما قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ...)

(محلا مجرور نعت برای (جمع) ، جمله (بکر...) صفت ششم برای(رجلٌ) محلا مرفوع است.

• حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَأَكْثَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا

لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ

حتی : ابتدائیة ، غیر عامل

إذا : ادات شرط غیر جازم و مفعول فیه محلا منصوب ،

ارتوی : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ، جایز الاستتار ، به
رجل بر می گردد

من ماء : جار و مجرور متعلق به (ارتوی) ، و جمله (ارتوی من ماء آجن) محلا مجرور
مضاف الیه برای (اذا) ،
آجن: نعت برای ماء ، مجرور
و : حرف عطف ،

اکتنز : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار ، به رجل بر می گردد ،
عطف بر (ارتوی) ،

من غیر: جار و مجرور ، متعلق به اکتنز

طائل : مضاف الیه مجرور ،

جلس : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ، جایز الاستتار ، که به رجل بر
می گردد

بین : مفعول فیہ منصوب ،

الناس : مضاف الیه مجرور ،

قاضیا : حال منصوب ، ذوالحال آن فاعل (جلس) است .

ضامنا : حال دوم منصوب ،

لتخلیص : جار و مجرور متعلق به (ضامنا) ،

ما : اسم موصول و مضاف الیه محلا مجرور ،

التبس : فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جایز الاستتار که به (ما) برمی گردد ،

علی غیر : جار و مجرور متعلق به التبس ، ه : مضاف الیه محلا مجرور ، جمله (التبس ...)

صله موصول و محلی از اعراب ندارد .

• فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا رِثًا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ

فاء : استثنافیه ،

إن : حرف شرط ، جازم

نزلت : فعل ماضی مبنی بر فتح محلا مجزوم فعل شرط ،

به : جار و مجرور متعلق به نزلت

إحدى : فاعل مرفوع تقدیرا ،

المبهمات : مضاف اليه ، مجرور

هياً : فعل ماضى جواب شرط محلا مجزوم و فاعل آن (هو) مستتر ، جازي الاستتار ، به رجل بر مى گردد

لها : جار و مجرور متعلق به (هياً) ،

حشوا : مفعول به منصوب ،

رثا : صفت منصوب ،

من رايه : جار و مجرور متعلق به محذوف (كائنا) صفت دوم براى (حشوا) ، ه : مضاف اليه محلا مجرور ،

ثم : حرف عطف ،

قطع : فعل ماضى و فاعل آن (هو) مستتر ، جازي الاستتار ، جمله (قطع) معطوف به (هياً) به : جار و مجرور متعلق به (قطع) .

• ، فهُوَ مِنْ لَيْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسِجِ الْعَنْكَبُوتِ: لَا يَذْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَا

فاء : استثنافيه ،

هو : مبتدا محلا مرفوع ،

من لیس : جار و مجرور متعلق به كائنا : و حال از (هو) ،

الشبهات : مضاف اليه ،

في مثل : جار و مجرور متعلق به ، (مستقر ، يكون) خبر براى (هو)

نسج : مضاف اليه مجرور

العنكبوت : مضاف اليه ، مجرور .

لا : نافية ،

يدرى : فعل مضارع مرفوع تقديرًا و فاعل آن (هو) مستتر ،

اصاب : فعل ماضى فاعل آن (هو) مستتر ، جازي الاستتار ، در اصل أصاب؟ بوده است ، جمله

ی (اصاب ..) جانشین دو مفعول (يدرى) است ،

ام : حرف عطف

أخطأ : فعل ماضى ، مبنى بر فتحه ی مقدر و فاعلش (هو) مستتر

• فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَا، وَإِنْ أَخْطَا رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ.

فاء : استثنائیه ،

إن : حرف شرط جازم ،

أصاب : فعل ماضی، فعل شرط، محلاً مجزوم و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

خاف : فعل ماضی محلاً مجزوم جواب شرط و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

أن : مصدریه ناصبه ،

يكون : فعل مضارع ناقص منصوب و اسم آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

قد : حرف تحقیق ،

أخطأ : فعل ماضی و فاعل آن (هو) مستتر، جایز الاستتار ، جمله قد أخطأ : محلاً منصوب

خبر (يكون) ،

و : حرف عطف ، جمله (إن أخطأ رجا أن يكون قد أصاب) معطوف بر جمله (إن أصاب خاف أن

يكون قد أخطأ).

إن : حرف شرط جازم ،

أخطأ : فعل ماضی، فعل شرط، محلاً مجزوم و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

رجا : فعل ماضی محلاً مجزوم جواب شرط و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

أن : مصدریه ناصبه ،

يكون : فعل مضارع ناقص منصوب و اسم آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

قد : حرف تحقیق ،

أصاب : فعل ماضی و فاعل آن (هو) مستتر، جایز الاستتار ، جمله قد أصاب : محلاً منصوب

خبر (يكون) ،

• جاهلٌ خَبَّاطٌ جهلات، عاش رَكَابٌ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعْضَ عَلَى الْعِلْمِ بَضِيرٌ قَاطِعٌ. يُدْرُو الرُّوَايَاتِ

ذُرْوُ الرِّيحِ الهَشِيمِ،

جاهل : خبر برای مبتدای محذوف تقدیراً آن (هو جاهل) هو به رجل بر می گردد ،

خَبَّاطٌ : خبر دوم مرفوع ،

جهالات : مضاف الیه مجرور ،

عاش : خبر سوم مرفوع ، مرفوع تقدیراً

رکاب : خبر چهارم مرفوع

عشوات : مضاف الیه مجرور .

نم : ادات جزم ،

يعض : فعل مضارع مجزوم و فاعل أن (هو) مستتر ، جازئ الاستتار ، جمله (لم يعض على العلم بضرس قاطع) محلاً مرفوع خبر بنجم ،

على العلم : جار و مجرور متعلق به يعض

بضرس : جار و مجرور متعلق به يعض

قاطع : نعت برای (ضرس) مجرور ،

يذري : فعل مضارع مرفوع تقدیرا و فاعل أن (هو) مستتر ، جازئ الاستتار

الروایات : مفعول به منصوب به كسره و جمله (يذري الروایات اذراء الريح الهشيم .

محلاً مرفوع ، خبر ششم است ،

اذراء : مفعول مطلق منصوب ،

الريح : مضاف الیه مجرور

الهشيم : مفعول به برای (اذراء) .

• لا ملى - والله - باصدار ما ورد عليه ، ولا هو اهل لما فوض إليه ،

لا : نافية ،

ملى : خبر برای مبتدا محذوف ، (هو) كه به رجل بر مى گردد ، تقدیرا آن (لا هو ملى) ،

واو : حرف جر برای قسم ،

الله : مجرور و جار و مجرور متعلق به فعل (اقسام) محذوف ،

باصدار : جار و مجرور متعلق به (ملى) ،

ما : اسم موصول مضاف الیه ،

ورد : فعل ماضى و فاعل أن (هو) مستتر ، جازئ الاستتار

عليه : جار و مجرور متعلق به ورد ، جمله (ورد عليه) صلة موصول و محلى از اعراب ندارد

واو : حرف عطف ،

لا : نافية ،

هو : مبتدا مرفوع محلاً ،

أهل : خبر مرفوع ،

لما : جار و مجرور متعلق به أهل ،

فوض : فعل ماضی مجهول و نایب فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار
الیه : جار و مجرور متعلق به (فوض) ، جمله (فوض الیه) صله موصول و محلی از اعراب
ندارد .

• لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَىٰ أَنْ مِنْ وَّرَاءَ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِّغَيْرِهِ

لا : نافیہ ، غیر عامل

يحسب : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

العلم : مفعول به اول ،

في شيء : جار و مجرور متعلق به (استقرّ، کاننا) مفعول به دوم (يحسب) ،

مما : جار و مجرور متعلق به محذوف صفت برای (شيء) ،

انكره : فعل ماضی و فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

ه : مفعول به محلا منصوب ، جمله (انكره) صله موصول ، محلی از اعراب ندارد .

و : حرف عطف ،

يرى : فعل مضارع تقدیرا مرفوع ، فاعل آن (هو) مستتر ، جایز الاستتار

أن : از حروف مشبیه بالفعل ،

من وراء : جار و مجرور متعلق به خبرمقدم (أن) ،

ما : اسم موصول مضاف الیه و محلا مجرور ،

بلغ : فعل ماضی و فاعل (هو) مستتر ، جایز الاستتار ، جمله (بلغ) صله موصول و محلی از

اعراب ندارد ، عائد صله محذوف (ه) ، در اصل (مابلغه) بوده است ،

مذهبا : اسم (أن) منصوب ،

لغيره : جار و مجرور متعلق به محذوف (استقرّ، کاننا) ، نعت برای (مذهبا)

ه : مضاف الیه و محلا مجرور .

جمله ی (أَنْ مِنْ وَّرَاءَ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِّغَيْرِهِ) در محل نصب ، سدّ مسدّ دو مفعول (یرى)

جمله ی (لَا يَرَىٰ أَنْ مِنْ وَّرَاءَ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِّغَيْرِهِ) عطف بر جمله ی (لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا

أَنْكَرَهُ)

• وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْتُمْتُمْ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ،

و : استثنافیہ ،

إن : حرف شرط جازم ،

اضلم : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فعل شرط محلا مجزوم ،
 علیه : جار و مجرور متعلق به (اضلم) ،
 أمر : فاعل مرفوع ،
 اکتتم : فعل ماضی ، جواب شرط محلا مجزوم ،
 بئاه : حرف جر زائد ، هـ : مفعول به ، محلا مجرور در لفظ ، منصوب محلا ،
 لما : جار و مجرور متعلق به (اکتتم) ،
 يعلم : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (هو) ، جمله (يعلم ...) صله موصول و محلی از
 اعراب ندارد ،

من جهل : جار و مجرور متعلق به (يعلم) ،
 نفسه : مضاف الیه مجرور ، هـ : مضاف الیه محلا مجرور .
 • تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءِ ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ .
 تصرخ : فعل مضارع مرفوع ،
 من جور : جار و مجرور متعلق به (تصرخ) ،
 قضائه : مضاف الیه مجرور ، هـ : مضاف الیه محلا مجرور ،
 الدماء : فاعل مرفوع ،
 و : حرف عطف ،

تعجُّ : فعل مضارع مرفوع ،
 منه : جار و مجرور متعلق به (تعج)
 المواريث : فاعل مرفوع .

جمله ی (تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ) عطف بر جمله ی (تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءِ)
 • إلی الله أشکو من معشر يعيشون جهالاً، ويموتون ضللاً، ليس فيهم سبعة أبور من
 الكتاب إذا تلي حق تلاوته

إلی الله : جار و مجرور متعلق به (اشکو) ،
 اشکو : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن (انا) مستتر ، واجب الاستتار
 من معشر : جار و مجرور متعلق به (اشکو) ،
 يعيشون : فعل مضارع مرفوع به (نون) ، و : ضمير متصل ، فاعل مرفوع محلا ،
 جهالاً : حال منصوب و ذوالحال آن فاعل (يعيشون) ،

و : حرف عطف ،

یموتون : فعل مضارع مرفوع به (نون) ، و : ضمیر متصل، فاعل مرفوع محلا ،

ضلالا : حال منصوب و ذوالحال آن فاعل (یموتون) .

لیس : از افعال ناقصه ،

فیهم : جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم (لیس) ،

سلعة : اسم لیس مؤخر ، مرفوع

ابور : نعت برای (سلعه) مرفوع ،

من الكتاب : جار و مجرور متعلق به (ابور) ،

إذا : مفعول فيه محلا منصوب و متضمن معنی شرط، غیر جازم ،

تلی : فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح و نایب فاعل آن هو مستتر ، جمله ی (تلی) محلا

مجرور مضاف الیه برای (اذا) ، فعل شرط.

حق : نایب مفعول مطلق منصوب ،

تلاوته : مضاف الیه مجرور و هـ : مضاف الیه محلا مجرور و جواب شرط (اذا) محذوف

است .

• وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقُ بَيْعًا وَلَا أُغْلَى ثَمْنَا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرٌ مِنَ

الْمَعْرُوفِ، وَلَا أُعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ!

و : حرف عطف ، لا : زائده برای تأکید نفی ،

سلعة : معطوف به اسم لیس مرفوع ،

انفق : نعت برای (سلعه) مرفوع ،

بیعا : تمییز منصوب ،

و : حرف عطف ، لا : حرف زائد برای تأکید نفی ،

اغلی : معطوف به (انفق) مرفوع ،

ثمنا : تمییز منصوب ،

من الكتاب : جار و مجرور متعلق به (اغلی) ،

إذا : مفعول فيه منصوب، ادات شرط غیر جازم ،

حرف : فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح و نایب فاعل آن (هو) مستتر به کتاب برمی گردد ،

عن مواضعه : جار و مجرور متعلق به (حرف) ، هـ : مضاف الیه مجرور .

و : حرف عطف ، لا : نافیہ ، غیر عمل
 عندهم : ظرف منعمون فیہ ، منصوب متعلق بہ محذوف ، خبر مقدم ،
 هم : مضاف الیہ محلا مجرور ،
 انکر : مبتدای مزخر مرفوع ،
 من المعروف : جار و مجرور متعلق بہ (انکر) ،
 و : حرف عطف ،
 لا : حرف نئی زائد ،
 اعرف : معطوف بہ (انکر) مرفوع
 من المنکر : جار و مجرور متعلق بہ (انکر) .

ترجمہ ی خطبہ ۱۷

شناخت بدترین انسانها دشمن ترین آفریده‌ها، نزد خدا دو نفرند، مردی که خدا او را به حال خود گذاشته. و از راه راست دور افتاده است، دل او شیفته بدعت، و مردم را گمراه کرده، به فتنه‌انگیزی می‌کشد، و راه رستگاری گذشتگان را گم کرده، و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است، بار گناه دیگران را بر دوش کشیده، و گرفتار زشتیهای خود نیز می‌باشد. و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسانهای نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است. در تاریکیهای فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است، آدم‌نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع‌آوری می‌کند که اندک آن به از بسیار است، تا آنکه از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد. روانشناسی مدعیان دروغین قضاوت در میان مردم با نام قاضی به دآوری می‌نشیند، و حل مشکلات دیگری را به عهده می‌گیرد، پس اگر مشکلی پیش آید، با حرفهای پوچ و توخالی، و رای و نظر دروغین، آماده رفع آن می‌شود. سپس اظهارات پوچ خود را باور می‌کند، عنکبوتی را می‌ماند که در شبها و بافته‌های تار خود چسبیده، نمی‌داند که درست حکم کرده یا برخطاست؟ اگر بر صواب باشد می‌ترسد که خطا کرده، و اگر بر خطاست، امید دارد که رای او درست باشد. نادانی است که راه جهالت می‌پوید، کوری است که در تاریکی گم شده خود را می‌جوید، از روی علم و یقین سخن نمی‌گوید، روایت را بدون آگاهی نقل می‌کند، چون تندبادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیر و رو می‌کند، که بی‌حاصل است. به خدا سوگند نه راه صدور حکم مشکلات را می‌داند، و نه برای منصب قضاوت اهلیت دارد، آنچه را که نپذیرد علم به حساب نمی‌آورد، و جز راه و رسم خویش، مذهبی را حق نمی‌داند، اگر حکمی

را نداند آن را می‌پوشاند تا نادانی او آشکار نشود، خون بی‌گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش، و فریاد میراث بر باد رفتگان بلند است. به خدا شکایت می‌کنم از مردمی که در جهالت زندگی می‌کنند، و با گمراهی می‌میرند، در میان آنها، کالایی خوارتر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند، و متاعی سودآورتر، گرانبهارتر از قرآن نیست، اگر آن را تحریف کنند، و در نزد آنان، چیزی زشت‌تر از معروف، و نیکوتر از منکر نیست

الدرس الرابع

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه‌های (۲۰، ۱۹، ۱۸)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه‌های فوق
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد
- ۴- لکن و تخفیف آن و حکم آن چیست؟
- ۵- فرق میان حال و نعت چیست؟
- ۶- اعراب عطف بیان چیست؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه‌های فوق

ومن كلام له عليه السلام ١٨

في ذم اختلاف العلماء في الفتيا

رفيه يذم أهل الرأي ويكل أمر الحكم في أمور الدين للقرآن

ذم أهل الرأي

ثَرَدَ عَلِيٌّ أَحَدَهُمُ الْقَضِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرَدُّ تَنَكَّرَ الْقَضِيَّةَ بِعَيْنَيْهَا عَلِيٌّ غَيْرُهُ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا - وَاللَّهُمْ وَاحِدٌ وَتَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَكِتَابُهُمْ وَاحِدٌ! أَفَأَمْرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!

الحكم القرآن أم أنزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم علي إمامه! أم كانوا شركاء له فلمهم أن يقولوا وعليه أن يرضي؟ أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً قاصر الرسول صلى الله عليه وسلم عن تبليغه وأدائه والله سبحانه يقول: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) وفيه تبيين لكل شيء، وذكر أن الكتاب يصدق بعضها بعضاً، وأنه لا اختلاف فيه، فقال سبحانه: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اِخْتِلَافًا كَثِيرًا). وإن القرآن ظاهره أتيقن، وباطنه عميق، لا تقني عجائبه، ولا تنقضي غرائبه، ولا تكشف الظلمات إلا به.

شرح المفردات:

ثَرَدَ: ورد ديورود الماء: به آب رسيد، می رسد، می آيد، در اینجا مجاز است

القضية: جمعها قضايا المسألة المعروضة للحكم و الفصل فيها: مسأله، مطلب،

استقضاهم: جعلهم قضاة، اختارهم للقضاء: از آنها قضاوت خواسته و آنها را به قضاوت نصب كرد

يصوب: يحكم بصوابها، و هي صحتها: صحيح و درست می شمارد

ما فرطنا: من فرض في الشيء قصر و أظهر العجز فيه: قصور نكرده ايم، کوتاهی نكرديم،

التبيين: التوضيح، الوضوح و الظهور: شرح، توضيح، آشكار بودن

أتيقن: معجب، من أتيقن، فرح: شگفت آور، زيبا

تنقضي: تقنى و تنعدم: پايان می پذيرد

غرائبه: عجائبه. ما يبعد فهمه، و الغريب هو العجيب غير المألوف: اسرار نهفته

قصر: القصور: کوتاهی كردن

الإعراب

• تُرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ

تردُّ: فعل مضارع، غايب، معتل الفاء، ثلاثي مجرد، مرفوع

على: حرف جر، عامل، مبني بر سکون

احدهم: احد: مجرور به حرف جر، على احد: جار ومجرور متعلق به ترد، هم: مضاف اليه ومجرور محلا.

القضية: اسم، مفرد مونث، معرفه به ال، معرب، فاعل ومرفوع.

في حكم: جار ومجرور متعلق به محذوف حال برای (القضية)

من: حرف جر، عامل، مبني بر سکون

الاحكام: جمع حكم، مجرور به حرف جر. جار ومجرور متعلق به محذوف، نعت برای (حكم)

فيحكم: ف: حرف عطف،

يحكم: فعل مضارع، مرفوع، فاعلش هو مستتر، جازب الاستتار، كه به (احدهم) بر می گردد

فيها: جار ومجرور، متعلق به يحكم

برأيه: برای: جار ومجرور متعلق به يحكم، ه: مضاف اليه ومحلا مجرور

• ثُمَّ تُرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةَ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ

ثُمَّ: حرف عطف

ترد: فعل مضارع، معتل الفاء، ثلاثي مجرد، مرفوع.

تلك: اسم اشاره، مبني، مونث، فاعل ومرفوع محلا.

القضية: عطف بيان، مرفوع.

بِعَيْنِهَا: ب: حرف جر زائد، عين: تأكيد، لفظا مجرور، محلا مرفوع، ها: مضاف اليه ومجرور محلا.

على غيره: عنى غير: جار ومجرور متعلق به ترد، ه: مضاف اليه ومجرور.

فيحكم: ف: حرف عطف، يحكم: فعل مضارع، مرفوع، فاعلش هو مستتر. جاز الاستنار

فيها: جار ومجرور، متعلق به يحكم

بخلاف: جار ومجرور، متعلق به يحكم

قوله: قول: مضاف اليه ومجرور، ه: مضاف اليه ومجرور محلا.

• ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ

ثم: حرف عطف

يجتمع: فعل مضارع، مرفوع.

القضاء: جمع قاضي، فاعل ومرفوع.

بذلك: جار ومجرور متعلق به يجتمع.

عند: ظرف، مفعول فيه، منصوب

الامام: مضاف اليه ومجرور

الذی: صفت برای الامام ومجرور محلا

استقضاهم: استقضا: فعل ماضی، معتل اللام، مبنی برفتحه ی مقدر فاعلش هو مستتر، هم: ضمیر جمع مذكر غایب، مبنی، مفعول به ومنصوب محلا. جمله ی (استقضاهم) صله ی موصول، محلی از اعراب ندارد.

• فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعًا - وَاللَّهُمْ وَاحِدٌ! وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ! وَأَمْرُهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!

فَيُصَوِّبُ: ف: حرف عطف،

يصوب: فعل مضارع، غایب، ثلاثی مزید باب تفعیل، معتل العين، متعدی، مرفوع، فاعلش هو مستتر. جایز الاستتار

آراءهم: آراء: جمع مکسر مفرد آن رأی، مفعول به ومنصوب، هم: مضاف الیه ومجرور محلا.

جميعاً: حال منصوب، ذو الحال، هم در آراءهم

و: واو حالیه، مبنی بر فتح

إِلَهُمُ: إله: مبتدا ومرفوع، هم: مضاف الیه ومجرور محلا.

واحدٌ: خبر ومرفوع

و: حرف عطف

نَبِيَّهُمْ: نَبِيُّ: مبتدا و مرفوع، هم: مضاف اليه و مجرور محلا.

وَاحِدٌ: خَبْر و مرفوع، جَمْعُهُ ي(نَبِيَّهُمْ وَاحِدٌ) عطف بر جمله ي(إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ) در محل نصب
حَلٌّ.

و: حرف عطف

كِتَابُهُمْ: كِتَابٌ: مبتدا و مرفوع، هم: مضاف اليه و مجرور محلا

وَاحِدٌ: خَبْر و مرفوع، جَمْعُهُ ي(كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ) در محل نصب، عطف بر جمله ي قبل.

أَفَأَمَرَاهُمْ: أ: حرف استفهام، ف: زائد، امر: فعل ماضی، مبنی بر فتح، هم: مفعول به
و منصوب محلا.

الله: فاعل و مرفوع

سبحانه: مفعول مطلق تاکیدی برای فعل محذوف، ه: مضاف اليه مجرور محلا.

بالاختلاف: جار و مجرور متعلق به امر

فأطاعوه: ف: حرف عطف، اطاعوا: فعل ماضی، غایب، ثلاثی مزید باب افعال، معتل
العین، متعدی، فاعلش (واو) محلا مرفوع، ه: مفعول به و منصوب محلا.

أم: حرف عطف

نهاهم: نها: فعل ماضی، غایب، مجرد، معتل اللام، متعدی، مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعلش
هو مستتر، هم: مفعول به و منصوب محلا.

عنه: جار و مجرور متعلق به نهاهم

فعصوه: ف: حرف عطف، عصوا: فعل ماضی، غایب، معتل اللام، متعدی، مبنی بر
ضمه ی مقدر بر حرف عله ی محذوف، فاعلش ضمیر (واو)، ه: مفعول به و منصوب
محلا.

• أم انزل الله سبحانه ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إتمامه! أم كانوا شركاء له فلهم أن
يقولوا وعليه أن يرضى

أم: حرف عطف

انزل: فعل ماضی غایب، صحیح و سالم، ثلاثی مزید باب افعال، متعدی، مبنی بر فتح.

الله: فاعل و مرفوع

ديناً: اسم، مفرد، نکره، معرب، منصرف، مفعول به و منصوب.

ناقصاً: اسم، نکره، معرب، منصرف - صفت و منصوب.

فاستعان: ف: حرف عطف، استعان: فعل ماضی، غایب، ثلاثی مزید باب استفعال، معتل
العین، مبنی بر فتح، فاعلش هو مستتر.

بهم: جار و مجرور متعلق به استعان

على إتمامه: على إتمامه: جار و مجرور متعلق به استعان، ه: مضاف اليه و مجرور محلا.

أم: حرف عطف

كانوا: از افعال ناقصه، غایب، ضمیر (واو) اسم کان و مرفوع محلا

شركاء: جمع مکسر شریک، معرب، خبر کان و منصوب

له: جار و مجرور متعلق به شركاء

ف: حرف عطف،

لهم: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم و مرفوع محلا.

أن: از حروف ناصبه

يقولوا: فعل مضارع، غايب، معتل العين، منصوب به حذف نون،، فاعلش ضمير (واو)

و مرفوع محلا، جمله ی (ان يقولوا)، مؤول به مصدر، مبتدای مؤخر

و: حرف عطف

عليه: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم و مرفوع محلا

أن: از حروف ناصبه

يرضى: فعل مضارع، تقدیرا منصوب، معتل اللام، غايب، فاعلش هو مستتر، جمله ی (ان

يرضى) مؤول به مصدر، مبتدای مؤخر و مرفوع محلا،

• أم أنزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وسلم عن تبليغه وأذنيه

أم: حرف عطف

انزل: فعل ماضى، غايب، صحيح وسالم، ثلاثى مزيد باب افعال، متعدى، مبنى برفتح.

الله: فاعل و مرفوع

ديناً: اسم، مفرد، نکره، معرب، منصرف، مفعول به و منصوب

تَامًا: اسم، مفرد، نكرة، معرب، منصرف، نعت ومنصوب

فَقَصَّرَ: ف: حرف عطف، قَصَّرَ: فعل ماضى، مفرد مذكر غائب، ثلاثى مزيد باب تفعيل، مبنى بفتح.

الرسولُ: اسم، مفرد، معرب، معرفه به ال، فاعل ومرفوع

عن تبليغِهِ: عن تبليغ: جار ومجرور متعلق به قصر، ه: مضاف اليه ومجرور محلا.

و: حرف عطف

ادائه: اداء: معطوف به تبليغ ومجرور به تبع أن، ه: مضاف اليه ومجرور محلا.

• وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ يَقُوْلُ: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتٰبِ مِنْ شَيْءٍ) (الأنعام ٦/٣٨) وَفِيهِ تَبْيٰنٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ

و: واو حالیه

الله: مبتدا ومرفوع

يقول: فعل مضارع، غائب، معتل العين، مجرد، مرفوع، فاعلش هو مستتر، خبر ومرفوع محلا

ما: حرف نفى

فَرَطْنَا: فعل ماضى، متكلم مع الغير، صحيح، ثلاثى مزيد باب تفعيل، مبنى بر سكون، فاعلش ضمير بارز (نا) ومرفوع محلا

فى الكتاب: جار ومجرور متعلق به فرطنا

من شی: جار و مجرور ، من زائده است، (شی) لفظاً مجرور، محلاً منصوب، مفعول به، جمله ی (ما فرطنا فی الكتاب من شی) سد مسد مفعول به (يقول) و منصوب محلاً

و: واو حائیه

فیه: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر و مرفوع محلاً

تبیان: مبتدای مؤخر و مرفوع

لیکل: جار و مجرور متعلق به تبیان

شی: مضاف الیه و مجرور

● وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ

و: حرف عطف

ذَكَرَ: فعل ماضی، غایب، صحیح و سالم، متعدی، مبنی بر فتح، فاعلش (هو) مستتر

أَنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل، مبنی بر فتح

الكتاب: اسم ان و منصوب

يُصَدِّقُ: فعل مضارع، غایب، ثلاثی مزید باب تفعیل، صحیح و سالم، مرفوع.

بَعْضُهُ: بعض: فاعل و مرفوع، مضاف الیه و مجرور محلاً.

بَعْضًا: مفعول به و منصوب، جمله ی (یرصدق بعضه بعضاً) خبر ان و مرفوع محلاً، و جمله

ی (ان الكتاب...) در محل نصب مفعول (ذکر)

و:حرف عطف

أَن: از حروف مشبهة بالفعل، ه: اسم ان و منصوب محلا.

لا: لای نفی جنس

اختلاف: اسم لای نفی جنس مبنی بر فتح

فيه: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر (لا) و محلا مرفوع، جمله ی (لا اختلاف فيه) خبر ان و مرفوع محلا

● فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (النساء ۸۲/۴)

فقال: ف: حرف عطف، قال: فعل ماضی غایب، معتل العین، مجرد، مبنی بر فتح، فاعلش هو مستتر.

سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، منصوب، ه: مضاف الیه محلا مجرور.

و: حرف استیناف

لو: حرف شرط، غیر عامل

كان: از افعال ناقصه، ماضی غایب، معتل العین، مبنی بر فتح، فعل شرط، اسم کان (هو) مستتر، جایز الاستتار

من عند: جار و مجرور، در محل نصب متعلق به خبر کان

غیر: مضاف الیه و مجرور

الله: مضاف الیه و مجرور

لَوْجَدُوا: ل: حرف در جواب شرط (لو)،

وجدوا: فعل ماضی غیب، معتل الفاء، متعدی، مبنی بر ضم، فاعلش ضمیر متصل (واو) در محل رفع.

فیه: جار و مجرور، در محل نصب متعلق به مفعول به دوم مؤخر.

اختلافاً: اسم، نکره، معرب، منصرف، مفعول به اول و منصوب

کثیراً: اسم، نکره، معرب، منصرف، صفت و منصوب

• وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تُفْنِي عَجَابِيَهُ، وَلَا تُنْقِضِي غَرَابِيَهُ، وَلَا تُكْشِفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِهِ.

و: حرف عطف

إِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل، مبنی بر فتح

القرآن: اسم، مفرد، معرفه به ال، معرب، اسم (ان) و منصوب

ظَاهِرُهُ: ظاهر: اسم، مفرد، معرب، معرفه به ضمیر، مبتدا و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور.

انیق: اسم، مفرد، نکره، صفت مشبّهة، مشتق، خبر و مرفوع، جمله ی (ظاهره انیق): خبر برای ان و محلاً مرفوع

و: حرف عطف

باطنه: باطن: مبتدا و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور.

عمیق: اسم، صفت مشبّهه، نکره، مشتق، خبر و مرفوع

لا: حرف نفی

تفنی: فعل مضارع، غایب، مجرد، معتل اللام، مرفوع تقدیراً.

عجائبه: عجائب: جمع مکسر مفرد آن عجیب، معرفه به ضمیر، معرب، فاعل و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور.

و: حرف عطف، لا: حرف نفی

تنقزی: فعل مضارع، غایب، مزید، معتل اللام، از باب انفعال، مرفوع تقدیراً.

غرائبه: غرائب: جمع مکسر مفرد آن غریب، معرب، معرفه به ضمیر. فاعل و مرفوع، ه: مضاف الیه و مجرور محلاً.

و: حرف عطف، لا حرف نفی

تُکشف: فعل مضارع مجهول، غایب، صحیح و سالم، مرفوع

الظلمات: جمع ظلمة، معرب، معرفه به ال، نائب فاعل و مرفوع

الا: حرف استثنا

به: جار و مجرور متعلق به تکشف

ترجمه ی خطبه ۱۸

دعوایی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می‌برند که با رای خود حکمی صادر می‌کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می‌برند که او درست برخلاف رای اولی، حکم می‌دهد، سپس همه قضات نزد رییس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می‌گردند، او رای همه را بر

حق می‌شمارد!! مبنای وحدت امت اسلامی در صورتیکه خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی است، آیا خدای سبحان، آنها را به اختلاف فرمود؟ که اطاعت کردند؟ یا آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟ آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکاء خدایند که هر چه می‌خواهند در احکام دین بگویند، و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس پیامبر (ص) در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می‌فرماید: (ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم) و فرمود: (در قرآن بین هر چیزی است) و یادآور شدیم که: بعض قرآن گواہ بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: (اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می‌شد اختلافات زیادی در آن می‌یافتند) همانا قرآن دارای ظاهری زیبا، و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمی‌شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی‌پذیرد، و در تازیکیها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد

ومن کلام له علیه السلام ۱۹

قاله للأشعث بن قیس وهو علي منبر الكوفة يخطب،
 فمضى في بعض كلامه شيء اعترضه الأشعث فيه، فقال: يا أمير المؤمنين، هذه عليك لا لك،
 فخفض عليه السلام إليه بصره ثم قال:
 ما يذريك ما عليّ ممّا لي عنك لعنة الله ولعنة اللاعنين! حائك ابن حائك! منافق ابن كافر! والله
 لقد أسرك الكفر مرةً وأنسلاّم أخري! فما فذاك من واحدٍ منهما مالك ولا حسبك! وإنّ امرأً دلّ
 على قوميه السيّف، وسدق إليهم الحثف، لحريّ أن يمقته الأقرب، ولا يامنّه الأبعد! قال السيد الشريف:

یرید عنیه السلام أنه أسر في الكفر مرة وفي الإسلام مرة. وأما قوله: دل على قومه السيف: فأراد به حديثاً كان للأشعث مع خالد بن الوليد باليمامة، غرّ فيه قومه ومكر بهم حتى أوقع بهم خالد، وكان قومه بعد ذلك يسمونه عُرْفَ النار:، وهو اسم للغادر عندهم

شرح المفردات:

الحائك:النساج: بافنده، اسم فاعل از فعل حاك يَحُوكُ
 اللعن: الطرد و لعن الله فلانا طرده من رحمته و أبعدہ: او را از رحمت خود دور کرد.
 الأسير: جمعه أسرى و أسراء و أسارى و أسارى من قبض عليه و أخذ في الحرب و غيرها: اسير
 الفداء: ما يعطيه الأسير لفك رقبتہ:فديه،تاوان
 دل: الدلالة على الشيء و إليه أرشده و هداہ: راهنمایى کرد.
 ساق: الماشية حثها على السير من خلف:راند
 الحتف: الموت، الهلاك: مرگ، مات حتف أنفه:مات من غير قتل
 لحري: لجدير و خليق: شايسته،لايق،سزاوار،
 يمقته: يبغضه: بغض وكينه ی اورا می دارد

الاعراب

• مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ! حَانِكَ ابْنُ حَانِكَ! مُنَافِقُ ابْنُ

كُافِرٍ

ما:ما اسم استفهام،مبنى بر سکون،در محل رفع،مبتدا
 يدريك:فعل،مضارع، معلوم،معتل،مرفوع تقديرأ،ك،ضمير متصل مفعول به ومنصوب
 محلا،جمله ی(يدريك)در محل رفع خبر
 ما:اسم استفهام،مبنى بر سکون، مبتدا ومرفوع محلا
 عليّ:على:حرف جر،عامل،مبنى بر سکون،ي:ضمير متکلم وحده،مبنى بر فتح در محل
 جر،جار ومجرور متعلق به محذوف،خبر (ما)
 مما:من:حرف جر،عامل،مبنى بر سکون
 ما:اسم موصول،مبنى بر سکون، در محل جر ،متعلق به محذوف(كائن)

لي: حرف جر، عامل، مبنی بر کسر، ي: ضمیر متکلم وحده، مبنی بر فتح در محل جر .
جار و مجرور متعلق به محذوف، صله ی موصول.

عليك: علي: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون، ك: ضمیر مفرد مذکر مخاطب، مبنی بر
فتح، و مجرور محلا، خبر مقدم و مرفوع محلا

لعنة: اسم، مفرد، مؤنث، معرب، منصرف، معرفه به اضافه، مبتدای مؤخر و مرفوع

الله: مضاف الیه مجرور

و: حرف عطف، مبنی بر فتح

لعنة: معطوف به لعنة و مرفوع

اللاعنين: جمع، مذکر، معرفه به ال، معرب، مشتق اسم فاعل، مضاف الیه و مجرور به
ياء

حائك: اسم فاعل، نکره، مشتق، معرب، منصرف، خبر مرفوع، مبتدای آن محذوف (أنت).

ابن: اسم، معرفه به اضافه، جامد، معرب، بدل و مرفوع

حائك: مضاف الیه مجرور

منافق: اسم فاعل، نکره، مشتق، معرب، منصرف، خبر برای مبتدای محذوف
و مرفوع (أنت يا هو منافق..)

ابن: بدل و مرفوع

كافر: اسم فاعل، نکره، مشتق، معرب، منصرف، مضاف الیه مجرور

● وَاللّٰهِ لَقَدْ اَسْرَكَ الْكٰفِرُ مَرَّةً وَّالْاِسْلَامُ اٰخِرِيْ! فَمَا فِذَاكَ مِنْ وَّاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكَ وَلَا حَسْبِكَ!

وَإِنَّ امْرَأًا دَلَّتْ عَلَي قَوْمِهِ السَّيْفَ

والله: واو قسم، الله: اسم مجرور به واو قسم، جار و مجرور متعلق به فعل قسم محذوف

نقد: ل: لام تأکید، مبنی بر فتح، قد: حرف تحقیق، مبنی بر سکون.

اسرك: اسر: فعل ماضی، غایب، معلوم، صحیح و مهموز، مبنی بر فتح، ك: ضمیر

متصل، مفرد مذکر مخاطب، مبنی بر فتح، مفعول به و محلا منصوب

الكفر: فاعل ومرفوع

مرّة: ظرف زمان، معرب، منصرف، منصوب

والاسلام: اسم، معرفه به ال، معرب، مشتق، معطوف به الكفر ومرفوع

أخرى: اسم، معرب، منصرف، نعت برای (مرّة) محذوف، ومنصوب تقدیرا

فما: حرف عطف، مبنی بر فتح، غیر عامل، ما: نافی، مبنی بر سکون

فدا: فعل ماضی، غایب، معلوم، معتل، متعدی، ك: ضمیر مفعولی، مبنی بر فتح، مفرد

مذكر مخاطب، مفعول به ومحلا منصوب

من: حرف جر، زائد، عامل، مبنی بر سکون

واحدة: اسم، نکره، مشتق، مفرد، مونث، منصرف، مجرور لفظاً مرفوع محلاً، فاعل

منهما: من: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون هما: ضمیر مثنی مذكر، مبنی بر سکون، جار

ومجرور محلا

مالك: مال: اسم، معرب، مفرد، معرفه به اضافه، بدل از فاعل ومرفوع، ك: ضمیر مفرد

مذكر مخاطب، مبنی بر فتح، مضاف الیه ومجرور

و: حرف عطف، مبنی بر فتح

لا: حرف نفی

حسبك: حسب: اسم، معرب، معرفه به اضافه، جامد، معطوف به مال ومرفوع، ك:

ضمیر مفرد مذكر مخاطب، مبنی بر فتح، مضاف الیه ومجرور محلاً

و إن: حرف مشبّهة بالفعل، مبنی بر فتح، عامل

إمرأ: اسم، نکره، مفرد، معرب، منصرف، جامد، اسم ان ومنصوب

دل: فعل، ماضی، غایب، معلوم، صحیح ومضاعف، فاعلش ضمیر مستتر هو، جمله

ی (دل...) نعت برای (إمرأ) محلاً مجرور

علی: حرف جر، مبنی بر سکون، عامل

قرمه: قوم: اسم جمع، معرفه به اضافه، جامد، معرب، منصرف، جار و مجرور متعلق (دل)

ه: ضمیر مفرد مذکر غایب، مبنی بر کسر، مضاف الیه و مجرور محلا

السيف: اسم، معرفه به ال، مفرد مذکر، معرب، جامد، مفعول به و منصوب

• وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ، لَحْرِيَّ أَنْ يَمَقَّتَهُ الْقَارِبُ، وَلَا يَأْمَنَهُ الْبَاعِدُ

و: حرف عطف

ساق: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، معتل اجوف، متعدی، معلوم، فاعلش ضمیر مستتر هو، عطف بر (دل) محلا مجرور.

اليهم: الی: حرف جر، عامل، مبنی بر سکون، هم: ضمیر جمع مذکر غایب، مبنی بر

سکون، و مجرور محلا، جار و مجرور متعلق به (ساق)

الحتف: اسم، معرفه به ال، معرب، جامد، مفعول به و منصوب

لحري: ل: لام تاکید، مبنی بر فتح حری: اسم، مفرد، معرب، منصرف، خبر (إن) و مرفوع

ان: از حروف ناصبه فعل مضارع، مبنی بر سکون، عامل

يمقته: يمقت: فعل مضارع غایب، معلوم، صحیح و سالم، متعدی، منصوب، ه: ضمیر مفرد

مذکر غایب، مبنی بر ضم، در محل نصب مفعول به،

الاقرب: اسم، معرفه به ال، مشتق، معرب، فاعل و مرفوع

و: حرف عطف، مبنی بر فتح، لا: حرف نفی، مبنی بر سکون

ياأمنه: يامن: فعل مضارع، غایب، معلوم، متعدی، معطوف به يمقت و منصوب محلا

ه: ضمیر مفرد مذکر غایب، مبنی بر ضم، مفعول به و منصوب محلا

الابعد: اسم، معرفه به ال، مشتق، معرب، فاعل و مرفوع

ترجمه ی خطبه ۱۹

سوابق تاریخی نکوهیده اشعث بن قیس چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود، یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت کنندگان، بر تو باد ای متکبر متکبر زاده، منافق پسر کافر، سوگند به خدا، تو یکبار در زمان کفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد، آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد، و مرگ

و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند. (منظور امام (ع) این است که اشعث ابن قیس یک بار وقتی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر آنگاه که مسلمان شد و شمشیرها را به سوی قبیله‌اش راهنمایی کرد، مربوط به جریانی است که اشعث قبیله خود را فریب داد تا خالد بن ولید، آنها را غافلگیر کند و از دم شمشیر بگذراند که پس از آن خیانت او را با لقب (عرف النار) چیزی که آتش را بپوشاند، می‌نامیدند و این لقبی بود که به نیرنگباز می‌دادند)

ومن خطبة له عليه السلام ٢٠

وفيه ينفر من الغفلة وينبه الي الفرار لله

فإنكم لو قد عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجزعتم ووهلتم، وسمعتهم وأطعتهم، ولكن مخجوب عنكم ما قد عاينوا، وقريب ما يطرح الحجاب! ولقد بصرتم إن أبصرتم، وأسمعتهم إن سمعتم، وهديتهم إن اهتديتم، وبحق أقول لكم: لقد جاهرتكم العير، وزجرتم بما فيه من نجر، وما يبلغ عن الله بعد رسل السماء إلا البشور.

شرح المفردات:

عاین: رأه بعینه، مصدره، معاینه و عیاناً: آن را با چشم خود دید. در ضرب المثل آمده است (لیس الخیر کالعیان) شنیدن کی بود مانند دیدن.

الجزع: الفزع، عدم الصبر علی المصیبة بإظهار الحزن و الكدر: در مصیبت بی تابی کردن، مصدر جَزَع- است.

وهلتم: من الوهل و هو الخوف و الفزع مع الدهشة، وَهَلَ-يَوْهَلُ، وهلا: ترسیدید

المحجوب: المستور، و الحجاب كل ما حال بين شئین. حجاب، پوشیده شده

يُطرح: یلقى و یرمی: مضارع باب افعال است، مجرد و مزید هر دو به یک معنی اند، اطرحة بمعنی طرحه، انداخته می شود، بر داشته می شود

بصرتهم: جعلهم یبصرون، و البصر بالعين و البصيرة في القلب: بینا شدید، أبصر: نظر ببصره، بصرت فلاناً الامر: وضح له.

جاهرتكم: من الجهر و هو الارتفاع و كلام جهير أي عال: با صدای بلند به شما گفتم

العیر: المواعظ، جمع العیرة: بند. و العیرة: الدمعة، اشک

زجره: منع: اورارتد، المزدجر المتعظ. مصدر ميمي: پند و موعظه.

الاعراب

• فَبِتَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ

ف: حرف استیناف

انکم: ان: از حروف مشبیه بالفعل، عامل، مبنی بر فتح، کم: ضمیر جمع مذکر مخاطب، مبنی بر سکون،

اسم ان و منصوب محلا

لو: حرف شرط، مبنی بر سکون، غیر عامل

عایتکم: فعل ماضی، مخاطب، ثلاثی مزید باب مفاعله، اجوف، معلوم، متعدی، مبنی بر سکون، فاعلش (تم)

در محل رفع

ما: موصول، مبنی بر سکون، مفعول به و منصوب محلا

قد: حرف تحقیق

عاین: فعل ماضی مقرون به قد، مفرد مذکر غایب، معتل، معلوم،

من: اسم موصول، مبنی بر سکون، فاعل و محلا مرفوع

مات: فعل ماضی، مبنی بر فتح، غایب، لازم، معلوم، معتل اجوف، فاعلش هو مستتر،

منکم: جار و مجرور متعلق به (مات) جمله ی (قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ) صله ی موصول (ما) و

جمله ی (مَاتَ مِنْكُمْ) صله ی موصول (من).

ل: حرف در جواب لو

جزعتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، لازم، صحیح و سالم، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر بارز (تم)

جواب شرط

و: حرف عطف، مبنی بر فتح،

وهلتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، لازم، معتل، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر بارز (تم) معطوف

به جزعتم

و: حرف عطف

سمعتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، مبنی بر سکون، فاعلش ضمیر بارز (تم) معطوف به وهلتم

و: حرف عطف

أطعتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، معتل، فاعلش ضمیر بارز (تم) معطوف به سمعتم

• وَلَكِنْ مَخْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَائِنُوا، وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ

ولكن: و: حرف عطف، مبنی بر فتح، لکن: از حروف مشبهة بالفعل که مخفف شده پس عمل نمی کند

❖ لکن بسکون النون: حرف ابتداء، مخففة من الثقلية، ليس لها عمل، وتدخل على

الجملة الاسمية والفعلية، وقد تسبقها الواو، وتحتل العطف والزيادة (معجم

الشوارد النحوية، ٥١٤)

مخجوب: اسم مفعول، نکره، منصرف، معرب، مشتق، خبر برای مبتدای محذوف (هویا

ذلک) ، یا، مخجوب: مبتدا، ما: اسم موصول، نائب فاعل مخجوب، وجانشین خبر

عنکم : جار ومجرور متعلق به (مخجوب)

ما: ما مصدریه، مبنی بر سکون

عائنوا: فعل ماضی، مبنی بر ضم، معتل، ثلاثی مزید باب مفاعله، معلوم، فاعلش

واو، مصدر مؤول، نائب فاعل (مخجوب)

و: حرف عطف

قريب: اسم، نکره، مفرد، مشتق، معرب، منصرف، خبر مقدم مرفوع،

ما: مصدریه

يطرح: فعل، مضارع، غایب، مجهول، صحیح وسالم

الحجاب: نائب فاعل ومرفوع

(مَا يُطْرَحُ) مؤول به مصدر، مبتدای مؤخر، در اصل چنین بوده است (طرح الحجاب قريب)

جملة (قريب..) معطوف به جملة (مخجوب..) ومحلًا مرفوع

• وَلَقَدْ بَصَّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَأَسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَهَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ،

لقد: لام ابتداء، حرف تأکید، لام موطنه برای قسم، مبنی بر فتح، قد: حرف تحقیق، مبنی

برسکون، غیر عامل.

بصرتم: فعل ماضی، مخاطب، مجهول، ثلاثی مزیدباب تفعیل، نائب فاعلش ضمیر بارز، تم

ان: حرف شرط، مبنی بر سکون، عامل

ابصرتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، مبنی بر سکون در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف، فاعلش ضمیر بارز، تم،

و: حرف عطف، مبنی بر فتح

أسمعتم: فعل ماضی، مجهول، مخاطب، صحیح وسالم، نائب فاعلش تم، عطف بر (أبصرتم)

ان: حرف شرط، مبنی بر سکون، عامل

سمعتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، صحیح وسالم، مبنی بر سکون در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف، فاعلش ضمیر بارز، تم،

و: حرف عطف

هدیتم: فعل ماضی، مجهول، مخاطب، معتل، نائب فاعلش تم، عطف بر (سمعتم)

ان: حرف شرط، مبنی بر سکون، عامل

اهدیتم: فعل ماضی، مخاطب، معلوم، معتل، مبنی بر سکون در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف، فاعلش ضمیر بارز، تم

• وَبِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَقَدْ جَاهَرْتُمْ الْعَيْبَ، وَزُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، وَمَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشْرُ.

بحق: حرف جر، مبنی بر کسر، عامل حق: اسم مفرد، معرب، جامد، جار و مجرور متعلق به (اقول)

اقول: فعل مضارع، متکلم وحده، معتل اجوف، معلوم، فاعلش ضمیر مستتر (انا) واجب الاستتار

لکم: جار و مجرور متعلق به (اقول)

لقد: حرف تأکید و تحقیق

جاهر تکم: جاهرت: فعل ماضی، غایب، ثلاثی مزید باب مفاعله، معلوم، صحیح و سالم
، کم: ضمیر جمع مذکر مخاطب، مبنی بر سکون، مفعول به و محلاً منصوب
العبر: اسم، جمع مکسر عبرة، معرفه به ال، جامد، معرب، فاعل و مرفوع
و: حرف عطف

زُجرتم: فعل، مخاطب، مجهول، صحیح و سالم، نائب فاعلش ضمیر بارز، تم
بما: جار و مجرور متعلق به (زُجرتم)

فیه: جار و مجرور متعلق به خبر مقدم و مرفوع محلاً

مزدجر: مبتدای مؤخر و مرفوع، (فیه مزدجر): صله برای ما

ما: ما نافی، مبنی بر سکون

یبلغ: فعل مضارع، غایب، ثلاثی مزید باب تفعیل، معلوم، مرفوع

عن الله: جار و مجرور، متعلق به (یبلغ)

بعَدَ: ظرف، معرب، منصوب

رُسِّلَ: مضاف الیه و مجرور، السماء: مضاف الیه و مجرور

النا: حرف استثناء، مبنی بر سکون

البشر: فاعل یبلغ و مرفوع، یا بدل از مستثنی منه محذوف (أحد)

ترجمه ی خطبه ۲۰

علل پنهان بودن اسرار پس از مرگ آنچه را که مردگان دیدند اگر شما می‌دیدید، ناشکیبا بودید، و
می‌ترسیدید، و می‌شنیدید و فرمان می‌بردید، ولی آنچه آنها مشاهده کردند بر شما پوشیده است، و
نزدیک است که پرده‌ها فرو افتند. گر چه حقیقت را به شما نیز نشان دادند، اگر بدرستی بنگرید، و
ندای حق را به شما شنوندند. اگر به خوبی بشنوید، و به راه راست هدایتتان کردند. اگر هدایت
بپذیرید، راست می‌گویم، مطالب عبرت‌آموز اندر زدهنده را آشکارا دیدید، و از حرام الهی نهی
شدید، و پس از فرشتگان آسمانی، هیچ کس جز انسان، فرمان خداوند را ابلاغ نمی‌کند

الدرس الخامس

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۲۱، ۲۲، ۲۳)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد
- ۴- اعراب جمله‌های درس چیست؟
- ۵- اعراب بعث و مضاف الیه آن چیست؟
- ۶- ما ی کافه کجا می آید؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 21

وهي كلمة جامعة للعظة والحكمة

فإنَّ الغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَخْذُوكُمْ، تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ: أَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ لَوْ وَزَنَ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَكَلَامِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَالَ بِهِ رَاجِحًا، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سَابِقًا. فَأَمَّا قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا،؛ فَمَا سَمِعَ كَلَامَ أَقْلٍ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرَ مِنْهُ مَحْصُولًا، وَمَا أَبْعَدَ غُورَهَا مِنْ كَلِمَةٍ! وَأَنْقَعَ نَطْفَتَهَا مِنْ حِكْمَةٍ! وَقَدْ نَبَهْنَا فِي كِتَابِ الْخَصَائِصِ: عَلِيٌّ عَظُمَ قَدْرُهَا وَشَرَفَ جَوْهَرُهَا.

شرح المفردات:

الغاية: الغاية من كل شيء، نهايته: انتها، نتيجة.

الأمم: بفتح الألف، المقصد، من أم يؤم: جلو، مقصد

وَرَاءَ: من واريته، أى سترته، وخلف الشيء، متوارية عنه: پشت سر

الساعة: القيامة، ساعة الإنسان، زمان موته: روز قيامت، زمان مرگ انسان، (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ

اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ

ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ) ٣١/٦

تحدوكم: من حد الإبل إذا غنى لها ليحثها على المسير: بلند کردن صدا (أواز خواندن) برای راندن شتر

تخففوا: من خف ضد ثقل خفف في ذنوبه إذا قلها، المراد هنا التخفف من اوزار الشهوات: سبکبار شويد، از بار

شهووات خالی شويد.

تلتحقوا: من لحقه إذا أدركه و تلاحق تتابع: می رسيد.

الاعراب

ف: استينافيه، غير عامل.

إنَّ: از حروف مشببه بالفعل، عامل

الغَايَةَ: اسم إن، منصوب.

أَمَامَكُمْ: شبه جمله، خبر إن و محلا مرفوع، كم: مضاف اليه مجرور محلا.

وَ: حرف عطف

إنَّ: از حروف مشببه بالفعل، عامل

وَرَأَيْتُمْ : شبه جمله، خیرِ اِنْ و محلاً مرفوع، كُمْ: مضاف الیه مجرور محلاً

السَّاعَةِ : اسم اِنْ، منصوب.

تُحَذِّرُكُمْ : فعل مضارع، مرفوع، فاعل : هی مستتر، كم : مفعول به، محلاً منصوب، جمله حالیه، ی خیر بر ی

مبتدای محذوف، السَّاعَةُ تُحَذِّرُكُمْ

تُحَفِّفُوا : فعل امر فعل، از باب تَفَعَّلَ، واو: ضمیّر متصل در محل رفع فاعل.

تَلْحَقُوا : فعل مضارع مجزوم به اِنْ شرطیه محذوف با فعل شرط، جواب شرط. (اِنْ تَلْحَقُوا تَلْحَقُوا)

ف: حرف عطف

اِنْ: از حروف مشبیهه بالفعل، عامل

مَا : كافه، حرف، غیر عامل.

يُنْتَظَرُ : مضارع مجهول، مرفوع، از باب اِفْتَعَال

بِأَوَّلِكُمْ : جار و مجرور متعلق به يُنْتَظَرُ، كم: مضاف الیه محلاً مجرور.

أَخْرَجُكُمْ : نایب فاعل . كم : مضاف الیه و مجرور

ترجمه ی خطبه ۲۱

راه رستگاری قیامت پیش روی شما و مرگ در پشت سر، شما را می‌راند، سبکبار شوید تا

برسید، همانا آنان که رفتند در انتظار رسیدن شمایند. (این سخن امام (ع) پس از سخن خدا و

پیامبر (ص) با هر سخنی سنجیده شود بر آن برتری دارد و از آن پیشی می‌گیرد و از جمله

(سبکبار شوید تا برسید) کلامی کوتاه‌تر و پر معنی‌تر از آن شنیده نشده چه کلمه ژرف و بلندی؟

چه جمله پر معنی و حکمت‌آمیزی است؟ که تشنگی را با آب حکمت می‌زداید ما عظمت و شرافت

این جمله را در کتاب خود به نام (الخصائص) بیان کرده‌ای

ومن خطبة له عليه السلام: 22

حين بلغه خبر الناكثين ببيعته

و فيها يذم عملهم و يلزمهم دم عثمان و يتهددهم بالحرب

ذم الناكثين

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ،
وَإِنَّ اللَّهَ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُكْرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِيفًا.

يذم عثمان

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ، فَلَنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنْصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَنْ
كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةَ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ،
وَيُحْثُونَ بِذَعَةِ قَدْ أَمِيتَتْ. يَا حَيَّةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَالْأَمَّ أَحْيَب! وَإِنِّي لَرَاضٌ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلِمِهِ
فِيهِمْ.

التهديد بالحرب

فَإِنْ أَبَوْا أُعْطِيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ، وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَتَاصِرًا لِلْحَقِّ! وَمِنْ الْعَجَبِ بَعْنُهُمْ إِلَيَّ أَنْ
أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلجِلَادِ! هَبْلَتْهُمْ الْهَبْلُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدُدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ!
وَإِنِّي لَعَلِي يَقِينٌ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرُ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

شرح المفردات:

ذَمَّرَ: على رواية التخفيف، من باب ضرب ونصر: حث، تشويق كرد، أما على رواية

التثقيل، ذَمَّرَ: حَضَرَ مع لوم، شَجَعَ: بر كاری با توبيخ ترغيب كرد .

استجلب الشيء : طلب جلبه : جلب كرد ، گرد آوری كرد ، وقيل من الجلبنة، أي رفع الصوت ، والضوضاء: سر و صدا كرد،

الاجلب : الجلب - بالتحريك :- ما يجلب من بلد إلى بلد ، وهو فعلٌ بمعنى مفعول مثل سلب بمعنى مسلوب، والمراد هنا بقوله واستجلب جلبه: جمع جماعته، كقوله ذمراً حزبه: ان چه از شهری به شهر دیگر برده می شود . جلب، مصدر است به معنی اسم مفعول ، مجلوب

النصاب : النَّصَاب - بكسر النون ، الاصل أو المنبت وأول كل شيء: بازگشت ، اول هر چیزی.

انكر عليه فعله : عابه و نپناه عنه : عیب از او گرفت و او را از آن نهی كرد .

النصف :بفتحتين ج أنصاف ولصّف،الكهل الذي بلغ نصف عمره،و العدل : عدالت و انصاف.

سفك :- سفك الدم ، الدمع ، الماء، صبّه، اراقه : خون ، اشك و آب را ریخت ، این کلمه بیش تر دربارد ی ریختن خون به کار می رود .

النصيب : الحصّة من الشيء، السهم ، الحظ: سهمیه از هر چیزی ، والجمع أنصبة

ولي - وليا الشيء : ملك أمره و قام به : عهده دار و مسؤول آن امر شد .

التبعة : ما يترتب على الفعل من الخير او الشر،المؤاخذه : خیر یا شری که پس از انجام کاری

مترتب می شود ، اسم جامد .

ارتضع : رَضَعَ : امتص الثدي او الضرع : شیر پستان انسان یا حیوان را مکید،از پستان شیر نوشید .

فطمت - الام الرضيع فطما : فصلته عن الرضاعة : بچه را از شیر باز گرفت ،

الخبيبة : انقطاع الامل : نومیدی مصدر فعل خاب - قطع امید .

أبى :- إباء ، استعصى،امتنع،كل إباء امتناع،وليس كل امتناع إباء : نافرمانی كرد ، سرپیچی كرد ، خودداری كرد .

الحد من السيف : طرفه الرقيق ، منتهاه : لبه تیزهر شمشیر ، انتهای آن ،

بَرَزَ الرجلُ - بروزاً : خرج ، ظهر : بیرون آمد ، پدیدار گشت . بارز برازاً ومبارزاً.

الطعان : المضاربة بالرماح : با نیزه همدیگر را زدن ، مصدر باب مفاعله .

الجلاد : المضاربة بالسيوف : با شمشیر همدیگر را زدن ، مصدر باب مفاعله .

هَبَلَتْ - هبلا الام ولدها : تكلمته : مادر به عزای فرزندش نشست .

الهبول : المرأة التي لا يبقى لها ولد : زن که فرزندبرایش نمی ماند.

التكول: المرأة التي تكلمت ولدها:زنی که فرزندش را از دست داده است

أرهب : خوف، فزع : از باب افعال، ترساند. ارهابی، تروریست، الرهبة والرهبانية، التعبد من فرط الرهبة

الإعراب

• **ألا وإنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَيَّ أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ**

إلي نصابه

الا : حرف استفتاح، حرف تنبيه

و: حرف استئناف

إن : از حروف مشبهة بالفعل

الشيطان: اسم (إن) منصوب

قد : حرف تحقيق

ذمر: فعل ماضى مبنى بفتح ، فاعل آن ضمير مستتر (هو) كه به شيطان برمی گردد
حزبه : مفعول به و منصوب ، ه مضاف اليه و مجرور محلا : جمله فعلیه (قد ذمَّرَ ...) خبر

إنَّ و محلا مرفوع

و: حرف عطف

استجلب : فعل ماضى مبنى بر فتح ، فاعل آن ضمير مستتر (هو) كه به شيطان برمی گردد

جلب : مفعول به و منصوب : ه مضاف اليه و مجرور محلا : جمله (استجلب جلبه) محلا

مرفوع، عطف بر جمله ی (قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ) خبر إن.

لـ : حرف ناصبه به ان مقدر ، يعود : فعل مضارع منصوب به ان ناصبه ی مقدر

الجور: فاعل و مرفوع

إلى : حرف جر : أوطانه مجرور به كسره : ه مضاف اليه و محلا مجرور ، جار و مجرور

متعلق به فعل (يعود) است ، مصدر مؤول به (لعودة الجور إلى أوطانه) محلا مجرور :

و: حرف عطف

يرجع فعل مضارع معطوف بر (يعود) و منصوب

الباطل : فاعل و مرفوع :

إلى : حرف جر: نصابه اسم مجرور به كسره ، ه مضاف اليه مجرور محلا ، مصدر مؤول به

(رجوع الباطل ...) محلا مجرور معطوف به مصدر قبلى .

• **وَإِنَّ اللَّهَ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصْفًا.**

و: حرف جر، الله: اسم مجرور، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف تقدیر آن (افسد)

ما: حرف نفی

انكروا: فعل ماضی مبنی بر ضم، و: فاعل و محلا مرفوع

عَلَيَّ: جار و مجرور متعلق به انكروا

منكرا: مفعول به و منصوب و جمله (ما انكروا ...) جواب قسم، محلی از اعراب ندارد.

و: حرف عطف

لا: حرف نفی زائد، برای تأکید نفی

جعلوا: فعل ماضی مبنی بر ضم: و: فاعل و محلا مرفوع

بینی: مفعول فیه و منصوب تقدیرا، ی: مضاف الیه و محلا مجرور

و: حرف عطف:

بین: ظرف منصوب و معطوف بر (بینی) منصوب، هم: مضاف الیه محلا مجرور

نصفًا: مفعول به منصوب و جمله (ولا جعلوا ...) معطوف بر جمله قبل، محلی از اعراب

ندارد.

• **وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوْهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوْهُ، فَلَيْنٌ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لِنَصِيبَهُمْ**

مِثَّةً

و: حرف عطف

إن: از حروف مشبیه بالفعل، هم: اسم (إن) محلا منصوب

ل: لام تأکید: يطلبون: فعل مضارع مرفوع به نون، و: فاعل محلا مرفوع: جمله يطلبون

خبر (إن) و محلا مرفوع، جمله (إنهم ليطلبون) معطوف بر جواب قسم و محلی از اعراب

ندارد:

حقًا: مفعول به منصوب

هم: مبتدا و محلا مرفوع

ترکوه: فعل ماضی مبنی بر ضم، و: فاعل و محلا مرفوع، ه: مفعول به و محلا منصوب:

جمله ترکوه خبر محلا مرفوع: جمله (هم ترکوه) نعت برای (حقًا) و محلا منصوب (یا هم)

ترکوه) جمله ی حالیه برای (واو) فاعل يطلبون

و: حرف عطف

دما : معطوف به (حقا) و منصوب

هم : مبتدا و محلا مرفوع

سفکوه : فعل ماضی مبنی بر ضم ، و : فاعل و محلا مرفوع : د : مفعول به و محلا منصوب :
جمله (هم سفکوه) نعت برای (دما) و محلا منصوب .

ف : حرف عطف :

ل : موطنه برای قسم

إن : حرف شرط

كنت : فعل ماضی ناقص مبنی بر سکون ، ت : اسم کان و مرفوع محلا : فعل كنت فعل شرط
و محلا مجزوم

شریکم : خبر (کان) و منصوب به فتحه : هم مضاف الیه ، مجرور محلا

فیه : جار و مجرور متعلق به شریک

ف : رابط جواب شرط

إن : از حروف مشبیهة بالفعل

لهم : جار و مجرور متعلق به محذوف (کائن ، موجود) خبر إن ،

لنصیبهم : ، ل تأکید ، نصیب اسم إن مؤخر و منصوب ،

هم : مضاف الیه محلا مجرور :

منه : جار و مجرور متعلق به کائنا حال از نصیب : جمله (إن لهم لنصیبهم منه) جواب شرط ،

محلا مجزوم و جمله (لئن ...) محلی از اعراب ندارد و معطوف بر جمله ی جواب قسم .

• وَلَئِن كَانُوا وَلَوْ هُوَ ذُونِي، فَمَا التَّبَعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلِي أَنفُسِهِمْ،

و : حرف عطف

ل : موطنه برای قسم

إن : ادات شرط ، جازم

كانوا : فعل ماضی ناقص مبنی بر ضم : و : ضمیر اسم کان و محلا مرفوع ، کان ، فعل شرط

مجزوم

ولو : فعل ماضی ، لفیف ، ولي ، مبنی بر ضم : و : فاعل و محلا مرفوع : ه : مفعول به و محلا

منصوب ، جمله (ولو) خبر کان و محلا منصوب

نونى : ظرف مفعول فيه و منصوب تقديرًا : نى : مضاف اليه و مجرور محلا ، نونى متعلق به
و لود

ف: رابط در جواب شرط

ما: نافية، غير عامل

التبعية: مبتدا و مرفوع

إلا: ادات حصر(ما والا)

عند: ظرف متعلق به (موجوده) خبر برای التبعية

هم: ضمير مضاف اليه و محلا مجرور : جمله (فما التبعية ...) جواب شرط ، محلا مجزوم .

و: حرف عطف

إن: از حروف مشببه بالفعل

اعظم: اسم (إن) منصوب

حجتهم: مضاف اليه مجرور : هم مضاف اليه محلا مجرور

ل: حرف تأكيد

على: حرف جر : أنفس: اسم مجرور ، جارو مجرور متعلق به محذوف (كائن، يكون) خبر إن

هم: مضاف اليه مجرور .

• يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيُحْيُونَ بَدْعَةَ قَدْ أَمَيْتُ.

يرتضعون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون : و: فاعل و محلا مرفوع

أما: مفعول به منصوب

قد: حرف تحقيق

فطمت: فعل ماضى مبنى بر فتح و فاعل آن (هى) مستتر به اما بر مى گردد ، جمله (قد فطمت

(نعت برای أَمَّا و منصوب محلا .

و: حرف عطف

يحيون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل و محلا مرفوع

بدعة: مفعول به منصوب

قد: حرف تحقيق

أميئت: فعل ماضى مبنى بر فتح و نايب فاعل آن (هى) به بدعة بر مى گردد : جمله (قد أميئت

(نعت برای بدعة و محلا منصوب.

• يَا خَيِّبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَالْأَمَّ أَجِيبًا! وَإِنِّي لَرَاضٌ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.

يا : حرف ندا

خبيبة : منادى منصوب

الداعي : مضاف اليه و مجرور تقديرا

من: مبتدا و محلا مرفوع

دعا: فعل ماضى مبنى بر فتح مقدر، فاعل أن (هو) به من برمى گردد : جمله (دعا) خبر
و محلا مرفوع

و : حرف عطف

الى : حرف جر

ما : اسم استفهام و محلا مجرور ، جار و مجرور متعلق به فعل (أجيب)

اجيب: فعل ماضى مجهول، مبنى بر فتح ونايب فاعل أن (هو) .

و: حرف استئناف

إنّ : از حروف مشبهة بالفعل : ي : اسم (إنّ) و محلا منصوب

لـ : حرف تأكيد

راض: خبر إنّ و مرفوع تقديرا

بحجة : جار و مجرور متعلق به راض ،

الله : مضاف اليه مجرور

عليهم: جار و مجرور متعلق به (كائنه) حال از حجة

و: حرف عطف

علم : معطوف بر (حجة) و مجرور : هـ : مضاف اليه و محلا مجرور

فيهم : جار و مجرور متعلق به (علم) .

• فَإِنْ أَبَوْا أُعْطِيَتْهُمْ حَذَّ السِّيفِ، وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ! وَمِنْ الْعَجَبِ

بَعَثَهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ!

فاء : استئناف

إن : حرف شرط ، جازم

أبوا : فعل ماضى مبنى بر ضم مقدره : و : فاعل محلا مرفوع : فعل ابوا محلا مجزوم ، فعل

شرط

اعظيتهم: فعل ماضی مبنی بر سکون : نأ فاعل و محلا مرفوع : هم مفعول به و محلا منصوب : فعل (اعظيتهم) محلا مجزوم ، جواب شرط
 حدّ : مفعول به منصوب
 السيف: مضاف اليه مجرور .
 و : حرف استئناف
 كفى: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر
 ب : حرف جر زائد
 ه : فاعل مجرور لفضا و مرفوع محلا
 شافيا: تمييز منصوب
 من الباطن : جار و مجرور متعلق به (شافيا)
 و : حرف عطف
 ناصرا : معطوف بر (شافيا) و منصوب
 للحق : جار و مجرور متعلق به (ناصرا) .
 و : استئناف
 من العجب : جار و مجرور متعلق به محذوف ، خبر مقدم
 بعثهم : مبتدای مؤخر و مرفوع : هم : مضاف اليه مجرور
 إلى: جار و مجرور متعلق به بعثهم
 أن : از حروف ناصبه
 أبرز : فعل مضارع منصوب، فاعل آن أنا مستتر ، جمله ی (أن أبرز) مؤول به مصدر، مفعول به برای فعل محذوف، (يطلبون)البراز
 للطعان : جار و مجرور متعلق به ابرز ،
 و : حرف عطف
 أن: از حروف ناصبه
 أصبر: فعل مضارع منصوب و فاعل آن أنا مستتر
 للجلاد : جار و مجرور متعلق به أصبر و جمله ی (أن اصبر...) معطوف بر (أن أبرز) و محلا منصوب .

• هَبِلْتَهُمُ الْهَبُولُ ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلِي يَقِينُ مِنْ رَبِّي،
وَعَیْرُ شُبُهَةَ مِنْ دِیْنِي.

هَبِلْتَهُمُ: فعل ماضی مبنی بر فتح : هم : مفعول به و محلا منصوب

الْهَبُولُ: فاعل مرفوع

لَقَدْ: لام موطنه برای قسم : قد : حرف تحقیق

كُنْتُ: فعل ماضی ناقص مبنی بر سکون ، تْ : اسم آن ، محلا مرفوع

و: حرف زائد

ما: حرف نفی

أَهْدَدُ: فعل مضارع مجهول مرفوع ، نایب فاعل آن أنا مستتر: جمله فعلیه (ما اهدد) خبر کان و

محلا منصوب

بِالْحَرْبِ جار و مجرور متعلق به اهدد .

و: حرف عطف

لا: زانده برای تأکید نفی

أَرْهَبُ: فعل مضارع مجهول مرفوع و نایب فاعل آن أنا مستتر

بِالضَّرْبِ: جار و مجرور متعلق به أرهب .

و: واو حالیه

إِنِّي: از حرب مشبیه بالفعل، ی: اسم آن در محل نصب

لام: حرف تأکید

عَلِي يَقِينُ: جار و مجرور متعلق به محذوف (کانن) خبر برای (إن)

من: حرف جر

رَبِّ: مجرور به حرف جر ، ی: مضاف الیه مجرور محلا ، جار و مجرور متعلق به (کانن)

نعت برای یقین: جمله (إنی لعلی ...) محلا منصوب حال .

و: حرف عطف

غیر: معطوف بر یقین و مجرور به کسره

شُبُهَةَ: مضاف الیه مجرور

مِنْ دِیْنِي: جار و مجرور متعلق به (کانن) نعت برای شُبُهَةَ : ی: مضاف الیه محلا مجرور .

ترجمه ی خطبه ۲۲

امام (ع) و شناساندن ناکثین (اصحاب جمل) آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا باز دیگر ستم را به جای خود نشاند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود. سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حتی را می‌طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند، اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که مدتهاست مرده، و چه دعوت‌کننده‌ای؟! و چه اجابت‌کنندگانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خشنودم. اما اگر از آن سر باز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است. شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمل کنم، گریه‌کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم

ومن خطبة له عليه السلام: 23

وتشتمل علي تهذيب الفقراء بالزهد وتأديب الاغنياء بالشفقة

تهذيب الفقراء

أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ لِقْصَانٍ، فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تُكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً، فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَعْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ، وَيَغْرِي بِهَا لِئَامُ النَّاسِ، كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ، وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ. وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ: إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ، وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ دُوَاهِلُ وَمَالٍ، وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسْبُهُ. إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ، فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَغْذِيرٍ، وَاعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ. نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَمُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ، وَمُرَاقَبَةَ الْأَنْبِيَاءِ.

تأديب الاغنياء

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَشِيرَتِهِ، وَيَدْفَعُهُمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالسِّنِّيَّهُمْ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَالْمُهْمُ لِشَعْبِهِ، وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِنْ نَزَلَتْ بِهِ. وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرًا لَهُ مِنَ الْمَالِ: يُورِثُهُ غَيْرَةً. وَ مِنْهَا: أَلَا لَا يَعْذِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخِصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ، وَمَنْ يَقْبِضُ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا يَقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدًا وَاحِدَةً، وَتَقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةً؛ وَمَنْ تَلَّنَ حَاشِيئَتَهُ يَسْتَنْدِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ: أَقُولُ: الْغَفِيرَةُ هِيَ هُنَا الزِّيَادَةُ وَالكَثْرَةُ مِنْ قَوْلِهِمْ لِلْجَمْعِ الْكَثِيرِ: الْجَمُّ الْغَفِيرُ. وَيُرْوَى: عَفْوَةٌ مِنْ أَهْلِ أَوْ مَالٍ: وَالْعَفْوَةُ: الْخِيَارُ مِنَ الشَّيْءِ يُقَالُ: أَكَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعَامِ أَيِ خِيَارَهُ. وَمَا أَحْسَنَ الْمَعْنَى الَّذِي أَرَادَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ: وَمَنْ يَقْبِضُ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ... إِلَى تَمَامِ الْكَلَامِ، فَإِنَّ الْمَمْسُكَ خَيْرَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِنَّمَا يَمْسُكُ نَفْعَ يَدٍ وَاحِدَةٍ؛ فَإِذَا احْتِاجَ إِلَى نَصْرَتِهِمْ، وَاضْطَرَّ إِلَى مَرَاذِلِهِمْ، قَعَدُوا عَنْ نَصْرِهِ، وَتَثَاقَلُوا عَنْ صَوْتِهِ، فَمَنْعَ تَرَافُدِ الْأَيْدِي الْكَثِيرَةِ، وَتَنَاهَضِ الْأَقْدَامِ الْجَمَّةِ.

شرح المفردات

الأمر: جمعه أمور، وهو لفظ عام شامل للأفعال والأقوال، الشيء، الشأن، (ألا له الخلق والأمر) الأعراف: ٥٤: جيز، شيء
قطر: جمع قطرة، النقطة من الماء وغيره: جمع قطره، قطره ي آب وغير أن
الغفيرة: الزيادة، الكثرة، الفضل، الغفر، في الأصل التعطية: زيادت، فزوني، برتري

لغتة: الضلالة، فته، اضله: كمر هي
 يغشى: غشيه، يغشاه: نزل أو آمد، می آید
 النداءة: الخساسة، الحقارة، الذلة: پستی، ذلت، خواری
 يخشع: الخشوع، الخضوع: فروتنی می کند، تعظیم می کند
 يغرى: يبولغ به، وتأتني للتحريض: اورا فريب می دهد، اورا تشويق می کند
 التام: جمع لنيم، الذنيء، المهان: افراد پست،
 الفالج: الضافر، الفائز، السهم الفالج: برنده، پيروز
 الياسر: المقامر، اللاعب بالتميسر: قمار باز
 القراح: جمع قرح، هو سهم التيسر، سهام يلعب بها بالقمار: چوب های قمار بازی
 المعغم: جمعه مغاتم، المنفعة، المكسب: غنيمت، دست آورد، سود
 المغرم: الضرر، الخسارة، والتغريم، من له الذين ومن عليه الذين: ضرر، خسارت، بدهكار، بستكار
 التيرىء: فعيل بمعنى الفاعل، النزاهية: بی گناه
 الحسينين: الحسن، كل مرغوب فيه، النضر أو الشهادة: هر خوبی، پيروزی یا شهادت
 ابنين: مفردة ابن، الأولاد الذكور: فرزندان
 انحرث: الكسب، الزرع: دست آورد، کشت
 التعتير: التقصير، المتهاون في الأمر العذر الكاذب: کوتاهی کردن، عذر خواهی کردن بدون توجیه
 السمعة: الشهرة، عمله سمعة، ليسمعه الناس: آوازه شهرت، ریا کارانه، تا مردم آنرا بشنوند
 يكل: وكل اليه الأمر، فوضه إليه: وا می گذارد
 المعاشية: العيش معاً: هم زیستی
 لا يستغني عن: لا يستكفي به: بی نیاز از او نیست
 العترة: النرية، خاندان، فرزندان، نزدیکیان
 الحیطة: حاط يحوط، الكلاءة، الرعاية: پشتیبانی، حمایت
 أنم (أفعل): نم، بمعنى جمع، نمت الشيء، جمعه: جمع کرد، فراهم آورد،
 الشعث: بفتح العين، التفرق: پراکندگی
 أعطف: أفعل التفضيل، أكثر اشفاقاً: مهربان تر
 النازلة: الشدة والمصيبة: گرفتاری، مصیبت
 الخصاصة: الفقر، الحاجة الشديدة: فقر، نیاز مبرم
 أمسكه: قبضه، تعلق به: آنرا گرفت
 يقبض يده: أمسكه: آنرا گرفت
 الحاشية: الجانب، الجناح، الاتباع، الخواص: پیروان، نزدیکیان
 يستديم: يستمر: ادامه می یابد

الاعراب

• أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ،

أَمَا : حرف شرط غير جازم ، وتفصيل ، و تأكيد

بَعْدُ : ظرف زمان ، مبنى بر ضم ، در محل نصب ، متعلق به فعل محذوف

• بَعْدُ : ظرف زمان أو مكان ، كلمة يفصل بها بين كلامين عند إرادة الانتقال من كلام إلى كلام غيره ، عامله محذوف ، تقديره : وأقول بعد ما تقدم من الحمد والصلاة على النبي (ص) فحذف المضاف إليه وبني الظرف على الضم . (معجم الشوارد النحوية : ١٧٨)

فَ : حرف ربط در جواب شرط

إِنَّ : حرف مشبه بالفعل

الْأَمْرُ : اسم ان منصوب

يَنْزِلُ : فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمير مستتر هو كه به الامر بر مى گردد

مِنَ السَّمَاءِ : جار و مجرور متعلق به ينزل

إِلَى الْأَرْضِ : جار و مجرور متعلق به ينزل

كَقَطْرَاتِ : جار و مجرور متعلق به كائن يا يكون حال برای (الامر) (حال كون الامر كقطرات) ، يا ضمير مستتر هو در ينزل (هو قطرات)

الْمَطَرِ : مضاف إليه مجرور

إِلَى كُلِّ : جار و مجرور متعلق به ينزل

نَفْسٍ : مضاف إليه مجرور ، جمله (ينزل من السماء ...) خبر ان ، محلا مرفوع

بِمَا : جار و مجرور متعلق به

قَسِمَ : فعل ماضى مجهول ، مبنى بر فتح

لَهَا : جار و مجرور متعلق به قسم

مِنْ زِيَادَةٍ : جار و مجرور ، در محل رفع نائب فاعل

أَوْ : حرف عطف

نُقْصَانٍ : عطف بر (زياده) مجرور

• فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تُكُونَنَّ لَهُ فِئْتَةً

فَ : حرف عطف

إِنْ : حرف شرط جازم

رَأيَ : فعل ماضی مبنی بر فتحه یی مقدر در محل جزد فعل شرط

أَحَدُكُمْ : فاعل و مرفوع، كَمْ : ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه

تَخَيَّرَ : جار و مجرور، متعلق به رأي . هـ : ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه .

غَبِيرَةٌ : مفعول به منصوب

فِي أَهْلِ : جار و مجرور متعلق به غبیره

أَوْ : حرف عطف

مَالٍ : عطف بر اهل، مجرور

أَوْ : حرف عطف

نَفْسٍ : عطف بر مال، مجرور

فَ : حرف عطف

لَا : حرف نهي

تَكُونُ : فعل مضارع مبنی بر فتح، نون تاکید، فعل در محل جزم به لا اسم آن ضمیر مستتر و جوابا (انت)

لَهُ : جر و مجرور متعلق به فتته

فَتْنَةٌ : خبر تکون، منصوب

• فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا نُمُّ يَغْشَىٰ دَنَاءَهُ تَطَهَّرَ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ، وَيَغْرِي بِهَا لِنَامِ النَّاسِ

فَ : حرف عطف

إِنَّ : از حروف مشبیه بالفعل

الْمَرْءَ : اسم ان و منصوب

الْمُسْلِمَ : نعت برای المرء و منصوب

مَا : زمانیه، مصدریه

نُمُّ : از حروف جازمه

يَغْشَىٰ : فعل مضارع مجزوم، علامت جزد آن حذف حرف عله، فاعل آن ضمیر مستتر هو به المرء بر می

گردد

دَنَاءَهُ : مفعول نه، منصوب

تَطَهَّرَ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر هي به دناءه بر می گردد . جمله (تَطَهَّرَ) نعت برای

دناءه

فَ : حرف عطف

يَخْشَعُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر هو به المرء بر می گردد عطف بر تطهیر .

لَهَا : جار و مجرور متعلق به يخشع

إذا : ظرف زمان متضمن معنی شرط از اسبهای دائم الاضافه به جمله متعلق به جواب شرط

ذُكِرَتْ : : ماضی مجهول نایب فاعل ضمیّر مستتر هی به دناءه بر می‌گردد جمله شرط جواب شرط محذوف
بخش مفسر آن است

وَ : حرف عطف

يُغْرَى : : مضارع مجهول عطف به يخشع

بِهَا : جار و مجرور متعلق به يغرى، ها به دناءه بر می‌گردد

لِنَاسٍ : : نایب فاعل مرفوع

النَّاسِ : مضاف الیه مجرور

• ، كَانِ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاجِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ، وَيَرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمَ.

كان: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیّر مستتر هو به المرء بر می‌گردد

كالفالج: جار و مجرور خبر كان در محل نصب، جمله ی (كان كالفالج) خبر (إن المرء)

الياسر: نعت برای الفالج مجرور

الذي: نعت برای الفالج در محل جر

يَنْتَظِرُ: مضارع مرفوع فاعل ضمیّر مستتر هو به الفالج بر می‌گردد

أَوَّلَ: مفعول به منصوب

فَوْزَةٍ: مضاف الیه مجرور

مِنْ قِدَاجِهِ: جار و مجرور

تُوجِبُ: مضارع مرفوع فاعل آن ضمیّر مستتر هو به فوزه بر می‌گردد جمله نعت برای فوزه

لَهُ: جار و مجرور متعلق به توجب

الْمَغْنَمَ: مفعول به منصوب

وَيَرْفَعُ: : مضارع مجهول مرفوع عطف بر توجب

بِهَا: جار و مجرور متعلق به يرفع

عَنْهُ: جار و مجرور متعلق به يرفع

الْمَغْرَمَ: : نایب فاعل مرفوع

• وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ: إِمَّا

دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ، وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ وَمَالٍ، وَمَعَهُ دِينُهُ

وَحَسْبُهُ.

وَ: حرف عطف

كَذَلِكَ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

الْمَرْءُ: مبتدأ مؤخر مرفوع
 الْمُسْلِمُ: نعت مرفوع
 الْبِرِيُّ: نعت مرفوع
 مِنَ الْخِيَاثَةِ: جار ومجرور متعلق به (البريء)
 يَنْتَظِرُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل أن ضمير مستتر (هو)، كنه به المرء بر می گردد
 مِنَ اللَّهِ: جار ومجرور متعلق به ينتظر
 إِحْدَى: مفعول به منصوب تقدیراً
 الْحُسَيْنَيْنِ: مضاف الیه مجرور به یاء
 إِمَّا: حرف تفصیل
 ذَا عِيٍّ: بدل از (احدی) منصوب
 اللَّهِ: مضاف الیه مجرور
 فَ: حرف عطف
 مَا: اسم موصول، در محل رفع، مبتدأ
 عِنْدَ: ظرف منصوب
 اللَّهِ: مضاف الیه مجرور (عند الله) صله موصول
 خَيْرٌ: خبر مرفوع
 لَهُ: جار ومجرور متعلق به (خیر)
 وَإِمَّا: حرف عطف
 رِزْقًا: بدل از (احدی)، منصوب
 اللَّهِ: مضاف الیه، مجرور
 فَ: حرف عطف
 إِذَا: فجائیة ،
 هُوَ: مبتدأ محلاً مرفوع
 ذُو: خبر مرفوع
 أَهْلٍ: مضاف الیه مجرور
 وَمَالٍ: معطوف بر (أهل) مجرور
 وَ: حرف حالیه

مَعَى: ظرف منصوب، خبر مقدم، در محل رفع، ه: مضاف الیه محلاً منصوب،
 دینُهُ: مبتدای مؤخر، مرفوع، د: مضاف الیه محلاً منصوب
 وَحَسْبُهُ: معطوف بر (دینه)

• إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ
 لِأَقْوَامٍ،

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

الْمَالُ: اسم إن منصوب

وَالْبَنِينَ: معطوف بر (المال) منصوب

حَرْثُ: خبر إن مرفوع

الدُّنْيَا: مضاف الیه، تقدیراً مجرور

وَالْعَمَلُ: معطوف بر (المال) منصوب

الصَّالِحُ: نعت برای (العمل) منصوب

حَرْثُ: خبر مرفوع

الْآخِرَةِ: مضاف الیه مجرور

وَقَدْ: واو: حالیه، قد: حرف تحقیق

يَجْمَعُهُمَا: فعل مضارع مرفوع، ها: مفعول به در محل رفع

اللَّهُ: فاعل مرفوع

لأقوام: جار و مجرور متعلق به (یجمعهما)

• فَأَحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَأَخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ،

فَأَحْذَرُوا: فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: فاعل در محل رفع

مِنَ اللَّهِ: جار و مجرور متعلق به (احذروا)

مَا: اسم موصول، مفعول به محلاً منصوب

حَذَرَكُمْ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)، کم: ضمیر متصل در محل نصب

، مفعول به، جمله ی (حذركم) صله ی موصول

مِنَ نَفْسِهِ: جار و مجرور متعلق به (حذركم)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

وَأَخْشَوْهُ: معطوف بر فعل امر (احذروا)، فعل و فاعل و مفعول

خَشِيَّةٌ: مفعول مطلق منصوب

لَيْسَتْ: از افعال ناقصه، اسم آن (هی) مستتر که به خشیة بر می گردد
بَتَّعِيزٍ: جار و مجرور، در محل نصب خبر (لَيْسَتْ)، جمله ی (لَيْسَتْ) در محل نصب صفت
برای (خشیة)

• **وَاعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلِهِ اللَّهُ إِلَىٰ مَنْ عَمِلَ لَهُ**

وَاعْمَلُوا: واو: حرف عطف، اعملوا: فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع
فاعل

فِي غَيْرِ: جار و مجرور، متعلق به محذوف نعت برای مفعول مطلق محذوف (اعملوا عملا فی غیر ..)
رِيَاءٍ: مضاف الیه مجرور

وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی زائد برای تاکید

سُمْعَةٍ: معطوف بر (ریاء)

فَإِنَّهُ: این: از حروف مشبیه بالفعل، ه: اسم این در محل نصب

مَنْ: خبر این در محل رفع

يَعْمَلُ: فعل مضارع مجزوم، فعل شرط

لِغَيْرِ: جار و مجرور متعلق به (يعمل)

اللَّهُ: مضاف الیه مجرور

يَكِلُهُ: فعل مضارع مجزوم، جواب شرط، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

اللَّهُ: فاعل مرفوع

إِلَىٰ مَنْ: جار و مجرور متعلق به (یکله)

عَمِلَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو) جمله صله موصول

لَهُ: جار و مجرور متعلق به (عمل)

• **نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَمُعَايِشَةَ السُّعَدَاءِ، وَمَرَافِقَةَ الْأَنْبِيَاءِ.**

نَسْأَلُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (نحن)

اللَّهُ: مفعول به اول منصوب

مَنَازِلَ: مفعول به دوم منصوب

الشُّهَدَاءُ: مضاف اليه مجرور
 وَمُعَايِشَةٌ: معطوف بر (منازل) منصوب
 السُّعْدَاءُ: مضاف اليه مجرور
 وَمُرَاقِفَةٌ: معطوف بر(معايشة) منصوب
 الأنبياء: مضاف اليه مجرور

• أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَشِيرَتِهِ، وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالسِّنِّيَّتِهِمْ،

أَيُّهَا: أى: منادا مبنى بر ضم، ها: حرف تنبيه
 النَّاسُ: عطف بيان مرفوع

إِنَّهُ: از حروف مشبهة بالفعل، ه: اسم ان ومنصوب
 لا: حرف نفى

يَسْتَعْنِي: فعل مضارع مرفوع تقديرًا، وجمله ي(لا يستعنى...) در محل رفع خبر إن
 الرَّجُلُ: فاعل مرفوع

وَإِنْ: واو: حرف عطف، إن: حرف شرط

كَانَ: فعل ماضى از افعال ناقصه، مبنى بر فتح در محل جزم فعل شرط
 ذَا: خبر كان منصوب، از اسماء خمسة

مَالٍ: مضاف اليه مجرور، جواب شرط محذوف

عَنْ عَشِيرَتِهِ: جار ومجرور متعلق به(لا يستعنى)

وَدِفَاعِهِمْ: معطوف بر (عشيرته) مجرور، هم: مضاف اليه محلا مجرور

عَنْهُ: جار ومجرور متعلق به(دفاعهم)

بِأَيْدِيهِمْ: جار ومجرور متعلق به(دفاعهم)

وَالسِّنِّيَّتِهِمْ: معطوف بر (ايديهم)

• وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَالْمُهْمُ لِسَعْتِهِ، وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةِ إِنْ

نَزَلَتْ بِهِ.

وَهُمْ: مبتدا محلا مرفوع،

أَعْظَمُ: خبر مرفوع

نَاسٍ : مضاف الیه مجرور

حَيْطَةً : تمییز منصوب

مِنْ وَرَائِهِ : جار و مجرور

وَأَنْمِيَهُمْ : عطف بر (اعظم) مرفوع، هم: مضاف الیه محلاً مجرور

لِشَعْبِهِ : جار و مجرور متعلق به (المهم)

وَأَعْظَمُهُمْ : معطوف بر (المهم)

عَلَيْهِ : جار و مجرور متعلق به (اعظفهم)

عِنْدَ : ظرف منصوب

نَازِلَةً : مضاف الیه مجرور

إِنْ : حرف شرط

نَزَلَتْ : فعل ماضی، مبنی بر فتح، در محل جزم، فاعل ضمیر مستتر (هی) که به نازله بر می

گردد، فعل شرط، جواب شرط محذوف

به : جار و مجرور متعلق به نزلت

• **وَلِسَانُ الصَّدِّقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ: يُورِثُهُ غَيْرُهُ.**

وَلِسَانُ : مبتدا مرفوع

الصَّدِّقِ : مضاف الیه مجرور

يَجْعَلُهُ : فعل مضارع مرفوع، ه: ضمیر متصل در محل نصب، مفعول به

اللَّهُ : فاعل مرفوع

لِلْمَرْءِ : جار و مجرور متعلق به يجعله

فِي النَّاسِ : جار و مجرور متعلق به يجعله، جمله ی (يجعله) نعت برای لسان، در محل رفع

خَيْرٌ : خبر مرفوع

لَهُ : جار و مجرور، متعلق به خیر

مِنَ الْمَالِ : جار و مجرور، متعلق به خیر

يُورِثُهُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر هو که به المرء بر می گردد، ه: ضمیر متصل در

محل نصب مفعول به، ضمیر به المال بر می گردد

غَيْرُهُ : مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه محلاً منصوب، جمله ی (یورثه غیره) در محل نصب، حال

برای، المال

• أَلَا لَا يَغْدِلُنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَىٰ بِهَا الْخِصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِلَّا

أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِلَّا أَنْ أَهْلَكَهُ

أَلَا: حرف استفتاح، حرف تنبيه، غير عامل

لَا يَغْدِلُنَّ: لا: حرف نهی، يعدلن: فعل مضارع مبنی بر فتح، ن: نون تأکید

أَحَدُكُمْ: فاعل و مرفوع، کم: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

عَنِ الْقَرَابَةِ: جار و مجرور متعلق به لا يعدلن

يَرَىٰ: فعل مضارع مرفوع تقدیراً، جمله در محل نصب حال

بِهَا: جار و مجرور

الْخِصَاصَةَ: مفعول به منصوب

أَنْ: ناصبه ی فعل مضارع

يَسُدَّهَا: فعل مضارع منصوب، ها: ضمیر متصل در محل نصب

بِالَّذِي: جار و مجرور متعلق به يسدها

لَا يَزِيدُهُ: لا: حرف نفی، يزيد: فعل مضارع مرفوع، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

إِنَّ: حرف شرط، جمله ی (لا يزيد..)) صله ی موصول

أَمْسَكَهُ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر هو، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول

به، و فعل در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف

وَأَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی زائد برای تأکید

يَنْقُصُهُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر هو، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

جمله معطوف بر لا يزيد

إِنَّ: حرف شرط

أَهْلَكَهُ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر هو، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول

به، و فعل در محل جزم، فعل شرط، جواب شرط محذوف

• ، وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنِ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا يُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ، وَتُقْبِضُ مِنْهُمْ

عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ؛

وَ: حرف عطف

مَنْ: مبتدا و مرفوع محلا

يَقْبِضُ : مضارع مجزوء ، فعل شرط

يَدُ : مفعول به منصوب ، هـ : مضاف اليه مجرور محلاً

عَنْ عَشِيرَتِهِ : جار و مجرور متعلق به (يقبض)

فَ : حرف ربط در جواب شرط

إِنَّمَا : إن : از حروف مشبیه بالفعل ، ما : كافه

تُقْبِضُ : مضارع مرفوع مجهول

مِنْهُ : : جار و مجرور متعلق به تقبض

عَنْهُمْ : : جار و مجرور متعلق به تقبض

يَدُ : نایب فاعل و مرفوع

وَاحِدَةٌ : نعت مرفوع ، جمله ی (فَإِنَّمَا تُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ) جواب شرط محلاً مجزوء

وَ : حرف عطف

تُقْبِضُ : مضارع مرفوع مجهول

مِنْهُمْ : : جار و مجرور متعلق به تقبض

عَنْهُ : : جار و مجرور متعلق به تقبض

أَيُّدٍ : نایب فاعل و مرفوع تقدیراً

كَثِيرَةٌ : نعت مرفوع

• وَمَنْ تَلَّنْ حَاشِيَتَهُ يَسْتَدِمُّ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ .

وَ : حرف عطف

مَنْ : مبتدا و مرفوع محلاً

تَلَّنْ : مضارع مجزوم معتل ، اجوف ، فعل شرط

حَاشِيَتُهُ : فاعل و مرفوع ، هـ : مضاف اليه محلاً مجرور

يَسْتَدِمُّ : مضارع مجزوم ، جواب شرط ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

مِنْ قَوْمِهِ : جار و مجرور متعلق به (يَسْتَدِمُّ)

الْمَوَدَّةَ : مفعول به منصوب ، جمله ی شرط و جواب آن در محل رفع خبر برای (من)

ترجمه ی خطبه ۲۳

تناسب نعمتها با استعدادهای گوناگون پس از ستایش پروردگار، بدانید که تقدیرهای الهی چون قطرات باران از آسمان به سوی انسانها فرود می‌آید، و بهره هر کسی، کم یا زیاد به او می‌رسد، پس اگر یکی از شما برای برادر خود، برتری در مال و همسر و نیروی بدنی مشاهده کند، مبادا فریب خورد و حسادت کند، زیرا مسلمان (تا زمانی که دست به عمل پستی نزده که از آشکار شدنش شرمنده باشد و مورد سرزنش مردم پست قرار گیرد) به مسابقه‌دهنده‌ای می‌ماند که دوست دارد در همان آغاز مسابقه پیروز گردد تا سودی به دست آورد و ضرری متوجه او نگردد. همچنین مسلمانی که از خیانت پاک است انتظار دارد یکی از دو خوبی نصیب او گردد، یا دعوت حق را لیبیک گفته عمر او پایان پذیرد. (که آنچه در نزد خداست برای او بهتر است) و یا خداوند روزی فراوان به او دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد، و همچنان دین و شخصیت خود را نگاهدارد. همانا ثروت و فرزندان، محصول دنیا و فانی شدنی، و عمل صالح زراعت آخرت است، گرچه گاهی خداوند هر دوی آن را به ملتهایی خواهد بخشید. از خدا در آنچه اعلام خطر کرده است برحذر باشید، از خدا آنگونه بترسید که نیازی به عذرخواهی نداشته باشید، عمل نیک انجام دهید بدون آنکه به ریا و خودنمایی مبتلا شوید، زیرا هر کس، کاری برای غیر خدا انجام دهد، خدا او را به همان غیر واگذارد. از خدا، درجات شهیدان، و زندگی سعادت‌مندان، و همنشینی با پیامبران را درخواست می‌کنیم.

ای مردم، انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی‌نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند، خویشاوندان انسان، بزرگترین گروهی هستند که از او حمایت می‌کنند، و اضطراب و ناراحتی او را می‌زدایند، و در هنگام مصیبت‌ها نسبت به او، پرعاطف‌ترین مردم می‌باشند، نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد

اندرس السادس

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۲۴، ۲۵، ۲۶)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست؟
- ۴- اعلال کلمات معتل چه گونه است؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس را مشخص کنید
- ۶- چه قن خبر بر مبتدا مقدم می شود؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 24

وهي كلمة جامعة له فيها تسويغ قتال المخالف، والدعوة إلى طاعة الله، والترقي فيها لضمان الفوز

وَلَعَمْرِي مَا عَلِيٌّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ، وَخَابَطَ الْغَيَّ، مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيهَانٍ. فَأَتَقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَفِرُّوا إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ اللَّهِ، وَأَمْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ، وَقَوْمُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلِيٌّ ضَامِنٌ لِفَلْحِكُمْ أَجِلاً، إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلاً.

شرح المفردات

لعمري: لام البناء، تفيد التأكيد، العمر: الحياة: به جانم قسم
خابط: من الخبط، وهو العمل على غير استقامة، خبط عشواء، تصرف على غير هدى: زد، كوييد، كاري را بي هدف
انجام داد

الغى: الجهل، اعتقاد شيء فاسد: ناداني، اعتقاد نادرست
الإذهان: النفاق، الخداع، الغش: نفاق، نيرنگ، تزوير
إيهان: أوهنه، إيهاناً، الوهن، الضعف،
نهجه: أوضحه، بيّنه: أن را بيان كرد، توضيح داد
عصب: شدّه، ربطه، كالعصاية التي يشدّ بها الرأس: أن را بست، مانند دستمالی که به سر بسته می شود
الفلج: الفوز والظفر: موفقیت، پیروزی
الأجل: ضد العاجل، المتأخر: آينده، مدتی
تُمْنَحون: تُعْطون، المنح، العطاء،

الاعراب

وَلَعَمْرِي: واو: حرف استيناف، لعمري: مبتداً تقديراً مرفوع، ي: مضاف إليه محلاً مجرور،
خبر أن محذوف

مَا: حرف نفى

عَلِيٌّ: جار ومجرور، خبر مقدم

مِنْ: حرف جر به معنای في

قِتَالٍ: مجرور به من،

مَنْ: مضاف إليه محلاً مجرور

خَالَفَ: فعل ماضى، مبنى بر فتح، فاعل ضمير مستتر (هو)

الْحَقَّ: مفعول به منصوب

وَخَابَطَ: معطوف بر خالف، فعل ماضى

الْغَيَّ: مفعول به منصوب، جملة (خالف...) صلة ي موصول

مِنْ: حرف جر زائد

إِذْهَانُ : مجرور لفظاً مرفوع محلاً ، مبتدأ مؤخر

وَلَا : واو : حرف عطف ، لا : حرف نفی

إِيهَانٌ : معطوف بر (إِذْهَانُ) مجرور

فَاتَّقُوا : فاء : حرف استئناف ، اتَّقُوا : فعل امر مبني بر حذف نون ، واو : ضمير متصل در محل رفع

فَاعِلٌ

اللَّهِ : مفعول به منصوب

عِيَانًا : منادا منصوب ، حرف ندا محذوف

اللَّهِ : مضاف اليه مجرور

وَقَرُّوا : معطوف بر (اتَّقُوا) ، فعل امر و فاعل

إِلَى اللَّهِ : جار ومجرور متعلق به (قَرُّوا)

مِنْ اللَّهِ : جار ومجرور متعلق به (قَرُّوا)

وَأَمْضُوا : معطوف بر (قَرُّوا) فعل امر و فاعل

فِي الَّذِي : جار ومجرور متعلق به (امضوا)

نَهَجَةً : فعل ماضی ، مبني بر فتح ، فاعل ضمير مستتر (هو) که به الله بر می گردد ، ه: ضمير

متصل در محل نصب مفعول به

لَكُمْ : جار ومجرور متعلق به (نهج)

وَقَوْمُوا : معطوف بر (امضوا) فعل امر و فاعل

بِمَا : جار ومجرور متعلق به (قوموا)

عَصَبَةً : فعل ماضی ، مبني بر فتح ، فاعل ضمير مستتر (هو) که به الله بر می گردد ، ه: ضمير

متصل در محل نصب مفعول به

بِكُمْ : جار ومجرور متعلق به (عصبه)

فَعَلِيٌّ : فاء : حرف ربط ، در جواب امر . علي : مبتدأ مرفوع

ضَامِنٌ : خبر مرفوع

يُفْلِحُكُمْ : جار ومجرور متعلق به (ضامن) ، كم : مضاف اليه محلاً مجرور

أَجَلًا : ظرف منصوب متعلق به (فلجكم) یا حال برای (فلجكم)

إِنْ : حرف جزم ، مبني بر سکون

لَمْ : حرف جزم

لَمَنْحُوهُ: فعل مضارع مجهول ، مجزوم ، واو: نائب فاعل ، محلاً مرفوع ، هـ: مفعول به محلاً

منصوب ، مرجع ضمير فلجكم

عاجلاً: ظرف ، مفعول فيه منصوب

ترجمه ی خطبه ۲۴

ضرورت آمادگی برای جهاد سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق، و آنان که در گمراهی و فساد غوطه‌خورند، یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم. پس ای بندگان خدا! از خدا بترسید، و از خدا، به سوی خدا فرار کنید، و از راهی که برای شما گشوده بروید، و وظائف و مقرراتی که برای شما تعیین کرده بپا دارید، اگر چنین باشید، علی (ع) ضامن پیروزی شما در آینده می‌باشد گرچه هم اکنون به دست نیاورید

ومن خطبة له عليه السلام: 25

وقد تواترت عليه الأخبار باستيلاء أصحاب معاوية علي البلاد. وقدم عليه عاملاه علي اليمن وهما
عبيدالله بن العباس وسعيد بن نمران لما غلب عليها يسر بن أبي أرضاة، فقام عليه انسلام إلي المنبر
ضجرا بتذلل أصحابه عن الجهاد، ومخافتهم له في الرأي، فقل:

ما هي إلا الكوفة، أقبضها وأبسطها، إن لم تكوني إلا أنت، تهب أعاصيرك، فقبحك الله وتمثل بقول
الشاعر:

لعمرو أبيك الخير يا عمرو إنني علي وضر من ذا البناء قليل

ثم قال عليه السلام: أثبتت بسرا قد اطلع اليمن، وإني والله لأضن أن هؤلاء القوم سيدالون منكم
باجتباهم علي باطلهم، وتفرقكم عن حقاكم، وبمعصيتكم إمامكم في الحق، وطاعتهم إمامهم في
الباطل، ويأذابهم الأمانة إلي صاحبهم وخيانتكم، وبصلاحهم في بلادهم وفسادكم، فلو انتمنت أحاكم
علي قعب لخشيت أن يذهب بعلاقتي. اللهم إني قد مللتهم وملوني، وسئمتهم وسئموني، فأبدلني بهم
خييرا منهم، وأبدلهم بي شرا مني، اللهم مت قلوبهم كما يمات انمخ في الماء، أما والله لو دنت أن لي
بكم ألف فارس من بني فراس بن غنم.

هنايك، لو دعوت، أتاك منهم فوارس مثل أرمية الحميم

شرح المفردات

الكوفة: الرملة الحمراء، وبها سميت الكوفة: شن سرخ، شهر كوفه رابهمين علت كوفه ناميده اند.
قبض - الشئ و على الشئ: امسكه و ضم عليه اصابعه، خلاف البسط: أن را در دست گرفت و
انگشت های خود را روی آن قرار داد، خلاف بسط، باز کردن.

بسط - الثوب و الفراش: نشره: أن را باز کرد. پهن کرد، گستراند. بسط يده: دستش را دراز کرد

أقبضها وأبسطها: أي تصرف فيها كما يتصرف صاحب الثوب في ثوبه يقبضه أو يبسطه: در آن تصرف می کنم

الأعاصير: جمع أعصار، و هي ریح تهب فتلتف على نفسها، تستدير كأنها عمود: گرد باد

فبَحَك اللهُ: أبعدك الله عن الخير: خداوند تورا از خیر دور بدارد.

العمر: الحياة واستعمل في القسم: زندگی، جان، این کلمه در قسم آمده است. لعمرو أبيك: به

جانپدرت سوگند.

الوضر، بالتحريك: الذرن، بقية النسم في الإناء ويستعار لكل بقية من شيء يقل الانتفاع بها: باقیمانده چربی

در ظرف، ته مانده.

بُسْر: أوله طلع، ثم خلال ثم بلح ثم بسر ثم رطب ثم تمر، الواحدة بسرة: خرمايی که هنوز نرسیده است. اسم جنس. يك دانه ی آن، بسرة، است. در این جا اسم خاص عامل معاویه.
اطلع المكان: بلغه و تمكن منه و غشيه، أطلع اليمن: ظهر عليها و غشيتها بجيشه و غزاها و أغار عليها: به آن رسید و بر آن مسلط شد.

سيدالون منكم: سيغليونكم و تكون لهم الدولة بذلكم. سيد الون، فعل مجهول از باب افعال، به معنی مسلط بر شما خواهند شد

التفرق: التشتت و عدم الاجتماع.

القعب: القدح الضخم: كاسه بزرگ و درشت.

العلاقة: جمعها علائق ما تعلق به، ما يعلق به الشيء: بندی است که به وسیله آن اشیا آویخته می شوند. العلاقة: الصداقة: رابطه، دوستی

مل - الشيء: ضجر منه، سئمه: از آن دلتنگ شد.

سئم - مل، ضجر: دلتنگ شد.

ماث - من ماث الملح اذابه ميثا قلوبهم: اذبها، مائه يميئه: اذابه: آب کرد، دل آنها را آب کن.

الفوارس: جمع فارس، راكب الفرس او صاحبها: اسب سواران

الأرمية: ج رمى: وهو السحاب، سحابة عظيمة القطر و شديد الوقع: ابرهای باران زا و سنگین.

الحميم: (ههنا) وقت الصيف، الماء الحار: آب گرم، تابستان، گرم.

أرمية الحميم: سحاب الصيف: ابر تابستان، کم آب، سبک و سریع است

الإعراب

• مَا هِيَ إِلَّا الْكُوفَةُ، أَقْبِضُهَا وَأَبْسُطُهَا، إِنْ لَمْ تُكُونِي إِلَّا أَنْتِ، تَهْبُ أَعَاصِيرُكَ،

فَقَبَّحَكَ اللَّهُ

ما: حرف نفی، غیر عامل

هی: مبتدا، محلا مرفوع و خبر آن محذوف (مستثنی منه)،

إلا: ادات استثناء،

الكوفة: بدل از خبر و مرفوع،

أقبضها: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن ضمير واجب الاستتار (انا)،

ها : مفعول به محلا منصوب ، جمله (أقبضها) خبر برای مبتدای محذوف (أنا) ، محلا مرفوع ، یا خبر برای (الكوفة) .

و: حرف عطف .

ابسطها : فعل مضارع مرفوع و فاعل أن ضمير واجب الاستتار (ان) . جمله (ابسطها) محلا مرفوع ، معطوف به (أقبضها) .

إن : از ادوات شرط جازم ،

لم : از ادوات جزم ،

تكونی : فعل مضارع ناقص و مجزوم به حذف نون ، در اصل تكونین بوده

ی : اسم كان محلا مرفوع و خبر كان محذوف (مستثنی منه) .

إلا: ادات استثناء

انت : بدل از ضمیر (ي) محلا مرفوع ، خبر (تكونی) محذوف ، عدة وقوة

جمله ی (إن لم تكونی...) جمله شرط محلا مجزوم ،

تهبُ : فعل مضارع مرفوع ،

اعاصیر : فاعل مرفوع ، ك : مضاف الیه محلا مجرور ، جمله (تهب اعاصیرك) محلا

منصوب و حال از أنت (الكوفة) یا خبر ، یا جمله ی معترضه بین فعل شرط و جواب آن ،

ف : فاء در جواب شرط

قبحك : فعل ماضی مبنی بر فتح . ك : مفعول به منصوب محلا ،

الله : فاعل مرفوع ، جمله (قبحك ..) جواب شرط .

● لَعَمْرُ أَيْبِكَ الْخَيْرُ يَا عَمْرُو إِنَّنِي عَلِي وَضَرَّ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٌ

لام : حرف تأکید برای قسم ،

عمر : مبتدا و خبر آن محذوف (قسمی) .

أبيك : مضاف الیه و مجرور به (ياء) ، ك : مضاف الیه و محلا مجرور ،

الخير : صفت برای (أبيك) و مجرور ،

ياء : حرف ندا ،

عمر : منادی علم مبنی بر ضم ،

إنني : إن از حروف مشبیه بالفعل ، نون : نون وقایه ، ی : اسم إن و منصوب محلا .

علی و ضر : جار و مجرور متعلق به محذوف ، خبر این محلا مرفوع .
 من ذا : جار و مجرور متعلق به محذوف صفت برای و ضر ، ذا : اسم اشاره ، محلا مجرور
 الاناء : عطف بیان مجرور ،
 قلیل : صفت برای (و ضر) و مجرور . جمله (اینی علی و ضر ...) جواب قسم محلی از اعراب
 ندارد ،

• ثم قال عليه السلام: أنبئتُ بسراً قد اطلعَ اليمينَ، وإني والله لأظنُّ أنَّ هؤلاءِ
 القومَ سيّدَآلونَ منكمُ باجتماعِهِمْ علي باطلِهِمْ،

ثم: حرف عطف

قال: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

عليه: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم، در محل رفع

السلام: مبتدای مؤخر مرفوع

أنبئتُ: فعل ماضی مجهول مبنی بر سکون، ت : نایب فاعل و محلا مرفوع ،

بسراً : مفعول دوم ، منصوب

قد : حرف تحقیق ،

اطلع : فعل ماضی و فاعل آن هو به بسر بر می گردد ،

اليمين : مفعول به منصوب، جمله (قد اطلع ...) ، مفعول به سوم محلا منصوب.

و : حرف استئناف ،

إن : از حروف مشبیه بالفعل ،

ياء : اسم إن ، محلا منصوب

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف اقسام ،

لاظنُّ : لام تأکید ، اظنُّ : فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمیر مستتر (انا) ، جمله فعلیه محلا

مرفوع ، خبر إن ،

أن : از حروف مشبیه بالفعل ،

هؤلاء : اسم إن ، محلا منصوب ،

القوم : عطف بیان و منصوب ،

س : حرف استقبال غیر عامل ، مبنی بر فتح

يدأون : فعل مضارع مجهول ، و: فاعل محلا مرفوع ، جملة (سيدأون...) خبر (أن) محلا مرفوع، و: جملة (أن هؤلاء أقوم...) در محل دو منقول (ظن) محلا منصوب ، منكم: جار و مجرور متعلق به (سيدأون)

باجتماع : جار و مجرور متعلق به (سيدأون) ، هم : مضاف اليه محلا مجرور ، على باطلهم : جار و مجرور متعلق به (اجتماع) ، هم : مضاف اليه محلا مجرور.

• **وَتَفَرَّقَكُمْ عَنِ حَقِّكُمْ، وَيَمْعَصِيَّتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَيَأْدَانِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ،**

و: حرف عطف ،

تفرقتكم : معضوف به اجتماع ، مجرور ، كم : مضاف اليه محلا مجرور عن حقتكم : جار و مجرور متعلق به (تفرقتكم) ، كم : مضاف اليه محلا مجرور ، و: حرف عطف ،

بمعصيتكم : جار و مجرور معضوف به (باجتماعكم) ، كم : مضاف اليه محلا مجرور امام : مفعول به برای (معصيتكم) منصوب ، كم : مضاف اليه ، محلا مجرور في الحق : جار و مجرور متعلق به (كائنا) ، حال از امام .

و: حرف عطف ،

طاعتهم : معضوف به (معصيتكم) مجرور ، هم : مضاف اليه محلا مجرور ، امامهم : مفعول به منصوب ، هم : مضاف اليه ، محلا مجرور في الباطل : جار و مجرور متعلق به (كائنا) ، حال از امام .

و: حرف عطف ،

يأدانهم : جار و مجرور معضوف به (معصية) ، هم : مضاف اليه محلا مجرور ، الامانة : مفعول به ،

إلى صاحبهم : جار و مجرور متعلق به (أداء) ، هم : مضاف اليه ، محلا مجرور و: حرف عطف ،

خيانته : معضوف به (اداة) مجرور ، كم : مضاف اليه . محلا مجرور و: حرف عطف ،

بصلاح : جار و مجرور معطوف به (أداء) ، هم : مضاف الیه ، محلا مجرور
فی بلاد : جار و مجرور متعلق به (صلاح) ، هم : مضاف الیه ، محلا مجرور
و: حرف عطف ،

فساد : معطوف به (صلاح) ، کم : مضاف الیه . محلا مجرور

● **قُلُوْا اِنَّمَنْتُمْ اَحَدَكُمْ عَلٰی قَعْبٍ لِّخَشِيَّتِ اَنْ يَّذَهَبَ بِعِلَاقَتِهِ**

ف: حرف استئناف ،

لو: ادات شرط غیر جازم ،

انتمنت: فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت: فاعل ، محلا مرفوع

احد: مفعول به منصوب ، کم: مضاف الیه محلا مجرور ،

علی قعب: جار و مجرور متعلق به (انتمنت) ،

ل: در جواب (لو) ،

خشیت: فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت: فاعل محلا مرفوع،

ان: حرف نصب ،

یذهب: فعل مضارع منصوب و فاعل آن (هو) ، (أن یذهب) در تأویل مصدر، مفعول به (خشیت)

محلا منصوب ،

بعلاقته: جار و مجرور متعلق به (یذهب) ، ه: مضاف الیه و محلا مجرور .

● **اللّٰهُمَّ اِنِّيْ قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُّوْنِيْ، وَسَمِئْتُهُمْ وَسَمِئُوْنِيْ، فَاَبْدِلْنِيْ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ،**

وَابْدِلْهُمْ بِيْ شَرًّا مِنِّيْ،

اللهم: منادی مبنی بر ضم (الله) ، م: به جای حرف ندا (یا) ،

ان: از حروف مشبیه بالفعل ، ی: اسم (ان) و محلا منصوب ،

قد: حرف تحقیق ،

مللتهم: فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت: فاعل محلا مرفوع، هم: مفعول به محلا منصوب،

جمله (قد مللتهم) خبر ان محلا مرفوع ،

و: حرف عطف ،

ملونی: فعل ماضی ، و: فاعل ، ن: نون وقایه ، ی: مفعول به محلا منصوب ، جمله (ملونی)

معطوف به (قد مللتهم) محلا مرفوع،

و: حرف عطف ،

سَمْتِمِمْ : فعل ماضی مبنی بر سکون ، ت: فاعل محلا مرفوع . هم : مفعول به محلا منصوب .
جمله (سَمْتِمِمْ) معضوف به (قَدْ مَلْتِمِمْ) محلا مرفوع ،

ز: حرف عطف ،

سَمُونِی : فعل ماضی مبنی بر ضم ، و: فاعل محلا مرفوع ، ن : نون وقیه ، ی : مفعول به
محلا منصوب: جمله ی(سَمُونِی) معضوف به (سَمْتِمِمْ) در محل رفع .

ف: سببیه ، غیر عامل

ابدلتنی : فعل امر مبنی بر سکون ، فاعل آن ضمیر(انت) واجب الاستتار ، ن : نون وقیه ،
ی : مفعول به ، محلا منصوب

بیم : جار و مجرور متعلق به (ابدلتنی) ،

خیرا : مفعول به دوم ، منصوب

منهم : جار و مجرور متعلق به (خیرا) .

• اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ

فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بِنِ عَنَمٍ.

اللهم : منادی مبنی بر ضم(الله) ، م : به جای حرف ندا (یا) ،

مِثْ : فعل امر مبنی بر سکون و فاعل آن ضمیر (انت) واجب الاستتار ،

قلوبهم : مفعول به منصوب، هم: مضاف الیه محلا مجرور

ك : حرف جر ، ما : مصدریة ، یماث : فعل مضارع مجهول ، الملح : نایب فاعل و مصدر

مؤول محلا مجرور ، جار و مجرور متعلق ، (کائنا) صفت برای مفعول مطلق محذوف و تقدیر

أَنْ مِثًا كَانْنَا كَمِثِّ الْمِلْحِ ،

فی الماء : جار و مجرور متعلق به (یماث) .

أما : حرف استفتاح ، و تنبیه

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسام) ،

ن: واقع در جواب قسم ، وددت : فعل ماضی ، ت: فاعل محلا مرفوع

أَنْ : از حروف مشبیهه بالفعل ،

لی : جار و مجرور متعلق به محذوف ، خبر مقدم ،

بکم : جار و مجرور متعلق به محذوف ،

الف : اسم (آن) منصوب ،

جمله ی (آن لی بکم آلف) در محل نصب ، مفعول به (وددت)

فارس : مضاف الیه ، مجرور

من بنی : جار و مجرور (علامت جر یاء) متعلق به محذوف صفت برای (فارس) ،

فارس : مضاف الیه ، مجرور

بن : صفت برای (فارس) ، غنم : مضاف الیه . مجرور

• هُنَالِكَ، لَوْ دَعَوْتَ، أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

هنالك : ظرف محلا منصوب ،

لو: ادات شرط غیر جازم ،

دعوت : فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل محلا مرفوع، جمله ی (دعوت) جمله ی شرط

اتاک : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر، ک: مفعول به محلا منصوب،

منهم : جار و مجرور متعلق به (اتاک) ،

فوارس : فاعل مرفوع ،

مثل : صفت برای (فوارس) مرفوع ،

ارمیه : مضاف الیه و مجرور ،

الحمیم : مضاف الیه مجرور . جمله ی (اتاک ..) جواب شرط

ترجمه ی خطبه ۲۵

علل شکست ملتها (علل شکست کوفیان و پیروزی شامیان) اکنون جز شهر کوفه در دست من باقی

نمانده است، که آن را بگشایم یا ببندم ای کوفه اگر فقط تو مرا باشی، آن هم برابر این همه

مصیبتها و طوفانها!! چهرهات زشت باد. آنگاه به گفته شاعر مثال آورد: به جان پدرت سوگند ای

عمرو که سهم اندکی از ظرف و پیمانانه داشتم.

سپس ادامه داد: به من خبر رسیده که بسر بن ارطاه بر یمن تسلط یافت، سوگند به خدا می دانستم که

مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و

شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل

فرمانبردارند. آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید. آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (انقدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شما امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید نفرین به امت خیانتکار خدایا، من این مردم را با پند و تذکرهاى مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستود آمده، و من از آنان به ستود آمده. دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما، و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن. خدایا، دلپای آنان را، آنچنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن. به خدا سوگند. دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی‌فراس بن غنم می‌داشتم که: (اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی

ومن خطبة له عليه السلام: 26

وفیها یصف العرب قبل البیعة ثم یصف حاله قبل البیعة له
 إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَي التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ
 مَعْتَرِزُ الْعَرَبِ عَلَي شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ جِجَارَةِ حُثُنٍ، وَحَيَاتِ صُلَمٍ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ،
 وَتَأْكُلُونَ الْجَشِيبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنصُوبَةٌ، وَالْأَثَامُ بِكُمْ
 مَعْصُوبَةٌ. مِنْهَا صِفَةٌ قَبْلَ الْبَيْعَةِ لَهُ فَفَنظَرْتُ فَبَذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَيَّيْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ،
 وَأَغْضَيْتُ عَلَي الْقَذِي، وَشَرَبْتُ عَلَي الشَّجَا، وَصَبَرْتُ عَلَي أَخْذِ الْكُظْمِ، وَعَلَي أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَقْمِ.
 وَمِنْهَا: وَلَمْ يَبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَي الْبَيْعَةِ ثَمَنًا، فَلَا ظَفَرَتْ يَدُ الْبَائِعِ، وَخَزَيْتُ أَمَانَةَ الْمُتَبَايِعِ،
 فَخَذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا، وَأَعَدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا، فَقَدْ سَبَّ لَهَا، وَعَلَا سَنَاهَا، وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ، فَإِنَّهُ أَدْعَى
 النَّصْرَ.

شرح المفردات:

النذير: فعيل بمعنى اسم الفاعل، المنذر و هو المخوف، و الرسول ، لأن إحدى مهماته ذلك: بيم دهند

الأمين: جمعه أمناء، المأمون، الثقة، الذي لا يخون: امانت دار
التنزيل: القرآن، ما ينزل من علو شينا فشيئا: قرآن، انچه از بالا به پايين فرود آيد
معشر: كل جماعة أمرهم واحد: گروه جماعت
منيخون: مقيمون من أناخ الناقة إذا أبركها: کسانی که شتر خود را خوابانده باشند، اقامت کننده
خشن: جمع خشناء، من الخسونة، خلاف لان و نعم: زبر، متضاد نرم
حيات صم: الصم: أما الأرض الصلبة، أو من الصمم الذي هو عدم السمع. أخبت الحيات: كشدنه ترين
مارها

الكد: نقيض الصفاء: آب الوده

الجشب: من الطعام الغليظ أو الذي بدون ادم: غذای خشک و خالی، به دون خورش
سفك الدم: صبه و سفك دمه إذا قتله: خون اورا ريخت، اورا كشت
قطع الرحم: ضد وصله، عدم الإحسان إلى أقاربه بما يعد في العرف إحسانا: نيكي به نزديكان
الأتام: الخطايا، جمع إثم، فعل ما لا يحل: گناهان، ارتكاب محرمات
معصوبة: مشدودة: بسته شده، مثل سر بسته شده با دستمال
المعين: المساعد: ياور، کمک کننده، حامی

ضننت: بخلت من الضن و هو البخل: بخل و رزیدم

أغضيت: على كذا أطبقت عليه جفني: چشم فرو بستم

القذى: ما يقع في العين و يوجب أذيتها: خار و خس که به چشم افتد

الشجا: ما يعترض في الحلق: آنچه در گلو گیر کند

الکظم: مجرى النفس: نفس گاه، گلو

العلقم: شجر بالغ المرارة: هندوانه ابو جهل، چیز بسیار تلخ

ظفر: فاز، أدرك ما طلبه: موفق شد

خزيت: من الخزي و هو الفضيحة والذلمو الإهانة: خوار و ذليل شد

المبتاع: المشتري: خریدار و مشتری

الأهبة: الاستعداد: آمادگی، تدارک

شب لظاها: أو قدت نارها و أثيرت أو ارتفع لهبها: شعله ور شد، افروخته شد

علا سناها: ارتفع ضوءها: نور آن فرا گرفت

الاعراب

• إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا

عَنِ النَّزِيلِ

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

اللَّهُ: اسم (إِنَّ) منصوب

سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق برای فعل محذوف، سبح، مضاف الیه محلاً مجرور

بَعَثَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

مُحَمَّدًا: مفعول به منصوب

صَلَّى: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر

اللَّهُ: فاعل و مرفوع

عَلَيْهِ: جار و مجرور متعلق به (صَلَّى)

وَآلِهِ: معطوف بر (عَلَيْهِ)

وَسَلَّمَ: معطوف بر (صَلَّى)، فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)

نَذِيرًا: حال و منصوب، یا مفعول له (لِلْإِنذَارِ)

لِلْعَالَمِينَ: جار و مجرور متعلق به نذیراً

وَأَمِينًا: معطوف بر (نذیراً) حال و منصوب

عَنِ النَّزِيلِ: جار و مجرور متعلق به (أَمِينًا)

• وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ، وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ،

وَحَيَاتٍ صُمٌّ،

وَ: حالیه

أَنْتُمْ: مبتدا محلاً مرفوع

مَعْشَرَ: مفعول به برای فعل محذوف (أَخَصَنَ)، یا منادای منصوب

الْعَرَبِ: مضاف الیه مجرور

عَلَى شَرِّ: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر (أَنْتُمْ)

دِينٍ: مضاف الیه مجرور

وَ: حرف عطف

فِي شَرِّ: جار و مجرور، متعلق به (منیخون)

ذار: مضاف الیه مجرور

مُنِيخُونَ: خبر برای (أنتم) مرفوع، یاخبر برای مبتدای محذوف

بَيْنَ: ظرف منصوب، متعلق به (منیخون)،

حجارة: مضاف الیه مجرور

حُشْن: صفت مجرور

وَحَيَاتٍ: معطوف بر حجارة، مجرور

صُمُّ: صفت برای حیات مجرور

جمله ی (أنتم....) در محل نصب، حال

• ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِيبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ،

تَشْرَبُونَ: فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع، فاعل

الْكَدِرَ: مفعول به منصوب، یا نعت برای مفعول محذوف، الماء الكدر

وَتَأْكُلُونَ: معطوف بر (تشربون) فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: فاعل محلاً مرفوع

الْجَشِيبَ: مفعول به، منصوب

وَتَسْفِكُونَ: معطوف بر (تأكلون) فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: فاعل محلاً مرفوع

دِمَاءَكُمْ: مفعول به منصوب، کم: ضمیر متصل در محل جر

وَتَقْطَعُونَ: معطوف بر (تسفكون) فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: فاعل محلاً مرفوع

أَرْحَامَكُمْ: مفعول به منصوب، کم: ضمیر متصل در محل جر

• الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنصُوبَةٌ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَغْضُوبَةٌ.

الْأَصْنَامُ: مبتدأ مرفوع

فِيكُمْ: جار ومجرور متعلق به (منصوبة)

مَنصُوبَةٌ: خبر مرفوع

وَالْآثَامُ: معطوف بر (الأصنام) مرفوع

بِكُمْ: جار ومجرور متعلق به (معصوبة)

مَغْضُوبَةٌ: خبر مرفوع

• فَظَنَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَيْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ،

ف: حرف استيناف

ظُرْتُ : فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

فأ: حرف ربط

بِذَا: ظرف زمان مبنی بر سکون، نجا نیه

يُسْ : از افعال ناقصه

لي: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

مُعِينٌ: مبتدای مؤخر مرفوع

إِلَّا: ادات استثناء، (لیس الا) ادات حصر

أَهْلٌ: بدل از (معین) مرفوع

بِئْتِي: مضاف الیه مجرور

ف: حرف عطف

ضَنَيْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

بِهِ: جار و مجرور متعلق به (ضننت)

عَنِ الْمَوْتِ: جار و مجرور متعلق به (ضننت)

• وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى، وَشَرَبْتُ عَلَى الشَّجَا، وَصَبَرْتُ عَلَى أَخَذِ الْكُظْمِ، وَعَلَى

أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.

وَأَغْضَيْتُ: معطوف بر (ضننت) فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

عَلَى الْقَدَى: جار و مجرور متعلق به (أغضيت)

وَشَرَبْتُ: معطوف بر (أغضيت) فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

عَلَى الشَّجَا: جار و مجرور متعلق به (شربت)

وَصَبَرْتُ: معطوف بر (شربت) فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

عَلَى أَخَذِ: جار و مجرور متعلق به (صبرت)

الْكُظْمِ: مضاف الیه مجرور

وَعَلَى أَمْرٍ: معطوف بر (على أخذ)

مِنْ صَعْمِ: جار و مجرور متعلق به (أمر)

الْعَلْقَمِ: مضاف الیه مجرور

• وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا، فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَايِعِ، وَخَزِيَتْ
 أَمَانَةُ الْمُبْتَاعِ، فَخَذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا، وَأَعَدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا، فَقَدْ شَبَّ لَهَا، وَعَلَا
 سَنَاهَا، وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ، فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ.

وَلَمْ: واو: حرف استیناف، لم: حرف جزم

يُبَايِعُ: فعل مضارع مجزوم، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به عمرو بن عاص بر می گردد

حَتَّى: حرف غایت

شَرَطَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به عمرو بن عاص بر می گردد

أَنْ: ناصبه ی فعل مضارع

يُؤْتِيهِ: فعل مضارع منصوب، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به معاویه بر می گردد، ه: ضمیر متصل

در محل نصب مفعول به، به عمرو بن عاص بر می گردد، جمله ی (أَنْ يُؤْتِيَهُ) در محل نصب مفعول

به برای (شرط)

عَلَى الْبَيْعَةِ: جار و مجرور متعلق به (يؤتيه)

ثَمَنًا: مفعول دوم

فَلَا: لا: حرف نفی، غیر عامل

ظَفِرَتْ: فعل ماضی مبنی بر فتح

يَدُ: فاعل و مرفوع

الْبَايِعِ: مضاف الیه مجرور

وَخَزِيَتْ: معطوف بر (ظفرت) فعل ماضی مبنی بر فتح

أَمَانَةُ: فاعل و مرفوع

الْمُبْتَاعِ: مضاف الیه مجرور

فَ: استینافیه

خَذُوا: فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

لِلْحَرْبِ: جار و مجرور متعلق به (خذوا)

أَهْبَتَهَا: مفعول به منصوب، ها: مضاف الیه مجرور

وَأَعَدُّوا: معطوف بر (خذوا) فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

نَبَاً: جازر و مجرور متعلق به (أعدوا)

عَنْتِيَّ: مفعول به منصوب، هـ: مضاف إليه مجرور

فَقَدْ: فاء: حرف عطف، قَدْ: حرف تحقيق

سَبَّ: فعل ماضی مبنی بر فتح

لضاهَا: فاعل و مرفوع تقدیراً

وَعَلَا: فعل ماضی مبنی بر فتحه مقدر، معظوف بر (سَبَّ)

سَنَاهَا: فاعل و مرفوع تقدیراً

وَأَسْتَشْعِرُوا: معظوف بر (خذوا) فعل امر مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

الصَّبْرَ: مفعول به منصوب

فِيئَهُ: فاء: سببیه، اِن: از حروف مشبیهه بالفعل، ه: ضمیر متصل در محل نصب، اسم اِن

أَدْعِي: خبر اِن محلاً مرفوع

إلى النَّصْرِ: جازر و مجرور متعلق به (أدعی)

ترجمه ی خطبه ۲۶

شناخت فرهنگ جاهلیت خداوند، پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص) را هشدار دهنده جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می‌کردید، میان غارها، سنگهای خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی، بسر می‌بردید، آبهای آلوده می‌نوشیدید. و غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید، و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بتها میان شما پرستش می‌شد، و مفاسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود.

مظلومیت و تنهایی علی (ع) پس از وفات پیامبر (ص) و بی‌وفایی یاران به اطراف خود نگاه کرده یآوری جز اهل بیت خود ندیدم، (که اگر یاری کنند، کشته خواهند شد و به مرگ آنان رضایت ندادم) چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم، و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم، و خشم خویش فرو خوردم، و بر نوشیدن جام تلخ‌تر از گیاه حنظل، شکیبایی نمودم. (قسمت دیگری از همین خطبه:)

معرفی عمرو عاص و ضرورت آمادگی نظامی عمرو عاص با معاویه بیعت نکرد. مگر آنکه شرط کرد تا برای بیعت در هم و دینار فراوان بگیرد، که در این معامله شوم، دست فروشنده هرگز به پیروزی نرسد و سرمایه خریدار به رسوایی کشتانده شود. ای مردم کوفه، آماده پیکار شوید، و ساز

و برگ جنگ فراهم آورید، زیرا که آتش جنگ زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است، صبر و استقامت را شعار خویش سازید که پیروزی می‌آورد

الدرس السابع

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه‌های (۲۷، ۲۸)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه‌های فوق چیست؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست؟
- ۴- اعلال کلمات معتل چه گونه است؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس را مشخص کنید
- ۶- چه قن خیر بر مبنای مقدم می‌شود؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه‌های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 27

وقد قالها يستنهض بها اناس حين ورد خبر غزو الانبار بجيش معاوية فلم ينهضوا، وفيها يذكر فضل الجهاد. ويستنهض الناس، ويذكر علمه بالحرب، ويلقي عليهم التبعة لعدم طاعته
فضل الجهاد

أما بعد، فإن الجهاد باب من أبواب الجنة، فتحه الله لخاصة أوليائه، وهو لباس التقوي، ودرع الله الحصينة. وجنته الوثيقة. فمن تركه رغبة غلة البسه الله ثوب الدن، وشبهه البلاء. وأدبته بالصغار والقماءة. وضرب علي قلبه بالأسنهاب، وأدبته الحق منه بتضييع الجهاد، وسيم الخسفة، ومنع النصف.

استنهاض الناس

ألا وإني قد دعوتكم إلي قتال هؤلاء القوم ليلاً ونهاراً، وسراً وإعلاناً، وقلت لكم: اغزوهم قبل أن يغزوكم، فوالله ما غزي قوم قط في غفر دارهم إلا دلوا، فتواكلتم وتخاذلتم حتى شنت عليكم الغارات، وملكت عليكم الأوطان. وهذا أخو عامد قد وردت خيلة الثأبار، وقد قتل حسان بن حسان البكري. وأزال خيلكم عن مسالحيها. ولقد بلغني أن الرجل منهم كان يدخل علي المرأة المسلمة، والناذري المعاهدة، فينتزع حجلها وقلبها وقلاندها، ورعاها، ما تمتنع منه إلا بالأسترجاع والأسير حام، ثم انصرفوا وأفرين، ما نال رجلاً منهم كلم، ولا أريق لهم دم، فلو أن امرأ مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما كان به ملوماً، بل كان به عدي جديراً. فيا عجباً! عجباً! والله - يميث القلب ويجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم علي باطلهم، وتفريقكم عن حقاكم! فقبحاً لكم وترحاً، حين صرتم غرضاً يرمى: يغار عليكم ولا تغيرون، وتغزون ولا تغرون، ويعصي الله وترضون! فإذا امرتكم بالسير إليهم في أيام الحر قلتم: هذه حمارة القيط أمهلنا يسبح عنا الحر، وإذا امرتكم بالسير إليهم في الشتاء قلتم: هذه صبارة الفر، أمهلنا ينسليخ عنا البرد. كل هذا فراراً من الحر والفر؛ فإذا كنتم من الحر والفر تغرون فأنتم والله من السيف أفر!

البرم بالناس

يا أشباه الرجال ولا رجال! خلوم الأبطال، وعقول ربات الجبال، لو ددت أني لم أركم ولم أعرفكم معرفة - والله - جرت ندماً، وأعقت سداً. قاتلكم الله! لقد ملأتم قلبي قبحاً، وشحنتم صدري غيظاً، وجرتموني نعب الثمام أنقاساً، وأفسدتم علي رأيي بالعصيان والخذلان، حتى قالت قريش: إن ابن أبي طالب رجل شجاع، ولكن لا عنم له بالحرب. لله أبوهم! وهل أحد منهم أشد لها مراساً، وأقدم فيها مقاماً مني؟! لقد نهضت فيها وما بلغت العشرين، وها أناذا قد درقت علي السنين! ولكن لا رأي لمن لا يطاع!

شرح المفردات:

الجهاد: مصدر جَاهَد، مجاهدة و جهاد ، جهاد، با تمام توان با دشمن جنگیدن
الخاصة: جمعها خواص ضد العامة، المقربون و الذين تخصصهم بنفسك: نزدیکان.
الدرع: مؤنث سماعي: زره و لباس جنگی .
الحصينة: المنیعة ، المحكمة : حفظ کنندة، محکم استوار، حصن: دژ
الجنة: بالضم ، كل ما یستر المرء عن الخصم حال المقاتلة و یقيه عن ضربه: سپر جنگی .
رغب عنه: زهدا فيه، و أعرض عنه و رغب فيه أراده و أحبه: اگر بعد از ماده رغبت حرف عن
باشد بمعنی اعراض و بی میلی است و اگر حرف فی و یا الی باشد بمعنی میل و علاقه است.
الذل: الهوان، ضد العز: خواری ، ذلت
شمله: لفه و غطاء: آن را در بر گرفت ، آن را پوشاند با عبا، یا لباس بلند و گشادی که بپوشاند.
البلاء: الغم الكثير، الذي یبلی الجسم: اندوه، بلا ، فرسوده کننده بدن.
دیث: ذلل، صار سهلاً، ذلولاً: خوار و ذلیل شد، رام شد.
الصغار: الذل و الضیم: ذلت، خواری، تحقیر، و كوچك شمردن
القماءة: الذل و الصغار: ذلت و خواری
الإسهاب: ذهاب العقل، أو كثرة الكلام: از بین رفتن عقل و درك
أدیل: من الإدالة و هي الغلبة: از او گرفته و برگردانده شد، بر او غلبه شد
تضييع: من ضیع الشيء إذا أهمله أو أهلكه و فقده: آن را از دست داد
سیم: من سامه خسفا أي كلفه و أولاه: معامله ذلت بار شد
الخسف: الذل و المشقة: ، ذلت ، سختی
النصف: الانصاف و العدل: عدالت و انصاف
الغزو: قصد الآخرين بالحرب و سلب الأموال: جنگیدن
عقر الدار: وسطها و أصلها: اصل و وسط خانه
فتواكلتم: یكل كل واحد منكم الأمر إلى صاحبه: بیکدیگر محول کردید
تخاذلتم: خذل بعضهم بعضا و الخذل هو ترك النصرة و الإعانة: یکدیگر را یاری نکردید
سنت: من شن الماء إذا صبه متفرقا و شن عليهم الغارة إذا وجهها نحوهم من كل جهة: از هر
طرف حمله شد

الغارات: مفردها غارة، النهب، الخيل المسرعة المغيرة. هجوم الخيل من كل جهة: حملته از تمام
طرف، تراج

الأنبار: بلد في العراق على الجانب الشرقي من الفرات: نام شهرکی است برکنار دی شرقی
فرات.

مستحقها: امساح جمع مسلحة الثغر و الحدود: پایگاه نظامی، مرزبانگاه، پاسگاه مرزی
المعاهدة: الذمیه: زن کافری که در دولت اسلامی زندگی میکند و مالیات می دهد، ذمی
ینترع: من نزع بمعنى اقتلع: میکند و بیرون می آورد

الحجل: الخخال: خلخالی که زنان مثل بازوبند در پا می کنند
و قنیه: جمع قلب، السوار: بازوبند زنانه، النگو

قلاندها: مفردها قلادة ما جعل في العنق من الحلي: گردن بند

رعثها: بضم الراء و العين جمع رعاث، رعثة، القرط: گوش واره

الاسترجاع: قول انا لله و انا اليه راجعون. گفتن انا لله و انا اليه راجعون

و الاسترحام: طلب الرحمة أو مناشدته بالرحم: طلب رحمت نمودن، بصله رحم قسم دادن
و افرین: الوافر التام: فراوان، دست پر

الكلم: الجرح: زخم و جراحت .

أريق الدم: صبّه و سفكه و قولهم أراق دمه كناية عن أنه قتله. ریختن خون، کنایه از کشتن است.
الأسف: التحسر: غصه و حسرت، افسوس

الملوم: من النوم و هو العذل، و هو المواجهة بكلام لا تبيانه بما لا يناسبه: سرزنش شده
الهم: جمع هموم، الحزن: اندوه.

الترح: ضد الفرح، الحزن: اندوه، غم و غصه .

الغرض: الهدف: هدف و نشانه .

يغار عليكم: تغزون، تشن عليكم الغارة: به شما حمله می کنند.

حمارة الغيظ: شدة حره، بتشديد الراء: شدت گرما.

يسبخ عنا الحر: يخفف عنا الحر: گرما تخفیف یابد .

صبارة القر: شدة انبرد و القر بضم انقاف البرد: شدت سرما .

أمهلنا: اصطر علينا، انتظرونا.

ينسوخ: يذهب، و ينكشف و سلخ الخروف إذا كشط جلده: کنده شود، پایان یابد .

وَشَمِيلَةٌ : واو حرف عطف، (شَمِيلَةٌ) فعل ومفعول، معطوف بر (الْبَيْسَةِ)

الْبِلَاءُ : فاعل مرفوع

وَدُيْتُ : واو حرف عطف، (دُيْتُ) فعل ماضى مجهول، مبنى بر فتح نائب فاعل أن ضمير

مستتر (هو) مرجع أن (مَنْ) است، جمله ی (دیت) معطوف بر (شمله)

بِالصَّغَارِ : جار ومجرور متعلق به (دُيْتُ)

وَالْقَمَاءَةِ : معطوف بر (الصَّغَارِ) مجرور

• وَضُرِبَ عَلَيَّ قَلْبِي بِالنَّسْهَابِ، وَأَدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسَيِّمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصْفَ.

وَضُرِبَ : معطوف بر (دُيْتُ)، فعل ماضى مجهول، مبنى بر فتح نائب فاعل أن ضمير

مستتر (هو) مرجع أن (مَنْ) است

عَلَيَّ قَلْبِي : جار ومجرور متعلق به (ضُرِبَ)

بِالنَّسْهَابِ : جار ومجرور متعلق به (ضُرِبَ)

وَأَدِيلَ : معطوف بر (ضُرِبَ)، فعل ماضى مجهول، مبنى بر فتح

الْحَقُّ : نائب فاعل، مرفوع.

مِنْهُ : جار ومجرور متعلق به (أَدِيلَ)

بِتَضْيِيعِ : جار ومجرور

الْجِهَادِ : مضاف اليه مجرور

وَسَيِّمَ : واو حرف عطف، سَيِّمَ: فعل ماضى، مجهول، اجوف (سام)، مبنى بر فتح نائب فاعل أن ضمير

مستتر (هو) مرجع أن (مَنْ) است، معطوف بر (أَدِيلَ)

الْخَسْفَ : مفعول به منصوب

وَمُنِعَ : واو حرف عطف، مُنِعَ: فعل ماضى، مجهول، مبنى بر فتح نائب فاعل أن ضمير

مستتر (هو) مرجع أن (مَنْ) است، معطوف بر (سَيِّمَ)

النَّصْفَ : مفعول به منصوب.

• أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا، وَسِرًّا وَإِعْلَانًا

أَلَا : حرف استفتاح وتنبیه، غیر عامل

وَإِنِّي : واو حرف استیناف، غیر عامل. إِنَّ: از حروف مشبیهه بالفعل، ی: اسم ان، در محل نصب.

قَدْ : حرف تحقیق، غیر عامل.

دَعَوْتُمْكُمْ: فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع فاعل، کم: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به

إِنِّي قَاتِلٌ: جار و مجرور متعلق به دَعَوْتُمْكُمْ.

هَؤُلَاءِ: مضاف الیه در محل جر.

الْقَوْمِ: عطف بیان، مجرور.

نَيْلًا: ظرف زمان منصوب، مفعول فیه برای دَعَوْتُمْكُمْ

وَنَهَارًا: واو: حرف عطف، نَهَارًا: معطوف بر نَيْلًا، منصوب.

وَسِرًّا: واو: حرف عطف، سِرًّا: جانشین مفعول مطلق، دعوتکم دعوة سرا، یا مصدر جانشین حال

وإعلانًا: واو: حرف عطف، إعلانًا: معطوف بر سِرًّا

• وَقُلْتُ لَكُمْ: اغزؤهم قَبْلَ أَنْ يَغزؤكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غزِي قَوْمَ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا دَلُّوا

وَقُلْتُ: واو: حرف عطف، قُلْتُ: فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع

فاعل، معطوف بر دَعَوْتُمْكُمْ

لَكُمْ: جار و مجرور متعلق به قُلْتُ

اغزؤ: فعل امر، مبنی بر حذف نون، واو: ضمیر متصل، در محل رفع فاعل

هُم: ضمیر متصل، در محل نصب مفعول به.

قَبْلَ: ظرف منصوب، متعلق به اغزؤهم

أَنْ: حرف ناصب فعل مضارع

يَغزؤكُمْ: فعل مضارع منصوب، علامت نصب آن حذف نون، واو: ضمیر متصل، در محل رفع

فاعل، کم: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به.

فَوَاللَّهِ: فاء: استنثاقیه، واو: حرف جر، الله: مجرور به واو، جار و مجرور متعلق به فعل (اقسم) محذوف

مَا: حرف نفی غیر عامل

غزِي: فعل ماضی، مجهول، مبنی بر فتح

قَوْمَ: نائب فاعل، مرفوع

قَطُّ: ظرف زمان، مبنی بر ضم (قَبْلَ از آن نفی یا استفهام می آید) معنی آن هرگز است.

فِي عَقْرِ: جار و مجرور، متعلق به غزِي

دَارِهِمْ: دار: مضاف الیه مجرور، هم: ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

إِلَّا: ادات استثناء

ذَلُّوا: فعل ماضی، مضاعف، مبنی بر ضم به علت متصل شدن فعل به ضمیر (واو)، (واو): ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

• فِتْوَاكُلْتُمْ وَتَخَادَلْتُمْ حَتَّىٰ شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمَلِكْتُ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانَ.

فِتْوَاكُلْتُمْ: فاء: حرف عطف، تَوَاكُلْتُمْ: فعل ماضی مبنی بر سکون، تم: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

وَتَخَادَلْتُمْ: واو: حرف عطف، تَخَادَلْتُمْ: معطوف بر تَوَاكُلْتُمْ

حَتَّىٰ: حرف غایت، بمعنای الی

شُنَّتْ: فعل ماضی، مضاعف، مجهول، مبنی بر فتح

عَلَيْكُمُ: جار و مجرور متعلق به شُنَّتْ

الْغَارَاتُ: نائب فاعل، مرفوع

وَمَلِكْتُ: واو: حرف عطف، مَلِكْتُ: فعل ماضی، صحیح و سالم، مجهول، مبنی بر فتح.

عَلَيْكُمُ: جار و مجرور متعلق به مَلِكْتُ

الْأَوْطَانَ: نائب فاعل، مرفوع

• وَهَذَا أَخُو غَامِدٍ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانُ بْنُ حَسَّانٍ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ

عَنْ مَسَالِحِهَا.

وَهَذَا: واو: استینافی، هَذَا: اسم اشاره، در محل رفع، مبتدا

أَخُو: خبر مرفوع، علامت رفع واو.

غَامِدٍ: مضاف الیه مجرور

قَدْ: حرف تحقیق، غیر عامل

وَرَدَتْ: فعل ماضی، مبنی بر فتح

خَيْلُهُ: فاعل مرفوع، (ه) مضاف الیه در محل جر

الْأَنْبَارَ: مفعول به منصوب، (منصوب به نزع خافض، وردت الی الانبار)

وَقَدْ: واو: حرف عطف، قد: حرف تحقیق.

قَتَلَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به اخو غامد بر می گردد.

حَسَّانَ: مفعول به منصوب

بُنَ: بدل یا عطف بیان منصوب

حَسَّانَ: مضاف الیه مجرور

الْبَكْرِيَّ: نعت برای (حَسَّانَ) منصوب

وَأَزَالَ: واو: حرف عطف، أزال: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به آخر عامد بر می گردد.

حَيْكَةً: مفعول به منصوب، كد: مضاف الیه مجرور.

عَنْ سَائِحِيَةٍ: جار و مجرور، متعلق به أزال، ها: مضاف الیه محلاً مجرور

• وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْمَرْأَةَ الْمُسْلِمَةَ، وَالْآخِرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَنْتَزِعُ

حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلْبَيْهَا، وَرَعَائِهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْبَسْتِرْجَاعِ وَالْبَسْتِرْحَامِ

وَلَقَدْ: واو: حرف عطف، لام: حرف تاکید، غیر عامل، قد: حرف تحقیق.

بَلَّغْنِي: فعل ماضی، مبنی بر فتح، ن: نون و قایه، ی: ضمیر متصل در محل نصب مفعول به.

أَنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

الرَّجُلُ: اسم آن منصوب

مِنْهُمْ: جار و مجرور، متعلق به محذوف، حال برای الرَّجُلِ

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هو) به الرَّجُلِ بر می گردد.

يَدْخُلُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به الرَّجُلِ بر می گردد، جمله یدخل در

محل نصب خبر کان.

وجمله ی (ان الرجل منهم...) موون به مصدر، در محل رفع فاعل.

عَلَيَّ الْمَرْأَةَ: جار و مجرور متعلق به يَدْخُلُ

الْمُسْلِمَةَ: نعت مجرور.

وَالْآخِرَى: واو: حرف عطف، الْآخِرَى: معطوف بر الْمُسْلِمَةَ، تقدیراً مجرور.

الْمُعَاهِدَةَ: نعت برای المرأة، مجرور

فَيَنْتَزِعُ: فاء: حرف عطف، يَنْتَزِعُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) به الرَّجُلِ بر می

گردد. معطوف بر يَدْخُلُ.

حِجْلَهَا: مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

وَقَلْبَيْهَا: معطوف بر حِجْلَهَا. مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

وَقَلْبَيْهَا: معطوف بر حِجْلَهَا مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

وَرَعَائِهَا: معطوف بر حِجْلَهَا مفعول به منصوب، (ها) ضمیر متصل در محل جر مضاف الیه.

ما: حرف نفی غیر عامل

تَمْتَنِعُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر (هی) به السَّوَادِ بر می گردد.

مِنْهُ: جار و مجرور متعلق به تَمْتَنِعُ

إِلَّا: ادات استثناء

بِالِإِسْتِزْحَامِ: جار و مجرور

وَالِإِسْتِزْحَامِ: واو: حرف عطف، الْإِسْتِزْحَامِ: معطوف بر الْإِسْتِزْحَامِ

• ثُمَّ انصَرَفُوا وَافْرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمًا، وَلَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمًا،

ثُمَّ: حرف عطف

انصَرَفُوا: فعل ماضی، مبنی بر ضمه، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل.

وَافْرِينَ: حال برای فاعل انصَرَفُوا، منصوب به یاء

مَا: حرف نفی

نَالَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح

رَجُلًا: مفعول به منصوب

مِنْهُمْ: جار و مجرور متعلق به محذوف نعت برای رجلا

كَلِمًا: فاعل و مرفوع

وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی

أَرِيقًا: فعل ماضی، اجوف، مزید، مبنی بر فتح

لَهُمْ: جار و مجرور متعلق به أَرِيقًا

دَمًا: فاعل و مرفوع

• قُلُوا أَنْ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا.

قُلُوا: حرف عطف، لو حرف شرط غیر جازم

أَنْ: از حروف مشبیهه بالفعل

أَمْرًا: اسم أَنْ منصوب

مُسْلِمًا: نعت منصوب

مَاتَ: فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله مَاتَ در محل رفع خبر أَنْ

مِنْ بَعْدِ: جار و مجرور متعلق به مَاتَ

هَذَا: مضاف الیه در محل جر

أَسَفًا: مفعول له منصوب، (لاجل الأسف علی مافات منه) یا صفت برای مفعول مطلق

محذوف، (مات موتاً أسفًا)، یا حال، (متأسفًا)

بَا: حرف نفی

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هر) به امرأ

به: جار و مجرور متعلق به مَلُومًا

مَلُومًا: خبر کان منصوب

بِئ: حرف عطف

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هو) به امرأ

به: جار و مجرور متعلق به جَدِيرًا

عَلَيْ: ظرف منصوب تقدیراً، ی: مضاف الیه.

جَدِيرًا: خبر کان منصوب

• فَيَا عَجَبًا! عَجَبًا. وَاللَّهِ - يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ مِنْ اجْتِمَاعِ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ عَلَي بَاطِلِهِمْ،

وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ!

فَيَا: فاء: حرف عطف زائد، يَل: حرف نداء

عَجَبًا: منادی منصوب، نکره ی غیر مقصوده، أَيْهَا انعجب احضر هذا أو انك

عَجَبًا: تاکید، منصوب، یا مفعول مطلق برای فعل محذوف مثل، شکرًا

وَاللَّهِ: جار و مجرور متعلق به فعل قسم محذوف

يُمِيتُ: فعل مضارع مرفوع، ثلاثی مزید از باب افعال

الْقَلْبَ: مفعول به منصوب

وَيَجْلِبُ: واو: حرف عطف، يَجْلِبُ: معطوف بر يُمِيتُ

الْهَمَّ: مفعول به منصوب

مِنْ اجْتِمَاعِ: جار و مجرور متعلق به عَجَبًا

هَوْلَاءِ: مضاف الیه در محل جر

الْقَوْمِ: عطف بیان مجرور

عَلَي بَاطِلِهِمْ: جار و مجرور متعلق به اجْتِمَاعِ

وَتَفَرُّقِكُمْ: واو: حرف عطف، تَفَرُّقِكُمْ: معطوف بر اجْتِمَاعِ

عَنْ حَقِّكُمْ: جار و مجرور

الْفَرَّ: مضاف إليه مجرور، جمله ی (هذه...) در محل نصب مقول قول
 أمهلنا: فعل امر مبنی بر سکون، فاعل ضمیر مستتر (أنت) واجب الاستتار، نا: ضمیر متصل در محل
 نصب مفعول به اول
 يَنْسِلِخُ: فعل مضارع، مرفوع، جمله ی (يسبِخ) در محل نصب مفعول به دوم
 عَنَّا: جار و مجرور متعلق به (ينسلخ)
 الْبِرْدُ: فاعل و مرفوع

• كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ تَفِرُّونَ فَأَنْتُمْ وَاللَّهُ مِنَ

السَّيْفِ أَقْرُ!

كُلُّ: مبتدا و مرفوع

هذا: مضاف إليه، محلاً مجرور

فِرَارًا: مفعول له منصوب، كل هذا لأجل الفرار

مِنَ الْحَرِّ: جار و مجرور متعلق به (فرار)

وَالْقَرِّ: معطوف بر (الحر) مجرور

فَ: حرف استيناف

إِذَا: ظرف زمان مبنی بر سکون

كُنْتُمْ: از افعال ناقصه، فعل ماضی مبنی بر سکون، تم: ضمیر متصل در محل رفع اسم (كان)

مِنَ الْحَرِّ: جار و مجرور متعلق به (تفرون)

وَالْقَرِّ: معطوف بر (الحر)

تَفِرُّونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، واو: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

فَأَنْتُمْ: فاء: در جواب شرط (إذا)، أنتم: مبتدا در محل رفع

وَاللَّهُ: جار و مجرور متعلق به فعل قسم

مِنَ السَّيْفِ: جار و مجرور متعلق به (أقر)

أقْرُ: خبر مرفوع

• يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رَجَالَ! خُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رِبَاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَلَمْ

أَعْرِفَكُم مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدْمًا، وَأَعْقَبَتْ سَدْمًا

يَا: حرف ندا

أَشْبَاهُ: منادا منصوب

الرَّجُلُ: مضاف إليه مجرور

وَلَا: واو: حرف عطف، لا: حرف نفی

رَجُلًا: عطف بر (أشباه) منصوب

حُلُومٌ: خبر برای مبتدای محذوف (حلو مكم)

الضُّمَالُ: مضاف إليه مجرور

وَعُقُورٌ: معطوف بر (حلو م) مرفوع، خبر برای مبتدای محذوف (عقو لكم)

رَبَاتٍ: مضاف إليه مجرور

الحجَّالُ: مضاف إليه مجرور

تَوَيَّدَتْ: لام ابتداء، وددت: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل در محل رفع

أَني: أن: از خوف مشبیهه بالفعل، ی: اسم ان محلاً منصوب

نم: حرف جزم

أرکم: فعل مضارع مجزوم، فاعل أن ضمیر مستتر (أنا) واجب الاستتار، کم: مفعول به در محل

نصب، جمله ی (لم أرکم) در محل رفع خبر أن، و جمله ی (أني..) در محل نصب مفعول به

برای (وددت)

وَألم: معطوف بر (لم أرکم)

أعرفکم: فعل مضارع مجزوم، فاعل أن ضمیر مستتر (أنا) واجب الاستتار، کم: مفعول به در محل

نصب

مَعْرِفَةٌ: خبر برای مبتدای محذوف

وَالله: جار ومجرور متعلق به فعل (أقسم) محذوف

جَرَّتْ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هی)

نَدِمْتُ: مفعول به منصوب، جمله ی (جرت) در محل رفع نعت برای (معرفة)

وَأَعْقَبْتُ: معطوف بر (جرت)

سَدَمْتُ: مفعول به منصوب

• قَاتَلَكُمُ اللهُ! لَقَدْ مَلَأْتُ قَلْبِي قَيْحًا، وَشَحَنْتُ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَّ عُمُورِي لَغَبَ التَّهْمَامِ

أَنْفَاسًا، وَأَفْسَدْتُ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعَصِيَّانِ وَالْخَذْلَانَ

قَاتَلَكُمُ: فعل ماضی مبنی بر فتح، کم: مفعول به محلاً منصوب

اللهُ : فاعل مرفوع

لَقَدْ : لام : حرف تأكيد، قد : حرف تحقيق

مَلَأْتُمْ : فعل ماضى ، مبنى برسكون، تم: ضمير متصل در محل رفع فاعل

قَلْبِي : مفعول به تقدیراً منصوب، ی: مضاف الیه محلاً مجرور

فِيحاً : تمييز منصوب

وَسَحْنْتُمْ : معطوف بر (ملأتم)

صَدْرِي : مفعول به تقدیراً منصوب، ی: مضاف الیه محلاً مجرور

عَظْماً : تمييز منصوب

وَجَرَّ عَثْمُونِي : معطوف بر (سحنتم) فعل و فاعل و نون و قايه و مفعول به

نُعَبٌ : مفعول به دوم

التَّهْمَامُ : مضاف الیه

أَنْفَاساً : تمييز منصوب

وَأَفْسَدْتُمْ : معطوف بر (جر عثمونی)

عَلَيَّ : جار و مجرور متعلق به (أفسدتم)

رَأْيِي : مفعول به منصوب تقدیراً، ی: مضاف الیه محلاً مجرور

بِالْعَصِيَّانِ : جار و مجرور متعلق به (أفسدتم)

وَالْخَذْلَانَ : معطوف بر (العصيان)

• ، حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ : إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ ، وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ

حَتَّى :

قَالَتْ : فعل ماضى

قُرَيْشٌ : فاعل مرفوع

إِنَّ : از حروف مشبیهه بالفعل

ابنٌ : اسم بن منصوب

أبي : مضاف الیه مجرور

طَالِبٌ : مضاف الیه مجرور

رَجُلٌ : خبر إن مرفوع

شَجَاعٌ : نعت و مرفوع

ولكن: واو: حرف عطف زائد، لكن: حرف عطف

لا: لاى نفى جنس

عند: اسم لا مبنى بر فتح

له: جار ومجرور متعلق به محذوف خبر لا

بالحراب: جار ومجرور متعلق به (علم)

• **لله أبوهم! وهل أحد منهم أشد لها مراساً، وأقدم فيها مقاماً مني؟!!**

لله: جار ومجرور متعلق به محذوف خبر مقدم

أبوهم: مبتدأ مؤخر مرفوع، هم: مضاف اليه محلاً منصوب

وهل: واو: حرف عطف، هل: حرف استفهام

أحد: مبتدأ مرفوع

منهم: جار ومجرور متعلق به محذوف نعت برای (أحد)

أشد: خبر مرفوع

لها: جار ومجرور متعلق به

مراساً: تمييز ومنصوب

وأقدم: معطوف بر (أشد) ومرفوع

فيها: جار ومجرور متعلق به (أقدم)

مقاماً: تمييز ومنصوب

مني: جار ومجرور متعلق به (أقدم)

• **لقد نهضت فيها وما بلغت العشرين، وها أناذا قد درفت علي السنين! ولكن لا رأي لمن لا**

يطاع!

لقد: لام: حرف تأكيد، قد: حرف تحقيق

نهضت: فعل ماضى مبنى برسكون، ت: فاعل در محل رفع

فيها: جار ومجرور متعلق به (نهضت)

و: حرف عطف

ما: حرف نفى

بلغت: فعل ماضى مبنى برسكون، ت: فاعل در محل رفع

العشرين: منعوول به منصوب

و: حرف عطف

ها: حرف تنبیه، غیر عامل

أنا: مبتدا محلاً مرفوع

ذا: اسم موصول خبر در محل رفع

قد: حرف تحقیق

ذَرَفْتُ: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل محلاً مرفوع، جمله ی (قد ذرفت..) صله ی (ذا)

عَلِي السَّيِّئِ: جار و مجرور متعلق به (ذرفت)

وَلَكِنْ: واو: زائد، لکن: حرف عطف

لا: لا ی نفی جنس

رَأَيْ: اسم لا ی نفی جنس، مبنی بر فتح

لَمِنْ: جار و مجرور متعلق به محذوف خبر لا

لا: حرف نفی

يُطَاعُ: فعل مضارع مجهول، مرفوع، فاعل آن (هو مستتر)، جمله ی (لا يطاع) صله موصول

ترجمه ی خطبه ۲۷

ارزش جهاد در راه خدا پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است، جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود، و کوچک و ذلیل می‌گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می‌گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است

دعوت به مبارزه و نکوهش از نافرمانی کوفیان آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان، دعوت کردم و گفتم پیش از آن که، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا سوگند، هر ملتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد، اما شما سستی بخرج دادید، و خواری و ذلت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمینهای شما را تصرف نمود، و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، (حسان بن حسان بکری) را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و غیر مسلمان که در پناه

حکومت اسلام بود وارد شد، و خلعت و دستبند و گردنبند و گوشواره‌های آنها را به غارت برد، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند، لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، گر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.

شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟ با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟ اینگونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟ وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است مهنت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود، همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید. مظلومیت امام (ع) و علل شکست کوفیان ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد، که عقلهای شما به عروسان حجله‌آرای، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم، شناسایی شما سوگند به خدا که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غمبار سرانجام آن شد خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است، کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رای و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت: (بی‌تردید پسر ابیضالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد) خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام. اما دریغ، آن کس که فرمتش را اجراء نکنند، رایبی نخواهد داشت

ومن خطبة له عليه السلام: 28

وهو فصل من الخطبة التي أولها: الحمد لله غير مقنوط من رحمته: وفيه أحد عشر تنبيهاً:
أَمَّا بَعْدُ، فإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْبَرَتْ، وَأَدْنَتْ بَوْدَاعَ، وَإِنَّ الآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلَاعِ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ
المِضْمَارَ، وَغَدَا السَّبَّاقَ، وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْغَايَةَ النَّارَ؛ أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ ! أَلَا عَامِلٌ
لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ ! أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ
فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ، وَلَمْ يَضُرُّهُ أَجَلُهُ؛ وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ، فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ، وَضُرَّهُ
أَجَلُهُ، أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ، أَلَا وَإِنِّي لَمْ أَرَ كَالْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا، وَلَا كَالنَّارِ نَامَ
هَارِبُهَا، أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَى يَجْرُ بِه الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَى،
أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أَمَرْتُمْ بِالظُّغْنِ، وَذَلَّلْتُمْ عَلَي الزَّادِ. وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَطُولُ
الْأَمَلِ، تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
وأقول: إنه لو كان كلامٌ يأخذ بالأعناق إلى الزهد في الدنيا، ويضطر إلى عمل الآخرة لكان هذا
الكلام، وكفي به قاطعاً لعلائق الآمال، وقادحاً زناد الاعتاض والازدجار. ومن أعجبه قوله عليه
السلام: أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ المِضْمَارَ وَغَدَا السَّبَّاقَ، وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةَ وَالْغَايَةَ النَّارَ: فإن فيه - مع فخامة اللفظ،
وعظم قدر المعنى، وصادق التمثيل، وواقع التشبيه - سرّاً عجبياً، ومعنى لطيفاً، وهو قوله عليه
السلام: وَالسَّبْقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْغَايَةَ النَّارَ:، فخالف بين اللفظين لاختلاف المعنيين، ولم يقل: السَّبْقَةَ النَّارَ:
كما قال: السَّبْقَةَ الْجَنَّةَ:، لان الاستباق إنما يكون إلى أمر محبوب، وغرض مطلوب، وهذه صفة
الجنة، وليس هذا المعنى موجوداً في النار، نعوذ بالله منها! فلم يجز أن يقول: وَالسَّبْقَةَ النَّارَ:، بل قال:

والغاية النار، لان الغاية قد ينتهي إليها من لا يسره الانتهاء إليها ومن يسره ذلك، فصنح أن يعبر بها عن الأمرين معاً، فهي في هذا الموضع كالمصير والمآل، قال الله تعالى: (قُلْ تَمَتُّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ)، ولا يجوز في هذا الموضع أن يقال: سبقتكم _ بسكون الباء _ إلى النار، فتأمل ذلك، فيضنه عجيب، وغوره بعيد لطيف. وكذلك أكثر كلامه عليه السلام. وفي بعض النسخ: وقد جاء في رواية أخرى: والسُّبْقَةُ الجنة: _ بضم السين _ والسُّبْقَةُ عندهم اسم لما يجعل للسابق إذا سبق من مالٍ أو عَرَضٍ، والمعنيان متقاربان، لأن ذلك لا يكون جزاءً علي فعل الأمر المذموم، وإنما يكون جزاءً علي فعل الأمر المحمود.

شرح المفردات

أدبرت : ولت ضد اقبلت، مضت، تصرمت : پشت كرد ، روى گردانید .
 أذنت : أعلمت: خبر داد . در اصل أذِنَ : بوده که همزه دوم به الف تبدیل شده است
 أشرفَ على الشيء : إذا طلع عليه من فوق : از بلندی بر آن آگاهی پیدا کرد .
 المضار : الموضع او الزمان الذي تضمير فيه الخيل للمسابقة : جأ یا زمانی که اسبان را در آن لاغر کنند تا در مسابقات خوب بدونند . این کلمه از فعل ضمراً مُضموراً، است، یعنی لاغر شد. الضامر: قلیل النحد: لاغر
 السباق : المسابقة : مصدر باب مفاعله ، مثل، جهاد، دفاع .
 السبقة : المال الذي يوضع بين اهل السباق، و هو ما يرهن عليه ، الغاية التي يتسابق عليها : مالی که با آن شرط بندی کنند ، هدف از مسابقه.
 المنية : الموت : مرگ . جمع آن منایا است .
 اليأس : المشقة ، الفقر، الشدة : سختی و بدبختی ، فقر ، مصدر فعل بئسَ -
 الأمل : الرجاء ، و أكثر استعماله فيما يستبعد حصوله : آرزو داشتن، اموری که حصول آن ها بسیار بعید باشد ، جمع آن آمال
 الأجل : الوقت الذي يحدّد لانتهاء الشيء او حووله، الموت : وقتی که برای پایان شیء یا فرارسیدن آن معین می شود . جمع آن آجال ، مرگ ، اجل
 قصر: توانی: سستی کرد، کوتاهی کرد
 الرغبة : الحرص على الشيء و الضمع فيه : حرص و رزیدن نسبت به چیزی و طمع کردن به آن .
 مصدر فعل رَغِبَ - .
 الرهبة : الخوف : ترس . مصدر فعل (رَهَبَ -) از باب علم.

يجزّ به: يجذبّه، يسحبّه: اورا می کشد به سوی.

الرّدى: الهلاك: نابودی. مصدر فعل رَدِيّ - .

الظعن: الرحيل: کوچ کردن. مصدر فعل ظَعَنَ - .

دلّتمُ عليه: ارشدتم: راهنمایی شدید.

الزاد: الطعام الذي يتخذه المسافر: غذایی که مسافر همراه خود می برد، توشه

الهوى: العشق في الخير او الشر، ميل النفس الى الشهوة: عشق در امور خير يا شر، خواهش

نفس. مصدر فعل هوى - . جمع آن أهواء

تحرزون: تحفظون: حفظ و نگهداری کنید. مصدر آن حرز.

الإعراب

● أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أُدْبِرَتْ، وَأَذْنْتُ بُوْدَاعَ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلْتُ، وَأَشْرَفْتُ بِاطِّلَاعِ

أما: حرف شرط، وتأکید، غیر عامل

بعد: ظرف مفعول فيه، مبنی بر ضم، محلا منصوب، متعلق به فعل محذوف (أقول بعد ما تقدم

من الحمد والصلاة على النبي (ص))

فاء: واقع در جواب شرط.

ان: از حروف مشبهه بالفعل.

الدنيا: اسم ان تقدیرا منصوب.

قد: حرف تحقیق.

ادبرت: فعل ماضی، فاعل آن (هی). جمله (ادبرت) محلا مرفوع، خبر ان.

و: حرف عطف.

أذنت: فعل ماضی، فاعل آن (هی).

بوداع: جار و مجرور، متعلق به أذنت. جمله (أذنت بوداع) محلا مرفوع، معطوف

بر (ادبرت) خبر ان

واو: حرف عطف.

ان: از حروف مشبهه بالفعل.

الآخرة: اسم ان منصوب

قد: حرف تحقیق.

أقبلت : فعل ماضى، مبنى بر فتح ، فاعل أن (هى) مستتر كه به دنیا بر می گردد. جمله (قد أقبلت)
(محلاً مرفوع ، خبر إن)

و: حرف عطف .

أشرفت : فعل ماضى ، فاعل أن (هى) مستتر. معطوف بر (أقبلت) محلاً مرفوع
بإضلاع : جار و مجرور متعلق به كائنة . حث از هى .

• أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارَ، وَغَدَا السَّبَاقَ، وَالسَّبَقَةَ الْجَنَّةَ، وَالْغَايَةَ النَّارَ

ألا : حرف تنبيه .

و: حرف عطف .

إن : از حروف مشبیه بالفعل .

اليوم : ظرف ، متعلق به خبر مقدم

المضمار : اسم إن ، موخر .

و: حرف عطف .

غدا : ظرف . متعلق به خبر إن ، مقدم .

السباق : ، اسم (إن) منصوب

و: حرف عطف .

السبقة : مبتدا و مرفوع .

الجنة : خبر و مرفوع .

و: حرف عطف .

الغاية : مبتدا و مرفوع .

النار : خبر و مرفوع .

• أَفَلَا تَأْتِبُ مِنْ حَظِيَّتِهِ قَبْلَ مَيِّتِهِ ! أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ !

أ: همزة استفهام .

فاء : حرف عطف .

لا: حرف نفى ، مشبه به ليس .

تأتب : اسم لا و مرفوع .

من حظيئته : جار و مجرور . له : محلاً مجرور ، مضاف اليه ، جار و مجرور متعلق به تأتب .

قيل : مفعول فيه منصوب ، متعلق به كائنا ، خبر لا .

منيته : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

أ: همزه استفهام .

لا: حرف نفى ،شبيهه به ليس .

عامل : اسم لا و مرفوع .

لنفسه : جار و مجرور ، متعلق به (عامل) . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

قبل : ظرف ، متعلق به كائنا ، خبر لا .

يوم : مضاف اليه مجرور . بؤس : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

• أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ، وَلَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ؛ وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ، فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ، وَضُرَّهُ أَجَلُهُ،

ألا : حرف استفتاح.

و: حرف استئناف .

انَ : از حروف مشبیهه بالفعل .

كم : اسم ان ، محلا منصوب

في ايام : جار و مجرور متعلق به (كائنون) خبر ان .

امل : مضاف اليه مجرور

من ورائه : جار و مجرور متعلق به كائن ، خبر مقدم . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

اجل : مبتدای مؤخر و مرفوع . جمله (من ورائه اجل) صفت امل ، محلا مجرور .

فاء : حرف استئناف .

من : اسم شرط، مبتدا و محلا مرفوع .

عمل : فعل ماضی، مبنی بر فتح ، محلا مجزوم ، فاعل ان (هو) مستتر .

في ايام : جار و مجرور متعلق به عمل .

امل : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

قبل : ظرف متعلق به (عمل) .

حضور : مضاف اليه مجرور به .

اجل : مضاف اليه مجرور . هـ : مضاف اليه محلا مجرور .

فاء : واقع در جواب شرط .

- قد : حرف تحقیق .
- نفع : فعل ماضی . هـ : مفعول به محلا منصوب .
- عمل : فاعل مرفوع . هـ : مضاف الیه ، جمله جواب شرط (قد نفعه..)، محلا مجزوم . وجمله شرط و جواب آن محلا مرفوع ، خبر من .
- و: حرف عطف .
- لم : حرف جزم .
- يضرر : فعل مضارع مجزوم . د : مفعول به ، محلا منصوب .
- اجل : فاعل مرفوع . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .
- و: حرف عطف .
- من : اسم شرط مبتدا ، محلا مرفوع .
- قصر : فعل شرط محلا مجزوم ، فاعل آن (هو) .
- في أيام : جار و مجرور متعلق به قصر .
- امل : مضاف الیه مجرور . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .
- قبل : مفعول فيه منصوب .
- حضور : مضاف الیه مجرور .
- اجل : مضاف الیه مجرور . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .
- فاء : واقع در جواب شرط .
- قد : حرف تحقیق .
- خسر : فعل ماضی ، فاعل آن (هو) .
- عمل : مفعول به . هـ : مضاف الیه محلا مجرور ، جمله جواب شرط(قد خسر..) محلا مجزوم ، و جمله شرط و جواب آن در محل رفع ، خبر (من) .
- و: حرف عطف .
- ضرر : فعل ماضی مبنی بر فتح . د : مفعول به محلا منصوب .
- اجل : فاعل مرفوع . هـ : مضاف الیه محلا مجرور .
- أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّعْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ، أَلَا وَإِنِّي لَمُ أَرَا كَالْجَنَّةِ نَامَ طَائِبُهَا، وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا.
- ألا : حرف استفتاح .

فاء : استثنایه .

اعملوا : فعل امر مبنی بر حذف نون، و : فاعل محلا مرفوع .

في الرغبة : جار و مجرور متعلق به کائناتین : ، حال از (و) فاعل اعمالوا .

ك : حرف جر .

ما : مصدریه .

تعملون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون . و : فاعل و محلا مرفوع ، مصدر مؤول ، مجرور ،

جار و مجرور متعلق به کائنات ، صفت برای مفعول مطلق محذوف ، تقدیر آن اعمالوا عملا کائنات
کعملکم .

في الرهبة : جار و مجرور متعلق به کائناتین . حال از (و) در تعملون .

ألا : حرف تنبیه .

و : حرف عطف .

ان : از حروف مشبیه بالفعل . ی : اسم إن محلا منصوب .

لم : حرف جزم .

ار : فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله ، فاعل آن أنا مستتر ، واجب الإستتار .

كالجنة : جار و مجرور متعلق به کائنات ، صفت برای مفعول محذوف یعنی : لم ار نعمة کائنات
کالجنة .

نام : فعل ماضی ، مبنی بر فتح .

طالب : فاعل مرفوع ها : مضاف الیه . جمله (نام طلبها) محلا منصوب ، مفعول دوم (ار) .

و : حرف عطف .

لا : حرف زائد برای تأکید نفی .

كالنار : جار و مجرور معطوف بر (كالجنة)

نام : فعل ماضی ، مبنی بر فتح .

هارب : فاعل . ها : مضاف الیه . جمله (نام هاربها) محلا منصوب ، معطوف بر (نام طلبها)

• أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ، وَمَنْ لَا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدَىٰ يَجْرُ بِهِ الضَّلَالُ إِلَى الرَّدَىٰ

ألا : حرف تنبیه .

و : حرف عطف .

ان : از حروف مشبیه بالفعل . ه : ضمیر شأن ، اسم آن محلا منصوب .

من : اسم شرط ، مبتدا محلا مرفوع .

لا : حرف نفی . غیر عامل

ينفع : فعل مضارع مجزوم ، فعل شرط . هـ : مفعول به ، محلا منصوب .

انحق : فاعل و مرفوع .

يضررُ : فعل مضارع مجزوم ، جواب شرط . د : مفعول به ، محلا منصوب .

الباطل : فاعل و مرفوع ، جمله شرط و جواب آن (لا ينفعه...) در محل رفع ، خبر (من) ،

جمله شرط و جواب آن (من لا ينفعه...) در محل رفع خبر إن .

و : حرف عطف .

من : اسم شرط ، مبتدا محلا مرفوع .

ثم : حرف جزم .

يستقم : فعل مضارع مجزوم ، فعل شرط .

به : جار و مجرور ، متعلق به يستقم .

انهدي : فاعل و مرفوع تقدیراً .

يجر : فعل مضارع مجزوم ، جواب شرط

به : جار و مجرور متعلق به يجر .

الضلال : فاعل و مرفوع .

إلى الردى : جار و مجرور ، متعلق به يجر ، جمله شرط و جواب آن (لم يستقم...) ، در محل رفع

، خبر من .

• أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ، وَذَلَّلْتُمْ عَلَيَّ الزَّادَ.

ألا : حرف تنبيه .

و : حرف عطف .

ان : از حروف مشبیه بالفعل . کم : اسم ان : ، محلا منصوب .

قد : حرف تحقيق .

أمرتم : فعل ماضی مجهول . تم : نایب فاعل ، محلا مرفوع .

بالظعن : جار و مجرور ، متعلق به امرتم . جمله (قد امرتم) در محل رفع ، خبر إن .

و : حرف عطف .

دللتم : فعل ماضی مجهول. تم : نایب فاعل محلا مرفوع.
على الزاد : جار و مجرور ، متعلق به دللتم : جمله (دللتم) در محل رفع ، معطوف به جمله (امرتم) .

• وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ: اتَّبَاعُ الْهَوَى، وَطَوْلُ الْأَمَلِ، تَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تُحْرَزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.

واو : حرف عطف .
إن : از حروف مشبیهه بالفعل .
اخوف : اسم إن و منصوب .
ما : اسم موصول ، محلا مجرور ، مضاف الیه .
اخاف : فعل مضارع و مرفوع ، فاعل آن (انا) مستتر ، جمله ی (أخاف) صله ی موصول. وعائد الصله محذوف تقدیر آن ما أخافه .
عليكم : جار و مجرور ، متعلق به اخاف .
اتباع : خبر مرفوع .
الهُوى : مضاف الیه ، تقدیرا مجرور .
و: حرف عطف .
طول : معطوف به (اتباع) ، مرفوع .
الامل : مضاف الیه مجرور .
تزدوا : فعل امر مبني بر حذف نون. و: فاعل محلا مرفوع .
في الدنيا : جار و مجرور ، متعلق به تزدوا .
من الدنيا : جار و مجرور متعلق به تزدوا .
ما: اسم موصول ، محلا منصوب ، مفعول به .
تحرزون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون . و: فاعل محلا مرفوع .
انفس : مفعول به منصوب . كم : مضاف الیه محلا مجرور .
به: جار و مجرور ، متعلق به (تحرزون) .
غدا : مفعول فيه منصوب

ترجمه ی خطبه ۲۸

دنیاشناسی پس از حمد و ستایش الهی، همانا دنیا روی گردانده، و وداع خویش را اعلام داشته است، و آخرت به ما روی آورده، و پیشروان لشکرش نمایان شد. آگاه باشید! امروز، روز تمرین و آمادگی، و فردا روز مسابقه است، پادشاه برندگان، بهشت، و کیفر عقب ماندگان آتش است آیا کسی هست که پیش از مرگ، از اشتباهات خود، توبه کند؟ آیا کسی هست که قبل از فرا رسیدن روز دشوار قیامت، اعمال نیکی انجام دهد؟ آگاه باشید! هم‌اکنون در روزگار آرزوهایید، که مرگ را در پی دارد، پس هر کس در ایام آرزوها، پیش از فرا رسیدن مرگ، عمل نیکی انجام دهد، بهره‌مند خواهد شد، و مرگ او را زیانی نمی‌رساند، و آن کس که در روزهای آرزوها، پیش از فرا رسیدن مرگ کوتاهی کند، زیانکار و مرگ او زیانبار است، همانگونه که به هنگام ترس و ناراحتی برای خدا عمل می‌کنید، در روزگار خوشی و کامیابی نیز عمل کنید. آگاه باشید! هرگز چیزی مانند بهشت ندیدم که خواستاران آن در خواب غفلت باشند، و نه مانند آتش جهنم، که فراریان آن چنین در خواب فرورفته باشند. آگاه باشید! آن کس را که حق، منفعت نرساند، باطل به او زیان خواهد رساند، و آن کس که هدایت، راهنمایی نکند، گمراهی او را به هلاکت افکند آگاه باشید! به کوچ کردن فرمان یافته و برای جمع‌آوری توشه آخرت راهنمایی شدید، همانا، وحشتناکترین چیزی که بر شما می‌ترسم، هواپرستی، و آرزوهای دراز است، پس از این دنیا توشه بگیرید تا فردا خود را با آن حفظ نمایید. (اگر سخنی بتواند مردم را به آخرت‌گرایی و زهد و تقوا بکشد همین سخن امام است که می‌تواند انسان را از آرزوها جدا کرده و نور امید را در دلها زنده سازد و انسان را نسبت به زشتیها بیزار کند از جمله‌های شگفت این خطبه آن است که فرمود امروز روز تمرین و فردا روز مسابقه، و جایزه برندگان بهشت است و کیفر عقب‌ماندگان آتش جهنم خواهد بود در این خطبه معانی ارزشمند در قالب مثل‌های گویا و تشبیهات صحیح جاگرفته است. امام بین دو لفظ (السبقه) و (الغایه) به خاطر اختلاف معنا فاصله انداخته است زیرا سبقت گرفتن در مسابقاتی است مورد علاقه انسان است و این از صفات بهشت است و در راهی که به آتش جهنم می‌انجامد بکار گرفته نمی‌شود از این رو فرمود: السبقه الجنه اما واژه الغایه به معنای پایان در هر مسابقه استعمال می‌شود همانگونه که در قرآن خدا به کافران فرماید از دنیا بهره‌گیرید که پایان شما به سوی آتش است در این خطبه دقت کنید که معنایی ژرف و عمقی دست‌نیافتنی دارد.)

الدرس الثامن

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۲۹،۳۰،۳۱)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست؟
- ۴- اعلال کلمات معتل چه گونه است؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس چه گونه است؟
- ۶- چه قوت خبر بر مبتدا مقدم می شود؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق
- ۹- نعت سببی چیست؟ با منوع خود در چه چیز مطابقت دارد؟

ومن خطبة له عليه السلام: 29

بعد غارة الضحاک بن قیس صاحب معاوية علي الحاج بعد قصة الحكمين

وفيهما يستنهض أصحابه لما حدث في الأضراف

أيها الناس، المَجْتَمَعَةُ ابْنَاهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُكُمْ يُوهِي انصَمُّ الصَّلَابُ، وَفِعْلُكُمْ يُضْمَعُ فَيَكُونُ
انْعَادًا! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ: كَيْتَ وَكَيْتَ، فَبِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُنْتُمْ: حَيْدِي حَيَادًا! مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ
دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاخَ قَنْبُ مَنْ قَانَاكُمْ، أَعَالِيْلُ بِضَائِلِ، وَسَأَلْتُمُونِي التَّصْوِيلَ دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطْوُولِ،
لَا يَمْنَعُ الضَّنِيمَ الدَّيْنُ! وَلَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْحَيْدِ! أَيَّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْتَعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي
تُقَاتِلُونَ؟ الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مَنْ غَرَّرْتُمُوهُ، وَمَنْ قَانَاكُمْ فَازَ وَمَنْ قَانَاكُمْ فَازَ وَاللَّهِ _ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ
رَمَى بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ. اصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَصْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ. مَا
بَالِكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رَجَالٌ أَمْثَالِكُمْ، أَقُولَا بَعِيرٍ عِلْمًا! وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعًا! وَصَمْعًا فِي
غَيْرِ حَقٍّ!

شرح المفردات:

أهواء: جمع هوى، الآراء، الأميال: ديدگاه ها، خواستها، از فعل هوى -، علاقمندی شديد .
يُوهِي: يُضْعَفُ وَيَفْتَتُ: ضَعِيفٌ وَسَسِيتٌ مِى كُنْدُ، بِأَبِ اِفْعَالٍ اَز فَعْلٍ وَهِيَ - سَسِيتٌ وَ يَوْسِيدَةٌ شَدِيدٌ .
انصَمُّ: جمع أصم، من انسدت أذنه و ثقُل سمعه، الأضراف، المراد به هنا، الحجر: كسى كه گوشش
گرفته شده و شنوائيش سنگين گشته، چون سنگ
الصلاب: جمع صلب، وصليب، الشديد القوي: سخت و محكم .

يضمعُ: يوقع في الطمع، نزوع النفس الى الشئ، شهوة له: به طمع مى اندازد، باب افعال از طمع
_ طمعا: طمع كرد .

كَيْتَ كَيْتَ: كَذَا وَكَذَا، كِنَايَةٌ عَنِ الْحَدِيثِ: كِنَايَةٌ اَز سَخَنٌ، چنين و چنان: اين دو كلمه هميشه يا به
صورت مكرر، همان طورى كه به كار رفته يا به صورت معطوف كَيْتَ وَ كَيْتَ، به كار مى
روند، مثلاً ذَيْتٌ وَ ذَيْتٌ .

حَيْدِي حَيَادًا: كِنْمَةٌ يَقُولُهَا اِنْهَارِبُ مِنَ الْحَرْبِ، كَأَنَّهُ يَسْأَلُ الْحَرْبَ أَنْ تَتَنَحَّى عَنْهُ، مِنَ الْحَيْدَانِ، وَهُوَ
الْمَيْزُ وَالْإِنْحِرَافُ عَنِ الشَّيْءِ: اَيْنَ عِبَارَتِ رَا شَخْصٌ گريزان از جنگ به كار مى برد گویا اين كه
از جنگ مى خواهد از وی دور شود . حَيْدِي، فَعْلٌ اَمْرٍ مُخَاطَبِ مَفْرَدٍ مُؤَنَّثٍ اَز فَعْلٍ حَادٍ - .

حَيَادًا، اِسْمُ فَعْلٍ اَمْرٍ مَبْنِيٍّ بِرِ كَسْرِ اَز فَعْلٍ حَادٍ، بِرِ وَزَنِ فِعَالٍ، مِثْلُ نِزَالٍ
عَزَّتْ بِقَوِيَّتِ، اِسْتَدَّتْ بِتَقْوِيَّتِ شَدًا، اِسْتَوَارَ شَدًا، اَز فَعْلٍ عَزَّ - .

قَانَاكُمْ: كَابِدَاكُمْ، اَخَذَكُمْ بِاَلْقِسْوَةِ، وَالشَّدَةُ: بِاِشْدَتِ شَمَارَا گرفت، چاره جویی كرد .
أَعَالِيْلُ: جَمْعُ اَعْلُولَةٍ، اَسْبَابٌ، مَا يَحْتَجُّ بِهِ، يَجْعَلُهُ عِلَّةً لِعَلْمِهِ: بِهانه ها، علت، دست اویز .

اضاليل : جمع أضلولة ، الضلال : گمراهی .

المطول : من المطل، التسوية بوعد الوفاء، مَنْ يُوْجَل مَوْعَدَ الوفاء بدينه مرة بعد أخرى : کسی که وقت وفا به دين خود را به تأخير می اندازد ، صيغه مبالغه از فعل مطل ـ مطلا .

الضيم : الظلم ، الإذلال : ظلم و ستم .

السهم : جمعه سهام ، قذح الميسر ، يقارع به : تير ، تير قمار و قرعه كشي

المغرور : المخدوع : گمراه ، فريب خورده ، اسم مفعول از فعل غرَّ ـُ .

الأخيب : الخاسر ، الأفضل : ناکام تر . اسم تفضيل از فعل خاب ـ ، ناکام شد ، السهم الأخيب : از تيرهای قمار که سهم به آن تعلق ندارد ، باخته .

الأفوق : المكسور الفوق . الفوق موضع الوتر من السهم : تيری که پيکان آن شکسته شده باشد .

الناصل : ما لا نصل فيه ، النصل ، حديدة السهم ، تير بدون پيکان ، اسم فاعل از فعل نصلَّ ـُ .

أوعده : هدده : تهديد کرد

البال : الخاطر ، القلب ، الحال و الشأن ، ما يُهْتَمُّ به : حالت ، امر ، آن چه به آن اهميت داده می شود ،

الطب : ما فيه العلاج : درمان ، مصدر فعل طبَّ ـُ : علاج کرد .

الورع : التقى ، التجنب من الإثم و الكف عن المحرمات : دوری جستن از گناه و خودداری از

محرمات ، مصدر فعل ورع ـَ : دوری جست از گناه .

الإعراب

• أَيُّهَا النَّاسُ، الْمَجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ كَلَامُهُمْ يُوهِي الصَّمَّ الصَّلَابَ، وَفِعْلَكُمْ

يُطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ!

أَيُّهَا : منادی، نکره ی مقصوده، مبنی بر ضم محلا منصوب ، ها : حرف تنبيه، غير عامل

الناس : عطف بيان مرفوع ،

المجتمعة : نعت سببی برای (الناس) مرفوع ،

ابدان : فاعل برای (المجتمعة) مرفوع ، هم : مضاف اليه ، محلا مجرور

❖ إذا رفع (النعت السببي) ظاهراً، مطابقه (المنعوت) في اثنين من خمسة: واحد من ألقاب

الإعراب، وواحد من التعريف والتكثير، وأما الخمسة الباقية-

وهي: التذكير، والتأنيث، والافراد، والتثنية. والجمع. فحكمه فيما حكم الفعل إذا رفع

ظاهراً (شرح ابن عقيل: ٢/ ١٩٤)

المختلفة: نعت سببي نون، مرفوع

أهواؤهم: فاعل برای (المختلفة) مرفوع، هم: مضاف إليه، محلاً مجرور.

كلامكم: مبتدا مرفوع، كم: مضاف إليه، محلاً مجرور

يروي: فعل مضارع مرفوع تقديرًا، فاعل أن ضمير مستتر (هو) كه به كلام برمی گردد،

الضم: مفعول به منصوب،

الصلاب: نعت برای (الضم) منصوب. جملة فعلية (يُوهي...) محلاً مرفوع خبر برای (

كلام)،

و: حرف عطف،

فعلكم: مبتدا مرفوع، كم: مضاف إليه، محلاً مجرور

يضع: فعل مضارع مرفوع فاعل أن ضمير مستتر (هو) كه به (فعل) بر می گردد

فيكم: جار و مجرور، متعلق به (يضع)،

الإعداد: مفعول به منصوب، جملة (يضع...) محلاً مرفوع، خبر برای (فعل)

• تقولون في المجالس: كَيْتَ وَكَيْتَ، فإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدِي حَيَاد!

تقولون: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: فاعل محلاً مرفوع،

في المجالس: جار و مجرور متعلق به (تقولون)،

كيت: مفعول به محلاً منصوب،

و: حرف عطف،

كيت: معطوف بر كيت، محلاً منصوب

❖ كيت وكيت: اسم مبهم يكتنى به عن القصة أو الخبر، ولا يستعمل إلا مكرراً أو معطوفاً

عليه، وهو لفظ مبني على الفتح أو الكسر، ويعرب على حسب موقعه في الجملة (معجم

الشوارد النحوية ٤٨٤)

ف: حرف عطف،

إذا: ظرف متضمن معنای شرط، غير جازم، مفعول فيه محلاً منصوب، متعلق به (قنتم)

❖ إذا: تكون ظرفاً للزمان المستقبل، مبنياً على السكون، متضمناً معنى الشرط، وهو خافض لشرطه ومتعلق بجوابه. ويختص بالدخول على الجملة الفعلية (شرح ابن عقيل: ٦١/٢، معجم الشوارد النحوية: ٧٥)

جاء: فعل ماضى، مبنى بر فتح

القتال: فاعل مرفوع جملة، (جاء القتال) محلاً مجرور مضاف إليه إذا،

قلتم: فعل ماضى مبنى برسكون، تم: فاعل محلاً مرفوع، جملة (قلتم) جواب شرط،

حيدى: فعل امر مبنى بر حذف نون، ي: فاعل محلاً مرفوع، ي، به (حرب) بر ميگرده، جملة (حيدى) محلاً منصوب مقول قول،

حيداد: اسم فعل امر مبنى بر كسر فاعل آن (أنت) كه به حرب بر مى گردد.

• مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاخَ قَلْبٌ مِنْ قَاسَاكُمْ، أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلِ، دِفَاعٌ ذِي الدِّينِ
المَطْوَل،

ما: نافية، غير عامل

عزت: فعل ماضى مبنى بر فتح

دعوة: فاعل و مرفوع،

من: اسم موصول مضاف إليه، محلاً مجرور

دعاكم: فعل ماضى فاعل مستتر (هو) كه به (من) بر مى گردد، كم: مفعول به، محلاً

منصوب، جملة (دعاكم) صلة موصول.

و: حرف عطف،

لا: حرف نفى زائد برأى تأكيد، ما،

استراخ: فعل ماضى مبنى بر فتح،

قلب: فاعل مرفوع،

من: اسم موصول مضاف إليه، محلاً مجرور

قاساكم: فعل ماضى مبنى بر فتح مقدر، فاعل آن (هو) مستتر، كم: مفعول به، محلاً منصوب،

جملة (قاساكم) صلة موصول.

أعاليل: خبر برأى مبتدأ محذوف، تقدير آن (أقوالكم)،

بأضاليل: جار و مجرور به فتحه، غير منصرف، متعلق به كانه، نعت برأى اعاليل،

دفاع: مفعول مطلق برأى فعل محذوف، (تدافعون)

ذی : مضاف الیه مجرور به یاد ،

الذین : مضاف الیه ، مجرور

المضون : نعت برای (ذی) ، مجرور

• لا يَمْنَعُ الضَّيْمُ الدَّلِيلَ! وَلَا يَذْرُكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ! أَيُّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ

بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟

لا: حرف نفی، غیر عامل ،

يمنع : فعل مضارع مرفوع ،

الضَّيْمُ : مفعول به مقدم، منصوب ،

الدَّلِيلُ : فاعل مؤخر مرفوع ،

و: حرف عطف ،

لا: حرف نفی، غیر عامل ،

يَذْرُكُ : فعل مضارع مجهول و مرفوع ،

الحق : نایب فاعل مرفوع ،

إلا : ادات حصر (لا والای)

بالجد : جار و مجرور متعلق به (لا يذرك) .

أى : اسم استفهام مفعول به مقدم، منصوب ،

دار : مضاف الیه مجرور ،

بعد : مفعول فيه منصوب متعلق به (كأنه) نعت برای (دار) ،

دارکم : مضاف الیه مجرور ، کم : مضاف الیه محلا مجرور ،

تمنعون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: ضمیر متصل، فاعل و محلا مرفوع .

و: حرف عطف ،

مع : مفعول فيه منصوب متعلق به (تقاتلون) ،

أى : مضاف الیه مجرور ،

إمام : مضاف الیه مجرور ،

بعدي : مفعول فيه منصوب تقديرا ، ی : مضاف الیه مجرور محلا ، ظرف متعلق به (يكون)

نعت برای (إمام) ،

تقاتلون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلا مرفوع .

• المَغْرُورُ وَاللَّهُ مَنْ غَرَّرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازِيكُمْ فَازَ _ وَاللَّهِ _ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقٍ نَاصِلٍ.

المغرور : مبتدا مرفوع ،

و الله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسام) ،

من : اسم موصول خبر محلا مرفوع ،

غررتمود : فعل ماضی مبنی بر سکون ، تم : ضمیر متصل در محل رفع فاعل ، و : اشباع ضمه

د : مفعول به محلا منصوب ، جمله (غررتمود) صله موصول.

و : حرف عطف ،

من : اسم شرط مبتدا محلا مرفوع

فاز : فعل ماضی مبنی بر فتح فاعل آن (هو) مستتر ،

بکم : جار و مجرور متعلق به (فاز) ،

فقد : فاء جواب شرط ، قد : حرف تحقیق ،

فاز : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل (هو) مستتر ،

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسام) ،

بالسهم : جار و مجرور متعلق به (فاز) ،

الأخيب : نعت برای (سهم) مجرور ، جمله شرط و جواب آن خبر برای (من) محلا

مرفوع .

و : حرف عطف ،

من : اسم شرط مبتدا محلا مرفوع ،

رمى : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر ، فاعل آن (هو) مستتر ،

بکم : جار و مجرور متعلق به (رمی) ،

فقد : فاء : حرف در جواب شرط ، قد : حرف تحقیق ،

رمى : فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر ، فاعل آن (هو) مستتر ،

بأفوق : جار و مجرور متعلق به (رمی) علامت جر فتحه ، بر وزن أفعل غیر منصرف است ،

ناصل : نعت برای (أفوق) مجرور ، جمله شرط و جواب آن خبر برای (من) محلا مرفوع.

• أَصْبَحْتُ وَاسْمٌ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ. مَا بَالُكُمْ؟ مَا

دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبِّكُمْ؟ الْقَوْمُ رَجَالٌ أَمْثَالُكُمْ،

أصبحت : فعل ماضى ناقص ، ت : اسم أن ، محلا مرفوع

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (اقسم) ،

لا : حرف نفى ،

أصدق : فعل مضارع مرفوع فاعل أن واجب الاستتار (انا) جمله فعلیه (لا أصدق) محلا

منصوب خبر (أصبحت) ،

قوتکم : مفعول به منصوب ، کم : مضاف الیه مجرور محلا .

و: حرف عطف ،

لا : حرف نفى .

اطمع : فعل مضارع مرفوع فاعل أن واجب الاستتار (انا) ،

في نصر : جار و مجرور متعلق به (اطمع) ، کم : مضاف الیه محلا مجرور ،

و: حرف عطف ،

لا: حرف نفى ،

أوعد : فعل مضارع مرفوع فاعل أن واجب الاستتار (انا) ،

العدو: مفعول به منصوب ،

بكم : جار و مجرور متعلق به (أوعد) .

ما : اسم استفهام خبر مقدم ، در محل رفع

بالکم : مبتدای مؤخر مرفوع ، کم : مضاف الیه ،

ما: اسم استفهام ، خبر مقدم ، در محل رفع

دواؤکم: مبتدای مؤخر مرفوع ، کم : مضاف الیه ،

ما: اسم استفهام خبر مقدم ، در محل رفع

طِبِّكُمْ: مبتدای مؤخر مرفوع ، کم : مضاف الیه ،

القوم : مبتدأ مرفوع ،

رجال : خبر مرفوع ،

امثال : نعت برای (رجال) مرفوع ، کم : مضاف الیه محلا مجرور .

• أَقُولُ بِغَيْرِ عِلْمٍ! وَغَفْلَةٍ مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ! وَطَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ!

أ : حرف استفهام ، غير عامل

قولا : مفعول مضق برای فعل محذوف، واجب الحذف ،

❖ **إن الفعل الناصب للمفعول المطلق يحذف وجوباً في خمسة مواضع، منها، في**

الطلب امرأ أو استفهاماً للتوبيخ (مبادئ العربية ج ٤ ص ١٣٠)

بغير: جار و مجرور متعلق به (كاننا) نعت برای (قولا) ،

علم : مضاف اليه مجرور ،

و: حرف عطف ،

غفلة : معطوف به (قولا) منصوب ،

من غير : جار و مجرور متعلق به (كاننه) نعت برای (غفلة) ،

ورع : مضاف اليه ،

و: حرف عطف ،

طمعا : معطوف به (غفلة) منصوب ،

في غير : جار و مجرور متعلق به محذوف نعت برای (طمعا) ،

حق : مضاف اليه مجرور .

ترجمه ی خطبه ۲۹

علل شکست کوفیان ای مردم کوفه! بدنهای شما در کنار هم، اما افکار و خواسته‌های شما پراکنده است، سخنان ادعایی شما، سنگهای سخت را می‌شکنند، ولی رفتار سست شما دشمنان را امیدوار می‌سازد، در خانه‌هایتان که نشستید، ادعاها و شعارهای تند سر می‌دهید، اما در روز نبرد، می‌گویید ای جنگ، از ما دور شو، و فرار می‌کنید. آن کس که از شما یاری خواهد، دلیل و خوار است، و قلب رهاکننده شما آسایش ندارد، بهانه‌های نابخردانه می‌آورید، چون بدهکاران خواهان مهلت، از من مهلت می‌طلبید و برای مبارزه سستی می‌کنید، بدانید که افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم و ستم را دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید، شما که از خانه خود دفاع نمی‌کنید چگونه از خانه دیگران دفاع می‌نمایید؟ و با کدام امام پس از من به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند فریب خورده آن کس که به گفتار شما مغرور شود، کسی که به امید شما به سوی پیروزی رود، با کندترین پیکان به میدان آمده است، و کسی که بخواهد دشمن شما را

با شما هدف قرار دهد، یا تیری شکسته، تیراندازی کرده است به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که گفتار شما را باور ندارد، و به یاری شما امیدوار نیستم، و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم. راستی شما را چه می‌شود؟ داروینتان چیست؟ و روش درمانتان کدام است؟ مردم شام نیز همانند شمایند؟ آیا سزاوارست شعار دهید و عمل نکنید؟ و فراموشکاری بدون پرهیزگاری داشته، به غیر خدا امیدوار باشید؟

ومن کلام له علیه السلام: 30

في معني قتل عثمان

وهو حکم له عثمان و علیه و عني الناس بما فعلوا و براءة له من دمه
 نو امرت به لکن قاتلا، او نپیت عنه لکن ناصرا، غیر آن من نصره لا یستطیع ان یقول: خذله
 من انا خیر منه، و من خذله لا یستطیع ان یقول: نصره من هو خیر منی. و انا جامع لکم امره، استأثر
 فإساءة الأثره، و جزعتم فاستأثر الجزع، والله حکم واقع في المستأثر و الجازع.

شرح المفردات: ۳۰

الناصر: المعین: یاور

خذله: لم ی نصره: او را یاری نکرد

استأثر: استبد، خصه لنفسه: استبداد و مخصوص کردن شیء به خود، استبداد و رزید

إساءة: فعل ما یکره: بد کرد

الأثره: تفضیل المرء نفسه علی غیره: خود خواهی

الجزع: عدم الصبر: بی تابی کردن، مصدر جزع-

المستأثر: المستبد: ترجیح دهنده و مقدم دارنده، خود رای، مستبد

الاعراب ۳۰

نو: حرف شرط غیر عامل، مبنی بر سکون

أَمْرَتْ : فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع، فاعل

به: جار و مجرور، متعلق به (أَمْرَتْ)

لَكُنْتُ : ل: در جواب شرط، لو، کنت: از افعال ناقصه، مبنی بر سکون، ت: اسم کان، مبنی بر ضم، در

محل رفع

قَاتِلًا : خبر کان منصوب

أَوْ : حرف عطف

تَهَيْتُ : فعل ماضی، مبنی بر سکون، ت: ضمیر متصل در محل رفع، فاعل، عطف بر (أَمْرَتْ)

عَنْهُ : جار و مجرور، متعلق به (تَهَيْتُ)

لَكُنْتُ : ل: در جواب شرط، لو، کنت: از افعال ناقصه، مبنی بر سکون، ت: اسم کان، مبنی بر ضم، در

محل رفع

نَاصِرًا : خبر کان منصوب

غَيْرٌ : مستثنی منصوب

أَنَّ : از حروف مشبیه بالفعل

مَنْ : اسم آن، مبنی بر سکون، در محل نصب

نَصْرَةً : فعل ماضی، مبنی بر فتح، ه: مفعول به در محل نصب، جمله ی (نصره) صله موصول

لَا : حرف نفی

يَسْتَطِيعُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله ی (يستطيع..) در محل رفع خبر آن

أَنَّ : حرف ناصبه ی فعل مضارع

يَقُولُ : فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله ی (أن يقول..) در محل نصب مفعول

به برای (يستطيع)

خَذَلَهُ : : فعل ماضی، مبنی بر فتح، ه: مفعول به در محل نصب، جمله ی (خذله...) در محل نصب

مقول قول

مَنْ : فاعل، در محل رفع

أَنَا : مبتدا مرفوع

خَيْرٌ : خبر مرفوع

مِنْهُ : جار و مجرور، متعلق به (خير) جمله ی (أنا خير) صله ی موصول

وَمَنْ : معطوف بر (مَنْ نصره) در محل رفع

خَذَلَهُ : فعل ماضی، مبنی بر فِتح، دُ: مفعول به در محل نصب، جمله ی (خَذَلَهُ) صله ی موصول

لَا : حرف نفی

يَسْتَضِيْعُ : فعل مضارع مرفوع

أَنْ : حرف ناصبه ی فعل مضارع

يَقُولُ : فعل مضارع منصوب، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) جمله ی (أَنْ يَقُولُ) در محل نصب

مفعول به برای (يَسْتَضِيْعُ)

نَصَرَ دُ : فعل ماضی، مبنی بر فِتح، دُ: مفعول به در محل نصب

مَنْ : فاعل در محل رفع

هُوَ : مبتدا مرفوع

خَيْرٌ : خبر مرفوع

مَنِيَّ : جار و مجرور، متعلق به (خیر)، جمله ی (هو خیر) صله ی موصول

وَأَنَا : واو حاليه، أنا: مبتدا، در محل رفع

جامعٌ : خبر مرفوع

لَكُمْ : جار و مجرور، متعلق به (جامع)

أمرؤةٌ : مفعول به برای (جامع)، دُ: مضاف اليه، در محل جر

استأثرَ : فعل ماضی، مبنی بر فِتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، جانز الاستثار

فَأَسَاءَ : ف: حرف عطف، أساء: فعل ماضی، مبنی بر فِتح، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

الأثرةُ : مفعول به منصوب

وَجَزَّ عَنَّمُ : و: حرف عطف، جز عتم: فعل ماضی، تم: در محل رفع فاعل

فَأَسَأْتُمْ : عطف بر (جز عتم)، فعل ماضی و فاعل

الجزاعُ : مفعول به منصوب

وَأَنبَى : واو حاليه، لله: جار و مجرور، خبر مقدم، در محل رفع

حُكْمٌ : مبتدای مؤخر مرفوع

وَأَقَعَ : نعت و مرفوع

في المُسْتَأْتِرِ : جار و مجرور، متعلق به (حکم)

وَالجَازِعِ : عطف بر (المستأثر) مجرور

ترجمه ی خطبه ۳۰

پاسخ به شایعت دشمن اگر به کشتن او (عثمان) فرمان داده بودم، قاتل بودم، و اگر از آن باز می‌داشتم از یاوران او به شمار می‌آمدم، با این همه، کسی که او را یاری کرد، نمی‌تواند بگوید، از کسانی که دست از یاریش برداشتند بهترم، و کسانی که دست از یاریش برداشتند نمی‌توانند بگویند. یاورانش از ما بهترند، من جریان عثمان را برایتان خلاصه می‌کنم، عثمان استبداد و خودکامگی پیشه کرد، و شما بی‌تابی کردید و از حد گذراندید، و خدا در خودکامگی و ستمکاری، و در بی‌تابی و تندروی، حکمی دارد که تحقق خواهد یافت

ومن کلام له علیه السلام: 31

لَمَّا أَنْفَذَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ إِلَى الزُّبَيْرِ يَسْتَفِينُهُ إِلَى طَاعَتِهِ قَبْلَ حَرْبِ الْجَمَلِ لِاتِّلْفَيْنِ طَلْحَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّاهُ تَجِدُهُ كَالنُّورِ عَاقِصًا قَرْنَهُ، يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ: هُوَ الدَّلُولُ، وَلَكِنَّ الْقَزُوبَ، فَإِنَّهُ أَلْيَنُ عَرِيكَةً، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ. قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ: وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ سَمِعَتْ مِنْهُ هَذِهِ الْكَلِمَةُ، أَعْنِي: فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ.

شرح المفردات: ۳۱

یستفینیه: من فاء بمعنی رجوع و یستفینیه یسترجمعه: از او می خواهد که بر گردد
عاقص: عقص - عقص الشعر: فتله و لواه و الأعص من التیوس ما التوی قرناه علی أذنیه من خلفه: یافنده ی مو: عاقصاً به معنی شاخ کشیدن و اشاره به تکبر است
الصعب: العسر، الدابة الجموح: دشوار، نافرمان، سرکش
الدلول: ضد الصعب، الدابة المنقادة المطیعة: فرمانبر، رام، مطیع
العریکه: الخلق، الطبیعة: طبیعت و خوی
أنکرتنی: جهلتنی و لم تعرفنی: مرا نا دیده گرفتی
عده: عن الأمر صرفه و شغله.

الاعراب ۳۱

• لِاتِّلْفَيْنِ طَلْحَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّاهُ تَجِدُهُ كَالنُّورِ عَاقِصًا قَرْنَهُ، يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ:
هُوَ الدَّلُولُ

لا: حرف نهی، جازم

تَقِينِ: فعل مضارع مبنی بر فِتح در محل جزء، فاعل ضمیر مستتر (أنت)

صَحَّة: مفعول به منصوب

فَبِتَكَ: فاء: سببیه، غیر عامل، اِنْ: از حروف مشبیهه بالفعل، ك: اسم اِنْ منصوب محلاً

اِنْ: حرف شرط جازم

تَنَقَّه: فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله، ه: مفعول به محلاً منصوب، فعل شرط

تَجِدُهُ: جواب شرط، فعل مضارع مجزوم، فاعل ضمیر مستتر (أنت)، ه: مفعول به اول محلاً منصوب

كَالْتَّوْر: جازم و مجرور متعلق به محذوف، حال برای (ه)

عَاقِصًا: مفعول به دوم، منصوب

قَرْنُهُ: مفعول به برای شبه فعل (عاقصًا)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

يَرْكَبُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (هو) که به ضلحه بر می گردد

الضَّعْبُ: مفعول به منصوب

وَ: حرف عطف

يَقُولُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمیر مستتر (هو)

هُوَ: مبتدا محلاً مرفوع، مرجع ضمیر (الثور)

الدُّوْلُ: خبر مرفوع

• وَلَكِنَّ الْقَازِئِيَّ، فَإِنَّهُ الْبَيْنُ عَرِيكَةَ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: عَرَفْتَنِي

بِالْحِجَازِ وَأَثَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ.

وَتَكِينِ: واو: حرف عطف، لکن: مخففه غیر عامل

انْقَ: فعل امر مبنی بر حذف حرف عله، فاعل اِنْ (أنت) مستتر

الزُّبَيْرِ: مفعول به منصوب

فَأِنَّهُ: فاء: حرف ابتداء، اِنْ: از حروف مشبیهه بالفعل ه: اسم اِنْ محلاً منصوب

أَنْتِ: خبر اِنْ مرفوع

عَرِيكَةَ: تمیز منصوب

قُلْ: فاء: حرف عطف، قُلْ: فعل امر مجزوم، فاعل اِنْ (أنت) مستتر

لَهُ: جازم و مجرور متعلق به (قُلْ)

يَقُولُ: فعل مضارع مرفوع،

لَكَ: جازر ومجرور متعلق به يَقُولُ

ابن: فاعل ومرفوع

خَالِكَ: مضاف اليه مجرور، ك: مضاف اليه محلاً مجرور

عَرَفْتَنِي: فعل وفاعل ومفعول

بِالْحِجَازِ: جار ومجرور متعلق به (عَرَفْتَنِي)

وَأَنْكَرْتَنِي: معطوف بر (عَرَفْتَنِي)

بِالْعِرَاقِ: جار ومجرور متعلق به (أَنْكَرْتَنِي)

فَمَا: حرف استيناف، ما: اسم استفهام، مبتدا، محلاً مرفوع

عَدَا: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو)، مفعول محذوف (ك) جمله ی (عدا

در محل رفع خیر

مِمَّا: جار ومجرور متعلق به بدا

بَدَا: فعل ماضی مبنی بر فتحه ی مقدر، فاعل ضمیر مستتر (هو)، جمله ی (بدا) صله ی موصول

ترجمه ی خطبه ۳۱

روانشناسی طلحه و زبیر با طلحه، دیدار مکن، زیرا در برخورد با طلحه، او را چون گاو وحشی

یابی که شاخش را تابیده و آماده نبرد است، سوار بر مرکب سرکش می‌شود و می‌گوید، رام است،

بلکه با زبیر! دیدار کن که نرمتر است، به او بگو، پسردایی تو می‌گوید. در حجاز مرا شناختی، و

در عراق مرا نمی‌شناسی؟! چه شد که از پیمان خود باز گشتی؟! (جمله کوتاه) (فما عدا مما بدا)

برای نخستین بار از امام علی (ع) شنیده شد و پیش از امام از کسی نقل نگردید)

الدرس التاسع

هدف کلی

دانستن اعراب خطبه های (۳۲، ۳۳، ۳۴)

هدفهای آموزشی

دانشجویان پس از مطالعه درس موارد زیر را بدانند:

- ۱- تجزیه و ترکیب تمام کلمات خطبه های فوق چیست؟
- ۲- مفرد اسمهای جمع مکسر و جمع اسمهای مفرد چیست؟
- ۳- حرکت عین الفعل، فعلهای ثلاثی مجرد درس چیست؟
- ۴- اعلال کلمات معتل چه گونه است؟
- ۵- اعراب تقدیری و اعراب محلی کلمات درس را مشخص کنید
- ۶- چه قن خیر بر مبتدا مقدم می شود؟
- ۷- مشخص کردن متعلقات جبار و مجرور
- ۸- دانستن معانی کلیه ی کلمات و اصطلاحات خطبه های فوق

ومن خطبة له عليه السلام: 32

وفيها يصف زمانه بالجور، ويقسم الناس فيه خمسة أصناف، ثم يزهد في الدنيا

معني جور الزمان

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي ذَهْرِ عَثْوٍ، وَزَمَنُ كَثُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِينًا، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عَثْوًا، لَا تَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تُحِلَّ بِنَا .

أصناف المسيئين

فَالنَّاسُ عَلَيَّ أَرْبَعَةٌ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْقِسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةَ نَفْسِهِ، وَكَلَالَةَ حَدِّهِ، وَنَضِيضُ وَقَرِهِ.

وَمِنْهُمْ الْمُصَلِّتُ لِسَيْفِهِ، وَالْمُعِينُ بِشَرِّهِ، وَالْمُجَلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ لِحَطَامِ يَنْتَهَزُهُ، أَوْ مِقْنَبِ يَفُودُهُ، أَوْ مِئْبَرٍ يَفْرَعُهُ. وَابْتَسَّ الْمُنْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوَضًا!

وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِيهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِيهِ، وَزَخَرَفَ مِنْ نَفْسِيهِ لِلْأَمَانَةِ، وَأَخَذَ سِيْرَ اللَّهِ ذُرِيْعَةً إِلَى الْمَغْصِيَةِ. وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنِ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولَةَ نَفْسِيهِ، وَأَنْقَطَاعُ سَبِيْبِيهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَيَّ حَالِيهِ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِيَّاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَّاحٍ وَلَا مَغْدِيٍّ. الرَّاعِبُونَ فِي اللَّهِ وَبَقِيَ رَجَالٌ عَضَّ أَنْبَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَأَقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفُ الْمَخْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيْدٍ نَادٍ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتٍ مَكْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَتُكْلَانٍ مُوجِعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمْ الثَّقِيَّةَ، وَشَمَلَتْهُمْ الدَّلَّةَ، فَهُمْ فِي بَحْرِ أَجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرْحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُؤُوا، وَقَهَرُوا حَتَّى دَلُّوا، وَقَتَلُوا حَتَّى قَلُّوا .

التزهد في الدنيا

فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا أَصْغَرَ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنْ خُتَالَةِ الْقَرِظِ، وَقَرَاضَةِ الْجَلْمِ، وَأَنْعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَنْعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْنَعَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

شرح المفردات: ٣٢

أصبحنا: دخلنا في الصبح، صرنا؛ وارد صبح شديد، شديد

الدهر: العصر، الزمان: روزگار، دوران

عنود: انجوج، الجائر عن الضريق، المخالف: لج باز، عدول کننده از راه، مخالف، صیغه ی
مبالغه از فعل عَنَدَ، بسیار مخالف

کنود: الكفور: ناسپاس، صیغه ی مبالغه از فعل كَنَدَ، بسیار ناسپاس

عتو: التمرد، عدم الانقیاد، العصیان، التكبر: نافرمانی کردن، سر پیچی کردن

انقارعة: الخطب الشديد، الداهية: گرفتاری شدید، فاجعه ی کوبنده، اسم فاعل از فعل قَرَعَ -

تحل بنا: تنزل بنا: بر ما فرود آید

المهانة: الحقارة، الذلة: خواری، حقارت، در اصل مَهْوَنَةٌ بوده، حرکت واو به هاء داده
شده، واو ماقبل مفتوح قلب به الف شده است

كلانة: كلٌّ - انسیف، ضعف، لم یقطع، يستعمل في كل ما يبطل المقصود منه: شمشیر کند
شد: کندی، نا کار آمد

الحدّ: حدّ السیف: تیزی شمشیر، لبه ی تیز شمشیر، از فعل حَدَّ، تیز کرد

النضیض: الماء القلیل، المطر القلیل: آب کم، باران کم، وهر چیز کم، فعیل از فعل نَضَّ -

وفر: الكثير، المال الكثير: زیاد، فراوان، ثروت زیاد، بر وزن فعل، از فعل وَقَرَ -، صفت
مشبیه، وفور، فراوانی

مُصَلَّت: اسم فاعل من اصلت السیف: کسی که شمشیرش را از غلاف کشیده ،
شمشیر را از غلاف کشید

المجلب: اسم فاعل من أجلب، الجامع: جمع کننده، آورنده

الخیل: اسم جمع، جمعه، خیول: اسب ها، مثل قوم واقوام

رجل: جمع راجل، الماشی علی رجليه: پیاده، مثل صاحب و صاحب

اشرط: هیأ، اشرط نفسه، أعدّها: خودش را آماده کرد

اوبق: وبق یبق، هنک، اوبق، أهلك: هلاک کرد

الخطام: ماتکسر من العشب اليابس، هنا، متاع الدنيا: اصل آن شکسته شدن چیز خشک
مثل برگ گیاه، مال دنیا

ينتهز: يغتنم، ينتهز الفرصة، يغتنمها: غنيمت دانستن و قبول کردن به سرعت ، به دست آوردن

منقب: المنقب من الخيل ما بين الثلاثين الى الاربعين: گروهی از اسبان را گویند که از سی تا چهل رأس باشد

يفرع: فرع الجبل: صعده: از کوه بالا رفت

طامن: خفض، أصله طامن على وزن فعل، قلل من قيمة..: کاهش داد، ارزش آن را پایین آورد

شمّر من ثوبه: قصره ، عاقد العزم: کوتاه کرد، بالا زدن لباس یا آستین ، اراده کار، مصمم شدن

زخرف: زين، حسن: زينت داد ، آراست

الذريعة: الوسيلة، السبب: وسیله ، از فعل ذرع-

الضؤولة: الحقارة: کوچک بودن ، حقیر بودن ، مصدر ضؤل -

المراح: المكان الذي تأوي إليه الماشية في الليل، الموضع الذي يروح القوم إليه : محل چهار پایان در شب، محل رفتن قوم در شبانگاه و بعد از ظهر

مغدى: مكان الغدو: محل رفتن در بامدا: منظور از این دو لفظ در کلام حضرت در تمام احوال

غضّ بصره : كفه عما لا يحل له: چشم از حرام پوشید

المرجع: محل الرجوع، المعاد: محل برگشت

أراق: صبّ: ریخت

المحشر: موضع الحشر: محل جمع شدن، از اسمهای روز قیامت، يوم الحشر است

الشرید: الطريد، المنبوذ: مطرود، رانده شده، فعیل به معنای مفعول است

نادّ: الهارب من الجماعة إلى الوحدة: اسم فاعل است از ندد و آن کسی است که از مردم بر کنار شود، گریزان ، فراری

المقموع: المقيور، المغلوب، الذليل: شكست خوردده، خوار، ذلیل
 المكعوم: الساكت، الهادي، الممنوع من الكلام، من كعم البعير، إذا شدّ فاه لنلا يعرض أو
 يأكل: سكت آرام، زبان بسته، بستن دهان شتر تا چیزی نخورد
 الثكلان: الثكل، فقدان المرأة ولدها: زنی که فرزندش را از دست داده: ثاكل و ثكلان اسم
 فاعل اند به معنی گریان و محزون
 اخملتكم: اسقطتهم: آن ها را مخفی کرد
 الأجاج: الملوحة، الماء الأجاج، المالح المر: شوری، آب شوری که به تلخی بزند
 ضامزة: الساكتة، ضمز الرجل ضمزا: سکت ولم يتكلم: ضمز: سکوت
 القرحة: المجروحة: زخمی شده
 الحثالة: ما يسقط منقشر الشعير والأرز وكل ذي قشر، الردئ من كل شيء: در اصل
 پوستی است که از دانه جو و برنج و... به وقت پاک کردن می افتد، به هر چیز بی
 ارزشی حثاله گویند
 قرظ: القرظ: ورق السلم يُدبغ به: برگ درخت سلم که به آن دباغی می کنند
 الجلم: المقراض الذي يجزّ به أوبار الإبل: قیچی که با آن پشم شتر چیده می شود
 اشغف: شغف: غلاف قلب و علاقه شدید: شيفته تر
 أشعف: احرق الحب قلبه: عشق دل او را سوزاند

الاعراب ۳۲

- أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كَلُودٍ، يُعَذُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِينًا، وَيَزْدَادُ
 الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا .
 أَيُّهَا: أي: مناداء، نکره ی مقصوده، مبنی بر ضم، ها: حرف تنبيه
 النَّاسُ: عطف بيان برای (أی) مرفوع
 إِنَّا: إن: از حروف مشبیهه بالفعل، نا: اسم إن در محل نصب
 قَدْ: حرف تحقيق، غير عامل

بَشْرَهُ : بَاء: حرف جر زائد، جار و مجرور متعلق به (المعلن)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور
وَالْمُجَلِّبُ : عطف بر (المعلن) مرفوع

بِخَيْلِهِ : بَاء: حرف جر زائد، جار و مجرور متعلق به (المجلب)، ه: مضاف الیه محلاً مجرور
وَرَجَلِهِ : معطوف بر (خیله) مجرور، ه: مضاف الیه محلاً مجرور
قَدْ : حرف تحقیق

أَشْرَطَ : فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)، جازز الاستتار
نَفْسَهُ : مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

وَأَوْبَقَ : عطف بر (أشراط)، فعل ماضی، مبنی بر فتح، فاعل ضمیر مستتر (هو)
دِينَهُ : مفعول به منصوب، ه: مضاف الیه محلاً مجرور

لِحُطَامٍ : جار و مجرور متعلق به (أوبق)

يَنْتَهِزُهُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول
به، جمله ی (ینتهزه) در محل جر صفت برای (حطام)

أَوْ : حرف عطف

مِقْنَبٍ : عطف بر (حطام) مجرور

يَقْوَدُهُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، ه: ضمیر متصل در محل نصب مفعول
به، جمله ی (يقوده) در محل جر صفت برای (مقنب)

أَوْ : حرف عطف

مَنْبِرٍ : عطف بر (مقنب) مجرور

يَقْرَعُهُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)، ه: ضمیر متصل در محل نصب
مفعول به، جمله ی (یقرعه) در محل جر صفت برای (منبر)

• وَلِبَنَسٍ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضًا!

وَلِبَنَسٍ : واو: استنفاذیه، ل: حرف ابتداء، حرف تأکید، بنس: از افعال ذم

الْمَتْجَرُ : فاعل مرفوع

أَنْ : حرف ناصبه ی فعل مضارع

تَرَى : فعل مضارع منصوب تقدیراً، فاعل آن (أنت) مستتر، واجب الاستتار

الدُّنْيَا : مفعول به اول منصوب تقدیراً

يُنْفِك : جار ومجرور متعلق به (تري)، ك: مضاف اليه محلاً مجرور، يا متعلق به محذوف، نعت
برای ثَمَّ

ثَمَّ : مفعول به دوم منصوب، جمله ی (أَنْ تَرَى ...) موزون به مصدر، مخصوص به ذم، خبر برای
مبتدای محذوف (هو)، (بئس المتجر هو رؤيتك)

❖ وَيَذْكَرُ الْمَخْصُوصُ بَعْدَ مَبْتَدَا أَوْ خَبْرٍ اسْمٍ لَيْسَ يَبْدُو أَبَدًا

المخصوص خبر مبتدأ محذوف وجوباً (شرح ابن عقيل: ۱۶۶/۲)

وَمِمَّا : واو: حرف عطف، مما: من: حرف جر، ما: اسم موصول، جار ومجرور متعلق به (تري)

لَكَ : جار ومجرور متعلق به محذوف، صله ی موصول

عَنْ : ظرف منصوب

إِلَيْهِ : مضاف اليه مجرور

عَوَاضًا : مفعول به منصوب برای (تري)

• وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا

وَمِنْهُمْ : واو: حرف عطف، عطف بر منهم، جار ومجرور متعلق محذوف خبر مقدم

مَنْ : مبتدای مؤخر، محلاً مرفوع

يَطْلُبُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمير مستتر (هو)

الدُّنْيَا : مفعول به منصوب تقديراً

بِعَمَلِ : جار ومجرور متعلق به (يطلب)

الْآخِرَةَ : مضاف اليه مجرور، جمله ی (يطلب..) صله ی موصول

وَلَا : واو: حرف عطف، لا: حرف نفی

يَطْلُبُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمير مستتر (هو)

الْآخِرَةَ : مفعول به منصوب

بِعَمَلِ : جار ومجرور متعلق به (يطلب)

الدُّنْيَا : مضاف اليه تقديراً مجرور

• ، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِيهِ، وَقَارَبَ مِنْ حَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخَّرَفَ مِنْ نَفْسِيهِ لِلْأَمَانَةِ،

وَأَتَّخَذَ سَبْرًا لِلَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ.

قَدْ : حرف تحقيق

طَامَنَ : فعل ماضى مبنى بر فتح،، فاعل ضمير مستتر (هو)

مِنْ شَخْصِيهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (ضامن)، ه: ضمير متصل در محل جر مضاف اليه
وَقَارِبَ : معطوف بر (ضامن)، فعل ماضى مبني بر فتح، فاعل ضمير مستتر (هو)
مِنْ خُصْمِهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (قارب)، ه: ضمير متصل در محل جر مضاف اليه
وَشَمَّرَ : معطوف بر (قارب)، فعل ماضى مبني بر فتح، فاعل ضمير مستتر (هو)
مِنْ ثَوْبِهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (شمر)

وَزَخْرَفَ : معطوف بر (شمر)، فعل ماضى مبني بر فتح، فاعل ضمير مستتر (هو)
مِنْ نَفْسِهِ : جارٌ ومجرور متعلق به (زخرف)، ه: ضمير متصل در محل جر مضاف اليه
لِلْأَمَانَةِ : جارٌ ومجرور متعلق به (زخرف)

وَأَخَذَ : معطوف بر (زخرف) فعل ماضى مبني بر فتح، فاعل ضمير مستتر (هو)
سِثْرًا : مفعول به اول منصوب

الله : مضاف اليه مجرور

ذُرَيْعَةً : مفعول به دوم منصوب

إِلَى الْمَغْصِيَّةِ : جارٌ ومجرور متعلق به (ذريعة)

• وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلْبِ الْمَلِكِ ضُؤُولَةَ نَفْسِهِ، وَأَنْقَطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصْرَتُهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ،

فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَتَاعَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِيَّاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَّاحٍ وَلَا مَغْدَى.

وَمِنْهُمْ : جارٌ ومجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم

مَنْ : مبتدأ مؤخر، محلاً مرفوع

أَبْعَدَهُ : فعل ماضى مبني بر فتح، ه: مفعول به محلاً منصوب، جمله ي (أبعده...) صلة ي موصول

عَنْ طَلْبِ : جارٌ ومجرور متعلق به (أبعده)

الْمَلِكِ : مضاف اليه مجرور

ضُؤُولَةَ : فاعل ومرفوع

نَفْسِهِ : مضاف اليه مجرور، ه: مضاف اليه محلاً مجرور

وَأَنْقَطَاعُ : معطوف بر (ضؤولة) مرفوع

سَبَبِهِ : مضاف اليه مجرور، ه: مضاف اليه محلاً مجرور

فَقَصْرَتُهُ : ف: حرف عطف، قصرته: فعل ماضى، مبني بر فتح، معطوف بر (أبعده)، ه: مفعول به محلاً

منصوب

الْحَالُ : فاعل ومرفوع

عَنِي حَالِيهِ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (قَصْرَتَهُ) ، هـ : مُضَافٌ إِلَيْهِ مَحَلًّا مَجْرُورٌ

فَتَحَلَّى : فِعْلٌ مَاضِيٌّ مَبْنِيٌّ بِرَفْعٍ تَقْدِيرًا ، فَاعِلٌ ضَمِيرٌ مُسْتَنْتَرٌ (هُوَ)

بِاسْمٍ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (تَحَلَّى)

الْفَنَاحِيَّةُ : مُضَافٌ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ

وَتَرْتِيْنُ : مَعْضُوفٌ بِرَفْعٍ (تَحَلَّى) فِعْلٌ مَاضِيٌّ مَبْنِيٌّ بِرَفْعٍ ، فَاعِلٌ ضَمِيرٌ مُسْتَنْتَرٌ (هُوَ)

بِلَبَّاسٍ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (تَرْتِيْنُ)

أَهْلٌ : مُضَافٌ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ

الزَّهَادَةِ : مُضَافٌ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ

وَلَيْسَ : وَاوٍ : حَالِيهِ ، لَيْسَ : إِزْ أفعال ناقصه ، ماضى ، مبنى بر فتح ، اسم أن ضمير مستتر (هو)

مِنْ ذَلِكَ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ (مَرَّاحٌ)

فِي مَرَّاحٍ : جَارٌ وَمَجْرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِهِ ، مَحذُوفٌ خَيْرٌ لَيْسَ ، فِي مَحَلِّ نَصْبٍ

وَلَا : وَاوٍ : حَرْفٌ عَظْفٌ ، لَا : حَرْفٌ نَفْيٌ ، لِإِثْبَاتِ تَأَكِيدِ

مَعْدِيٍّ : مَعْضُوفٌ بِرَفْعٍ (مَرَّاحٌ) مَجْرُورٌ تَقْدِيرًا

• وَبَقِيَ رَجَالٌ غَضُّ أَبْصَارِهِمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ ، وَأَرَأَقَ ذُمُوعُهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدِ

نَادٍ ، وَخَائِفِ مَقْمُوعٍ ، وَسَاكِبِ مَكْغُومٍ ، وَدَاعِ مُخْلِصٍ ، وَتُكْلَانِ مُوجِعِ

وَبَقِيَ : وَاوٍ : حَرْفٌ عَظْفٌ ، بَقِيَ : فِعْلٌ مَاضِيٌّ مَبْنِيٌّ بِرَفْعٍ

رَجَالٌ : فَاعِلٌ وَمَرْفُوعٌ

غَضُّ : فِعْلٌ مَاضِيٌّ مَبْنِيٌّ بِرَفْعٍ

أَبْصَارُهُمْ : مَفْعُولٌ بِهِ مَنْصُوبٌ ، هُمْ : مُضَافٌ إِلَيْهِ مَحَلًّا مَجْرُورٌ

ذِكْرُ : فَاعِلٌ وَمَرْفُوعٌ

الْمَرْجِعِ : مُضَافٌ إِلَيْهِ وَمَجْرُورٌ

وَأَرَأَقَ : وَاوٍ : حَرْفٌ عَظْفٌ ، أَرَأَقَ : فِعْلٌ مَاضِيٌّ مَبْنِيٌّ بِرَفْعٍ ، مَعْضُوفٌ بِرَفْعٍ (غَضُّ)

ذُمُوعُهُمْ : مَفْعُولٌ بِهِ مَنْصُوبٌ ، هُمْ : مُضَافٌ إِلَيْهِ مَحَلًّا مَجْرُورٌ

خَوْفٌ : فَاعِلٌ وَمَرْفُوعٌ

الْمَحْشَرِ : مُضَافٌ إِلَيْهِ وَمَجْرُورٌ

فَهُمْ : فِ : حَرْفٌ اسْتِنَافٍ ، هُمْ : مُبْتَدَأٌ مَحَلًّا مَرْفُوعٌ

بَيْنَ : ضَرْفٌ مَنْصُوبٌ ، فِي مَحَلِّ رَفْعِ خَيْرِ

شَرِيدٌ : مضاف اليه مجرور
 نَادٌ : نعت برای (شريد) مجرور تقديرأ
 وَخَائِفٌ : معطوف بر (شريد) مجرور
 مَقْمُوعٌ : نعت برای (خائف) مجرور
 وَسَاكِتٌ : معطوف بر (خائف) مجرور
 مَكْغُومٌ : نعت برای (ساكت) مجرور
 وَدَاعٌ : معطوف بر (ساكت) مجرور تقديرأ
 مُخْلِصٌ : نعت برای (داع) مجرور
 وَتَكْلَانٌ : معطوف بر (مخلص) مجرور به فتحه، چون غير منصرف است
 مُوجَعٌ : نعت مجرور برای (تكلان)

• ، قَدْ أَخْمَلْتَهُمُ التَّقِيَّةَ، وَشَمِلْتَهُمُ الدُّلَّةَ، فَهُمُ فِي بَحْرِ أَجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرْحَةٌ،
 قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا، وَفَهَرُوا حَتَّى نَلُّوا، وَقَتَلُوا حَتَّى قَلُّوا .

قَدْ : حرف تحقيق

أَخْمَلْتَهُمْ : فعل ماضى، مبنى بر فتح، هم: مفعول به محلاً منصوب

التَّقِيَّةَ : فاعل و مرفوع

وَشَمِلْتَهُمْ : فعل ماضى، مبنى بر فتح، هم: مفعول به محلاً منصوب

الدُّلَّةَ : فاعل و مرفوع

فَهُمْ : ف: حرف عطف، هم: مبتدا محلاً مرفوع

فِي بَحْرِ : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر

أَجَاجٍ : نعت برای (بحر) مجرور

أَفْوَاهُهُمْ : مبتدا مرفوع ، هم: مضاف اليه محلاً مجرور

ضَامِرَةٌ : خبر مرفوع

وَقُلُوبُهُمْ : معطوف بر (افواههم) مبتدا مرفوع، هم: مضاف اليه محلاً مجرور

قَرْحَةٌ : خبر مرفوع

قَدْ : حرف تحقيق

وَعَظُوا : فعل ماضى، مبنى بر ضم، و: ضمير متصل در محل رفع فاعل

حَتَّى : حرف ابتدا، غير عامل

مُتُوا: فعل ماضی، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع فاعل
وَقُتِرُوا: معضوف بر (وَعْظُوا) فعل ماضی مجهول، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع
نائب فاعل

حَتَّى: حرف ابتدا

ذُتُوا: فعل ماضی، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع فاعل
وَقُتِلُوا: فعل ماضی مجهول، مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع نائب فاعل
حَتَّى: حرف ابتدا

قُلُوا: فعل ماضی مبنی بر ضم، و: ضمیر متصل در محل رفع فاعل

• فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا أَصْغَرَ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنْ حُثَالَةِ الْقِرَاطِ، وَقَرَأَصَةَ الْجَلْمِ، وَأَتَعَّظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ
قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَأَرْفُضُوهَا دُمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

فَلْتَكُنْ: ف: حرف ابتدا، ل: حرف جازم فعل مضارع، لام امر، تكن: فعل مضارع مجزوم

الدُّنْيَا: اسم (تكن) تقدیراً مرفوع

أَصْغَرَ: خبر (تكن) منصوب

فِي أَعْيُنِكُمْ: جار و مجرور متعلق به أصغر

مِنْ حُثَالَةٍ: جار و مجرور متعلق به أصغر

الْقِرَاطِ: مضاف الیه مجرور

وَقَرَأَصَةَ: معطوف بر (حُثَالَةٍ) مجرور

الْجَلْمِ: مضاف الیه مجرور

وَأَتَعَّظُوا: واو: حرف عطف، اتعظوا: فعل امر، مبنی بر حذف نون

بِمَنْ: جار و مجرور متعلق به (اتعظوا)

كَانَ: فعل ماضی ناقص، اسم آن ضمیر مستتر (هو)

قَبْلَكُمْ: خبر كان، كم: مضاف الیه محلاً مجرور، جملة ی (كان قبلكم) صلة ی موصول

قَبْلَ: ظرف منصوب، مفعول فيه

أَنْ: ناصبه ی فعل مضارع

يَتَّعِظُ: فعل مضارع منصوب، مصدر مزول، مضاف الیه برای (قبل)

بِكُمْ: جار و مجرور متعلق به (يتعظ)

مَنْ: فاعل محلاً مرفوع

بَعْدَكُمْ: خبر برای مبتدای محذوف (کانن)

وَأَرْفُضُوهَا: معطوف بر (اتعضوا)، ها: مفعول به محلا منصوب

ذميمة: حال منصوب، صاحب حال (ها)

فَاتَّهَا: فاء: سببیه، ان: از حروف مشبیه بالفعل، ها: اسم ان

قَدْ: حرف تحقیق

رَفَضَتْ: فعل ماضی، فاعل آن (هی) که به دنیا بر می گردد

مَنْ: مفعول به، در محل نصب

كَانَ: از افعال ناقصه، اسم آن ضمیر مستتر (هو)

أَشْغَفَ: خبر کان منصوب

بِهَا: جار و مجرور متعلق به (أشغف)

مِنْكُمْ: جار و مجرور متعلق به (أشغف)

ترجمه ی خطبه ۳۲

ای مردم، در روزگاری کینه‌توز، و پر از ناسپاسی و کفران نعمتها، صبح کرده‌ایم، که نیکوکار، بدکار به شمار می‌آید، و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می‌افزاید، نه از آنچه می‌دانیم بهره می‌گیریم، و نه از آنچه نمی‌دانیم، می‌پرسیم، و نه از هیچ حادثه مهمی تا به ما فرود نیاید، می‌ترسیم. اقسام مردم (روانشناسی اجتماعی مسلمین، پس از پیامبر (ص)) در این روزگاران، مردم چهار گروهند، گروهی اگر دست به فساد نمی‌زنند، برای این است که، روحشان ناتوان، و شمشیرشان کند، و امکانات مالی، در اختیار ندارند، گروه دیگر، آنان که شمشیر کشیده، و شر و فسادشان را آشکار کرده‌اند. لشگرهای پیاده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده کشتار دیگرانند، دین را برای به دست آوردن مال دنیا تباه کردند که یا رئیس و فرمانده گروهی شوند، یا به منبری فرا رفته، خطبه بخوانند، چه بد تجارتي، که دنیا را بهای جان خود بدانی، و با آنچه که در نزد خداست معاوضه نمایی. گروهی دیگر، با اعمال آخرت، دنیا می‌طلبند، و با اعمال دنیا در پی کسب مقامهای معنوی آخرت نیستند، خود را کوچک و متواضع جلوه می‌دهند، گامها را ریاکارانه کوتاه برمی‌دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مومنان واقعی می‌آریند، و پوششی الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیاطلبی خود قرار می‌دهند. و برخی دیگر، با پستی و ذلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده‌اند، که خود را به زیور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشیده‌اند. اینان هرگز، در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان

راستین نبوده‌اند. وصف پاکان در جامعه مسخ شده در این میان گروه اندکی باقی مانده‌اند که یاد قیامت، چشمپایشان را بر همه چیز فرو بسته، و ترس رستاخیز، اشکهایشان را جاری ساخته است، برخی از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگی می‌کنند، و برخی دیگر ترسناک و سرکوب شده یا تب فرو بسته و سکوت اختیار کرده‌اند، بعضی مخلصانه همچنان مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، و بعضی دیگر گریان و دردناکند که تقیه و خویشترداری، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتوانی وجودشان را فرا گرفته گویا در دریای نمک فرو رفته‌اند، دهنپایشان بسته، و قلبهایشان مجروح است، آنقدر نصیحت کردند که خسته شدند، از بس سرکوب شدند، ناتوانند و چندان که کشته دادند، انگشت شمارند. روش برخورد با دنیا ای مردم باید دنیای حرام در چشمانتان از پر کاه خشکیده، و تفلله‌های قیچی شده دامداران، بی‌ارزتر باشد، از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آنکه آیندگان از شما پند گیرند، این دنیای فاسد نکوهش شده را رها کنید، زیرا مشتاقان شیفته‌تر از شما را رها کرد. (برخی از افراد ناآگاه این خطبه را به معاویه نسبت دادند و در صورتی که بی‌تردید از سخنان امیرالمومنین (ع) است طلا کجا، خاک کجا؟ آب گوارا و شیرین کجا، آب شور کجا؟ دلیل ما سخن جاهل است که در ادبیات عرب مهارت تمام داشت و با آگاهی سخن می‌گفت او می‌گوید این خطبه به سخنان امام علی (ع) و روش مردم‌شناسی او نزدیک است تنها علی است که مردم در حالات گوناگون می‌شناسد و معرفی می‌کند تاکنون در کجا دیده‌اید که معاویه در یکی از سخنانش راه زهد و تقوا پیشه کند و راه رسم بندگان خدا را انتخاب نماید؟

ومن خطبة له عليه السلام: 33

عند خروجه لقتال أهل البصرة، وفيها حكمة مبعث الرسل، ثم يذكر فضله ويذم الخارجين قال عبدالله بن عباس رضي الله عنه: دخلت علي أمير المؤمنين عليه السلام بذي قار وهو يخصف نعله فقلت: لا قيمة لها! قال: والله لهي أحب إلي من إمرتك، إلا أن أقيم حقاً، أو ادفع باطلاً، ثم خرج عليه السلام فخطب الناس فقال:

حكمة بعثة النبي

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجِيَهُمْ، فَاسْتَقَامَتُ قَنَاتُهُمْ، وَأَطْمَأَنَّتْ صِفَاتُهُمْ.

فضل علي

أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَدَافِيرِهَا، مَا عَجَزْتُ، وَلَا جَبَّيْتُ، وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا، فَلَا تَقْبَنُ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ.

توبيخ الخارجين

عليه مالي وإفريش! والله لقد قاتلهم كافرين، ولا قاتلهم مقنونين، وإني لصاحبهم بالأمس، كما أنا صاحبهم اليوم! والله ما تنقم منا قرينش إلا أن الله اختارنا عليهم، فادخلناهم في حيزنا، فكانوا كما قال الأول:

أَدْمَتُ لِعُمْرِي شُرْبِيكَ الْمَخْضَ صَابِحًا وَ أَكَلْتُكَ بِالزَّبِيدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا وَ نَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ تُكُنْ عَلِيًّا، وَحَطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدُ وَ السُّمْرَا

شرح المفردات: ٣٣

ذي قار: موضع قريب من البصرة، سمي به لأنه فيه بئر، ماؤها يشبه القار في السواد: جاني است

نزديك بصره، در آن جا چاهی است که آبش چون قیر سیاه است

خصف- النعل: خرزها بالمخصف: با سوزن کفش را وصله زد

ساق - الماشية: حثها على السير من خلف: از پشت چهارپایان را به جلو راند،

بواهم: اسکنهم، أعطاهم مكاناً: آن ها را سکونت داد، به آن ها جایگاه داد

المنجاة: جمعها مناج، البياض على النجاة: موجب نجات، در اصل منجوة بر وزن مفعلة بوده که واو مقبل مفتوح قلب به الف شده است.

القنطرة: الرمح، عمود الظير المنتظم للفقر: نیزه، ستون فقرات، در اصل قنوة بوده که واو قلب به الف شده است.

الصفاء: الحجر الصند، الصخرة الملساء: سنگ سخت، سنگ صاف، در اصل صفوة بوده که واو قلب به الف شده است.

الساقية: جمع سائق، مؤخر الجيش: انتهای لشکر که سربازان را بسوی جلو می رانند، در اصل سوقة بر وزن فعله مانند طالب طلبه بوده که واو قلب به الف شده است.

حذافير: جمع حذفار، حذفور، أسرها، كاملها: سرتاسر، تمام، كل.

أنتب: من نقب الحائط: ثقبه، خرقة: دیوار را سوراخ کرد، شکافت.

مفتونين: ضالين، منحرفين عن الحق: گمراه، دور از حق، از فعل فتن -.

نقم الشئ: انکره و عابه و کرهه أشد انکراهية: انکار کرد، رد کرد، محکوم کرد، شدیداً متنفر شد.

الحيز: النجم، المكان، في حيز فلان، أي في جمعه ومكانه: جماعت، مکان، سمت و سو، در اصل حيز بر وزن فيعل مانند سيد بوده، واو قلب به ياء شده و ياء در ياء ادغام شده است.

المحض من اللبن: اللبن الخالص الذي لم يخالطه غيره: شیر خالصی که هیچ چیزی به آن مخلوط نشده باشد.

الصايح: اسم فاعل من صبح - الذي جاء صباحا: کسی که صبح زود وارد شده است.

المقشرة: اسم مفعول من قشر: ما كشط لحاه او جلد او قشره: آن چه که پوستش کنده شده: پوست کنده.

النجر: الامر العظيم: کار بزرگ، مسأله ی مهم،

حطنا: من حاط الشئ، حفظه: از آن حفاظت و نگهداری کرد، احاطه کرد.

الجرد: جمع أجرد، و جرداء، الخيل القصيرة الشعر: اسب های کوتاه مو، اسب های اصیل

السمر: جمع أسمر، و سمراء، الرمح، بين السواد و البياض: نیزه ها، گندم گون

الإعراب: ۳۳

• إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَنِيسَ أَحَدًا مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي

نُبُوَّةَ

بِئْسَ : از حروف مشبیهه بالفعل ،

اَسْمٌ : اسم بِن منصوب ،

بِعَثٌ : فعل ماضی مبنی بر فِتْح و فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ، جمله (بعث) خبر (بِن) محلاً مرفوع

محمداً : مفعول به منصوب

صلی : فعل ماضی مبنی بر فِتْح و مقدر ،

الله : فاعل و مرفوع ،

عَیْهِ : جار و مجرور متعلق به (صلی) ،

و : حرف عطف ،

أَلَهُ : معطوف بر ضمیر (هـ) در عَیْهِ ، مجرور ، هـ : ضمیر مضاف الیه محلاً مجرور .

و : حائیه ، غیر عامل

لیس : فعل ماضی ناقص ، مبنی بر فِتْح

احد : اسم لیس مرفوع ،

من العرب : جار و مجرور متعلق به محذوف صفت برای (احد) ،

یقرأ : فعل مضارع مرفوع ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو)

کتاباً : مفعول به منصوب ، جمله (یقرأ) خبر لیس محلاً منصوب

و : حرف عطف ،

لا : حرف نفی ، زانده برای تأکید

یدعی : فعل مضارع مرفوع به ضمه ی مقدر ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،

نبوة : مفعول به منصوب ، جمله ی (یدعی نبوة) محلاً منصوب معطوف بر جمله (یقرأ) .

• ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَنَّتَهُمْ ، وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجِئَهُمْ ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ ، وَأَطْمَأْنَنْتَ صِبْغَاتُهُمْ .

فاء : حرف عطف ،

ساق : فعل ماضی مبنی بر فِتْح ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،

الناس : مفعول به منصوب ،

حتى : حرف انتهاء ،

بوا : فعل ماضی مبنی بر فِتْح ، فاعل آن ضمیر مستتر (هو) ،

هم : مفعول به اول محلا منصوب ،

محلّة : مفعول به دوم منصوب ،

هم : مضاف اليه محلا مجرور ،

و: حرف عطف ،

بلغ : فعل ماضى مبنى برفتح، فاعل آن ضمير مستتر (هو) ،

هم : مفعول به اول محلا منصوب ،

منجاة : مفعول به دوم منصوب، هم : مضاف اليه محلا مجرور.

فاء : حرف عطف ،

استقامت: فعل ماضى مبنى بر فتح ،

قناة : فاعل مرفوع ، هم : مضاف اليه محلا مجرور،

و: حرف عطف ،

اطمأنت : فعل ماضى مبنى بر فتح ،

صفة : فاعل مرفوع ، هم : مضاف اليه محلا مجرور .

• **أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَدِّ أَفِيرِهَا، مَا عَجَزْتُ، وَلَا جَبَّيْتُ، وَإِنَّ**

مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا، فَلَا تُقْبِنَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ.

أما : حرف تنبيه ، غير عامل

و: حرف جر ، الله : مجرور ، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم)

إن : از حروف مشببه بالفعل مخفف ، غير عامل ،

❖ **وَ خَفَقَتْ إِنْ فَقَلَ الْعَمَلُ وَ تَلَزَمُ اللَّامُ إِذَا مَا تُهْمَلُ**

إذا أهملت لزمها اللام فارقة بينها وبين إن النافية (شرح ابن عقيل: ٣٧٧/١)

كنت : فعل ماضى ناقص ، ت : اسم كان محلا مرفوع ،

ل : حرف ابتداء ، فارقه بين إن مخففه وإن نافية شبيهه به ليس

في : حرف جر ، ساقّة : اسم مجرور ، جار و مجرور متعلق به محذوف خبر (كان) ،

ها : مضاف اليه محلا مجرور .

حتى : حرف انتهاء ،

تولت : فعل ماضى مبنى بر فتح ، فاعل آن (هي) مستتر ،

بِحذفها: جار و مجرور متعلق به (توت) ، ها : مضاف الیه محلاً مجرور ،

ما : حرف نفی ،

عجزت : فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل محلاً مرفوع ،

و: حرف عطف ، لا : حرف نفی زائده برای تأکید (ما) ،

جینت: فعل ماضی مبنی بر سکون، ت: فاعل محلاً مرفوع

واو: حرف عطف ،

ان: از حروف مشبیه بالفعل ،

مسیر : اسم (ان) منصوب تقدیراً ، ی : مضاف الیه محلاً مجرور ،

هذا: اسم اشاره صفت برای (مسیری) محلاً منصوب ،

لمثل : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر (ان) ،

ها : مضاف الیه محلاً مجرور .

و: حرف عطف ،

ل: لام طلب ، امر ،

أنقبن : فعل مضارع مؤکد به نون تأکید مبنی بر فتح، فاعل آن (انا) مستتر ، واجب الاستتار ،

❖ تلحق نونا التوكيد فعل المضارع المستقبل الدال على طلب (شرح ابن عقيل: ۳۰۹/۲)

الباطل : مفعول به منصوب ،

حتى : حرف ناصبه به ان مقدره ،

يخرج : فعل مضارع منصوب ،

الحق : فاعل مرفوع ،

من جنب : جار و مجرور ، ه: مضاف الیه محلاً مجرور .

• مَالِي وَلِقْرِيشِ! وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَلَا قَاتِلَتْهُمْ مَقْتُونِينَ، وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ

بِالْأَمْسِ، كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ الْيَوْمَ!

ما : اسم استفهام مبتدا، محلاً مرفوع ،

لی : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر

و: حرف عطف ، ل: حرف جر ،

قريش : اسم مجرور به لام، معطوف به ضمير (ی) .

واحد : جار و مجرور متعلق به محذوف (أقسم) .

ل : تأكيد ، قد : حرف تحقيق ،

قاتلتهم : فعل ماضى مبنى بر سكون ، ت : فاعل محلا مرفوع ، هم : مفعول به محلا منصوب .

كافرين : حال از مفعول قاتلتهم ، منصوب به ياء ،

و : حرف عطف ،

ل : تأكيد ،

اقاتلتهم : فعل مضارع مؤكّد به نون تأكيد مبنى بر فتح فاعل آن (انا) مستتر واجب الاستتار

هم : مفعول به محلا منصوب ،

مفتونين : حال از (هم) منصوب به ياء .

واو : حرف عطف ،

ان : از حروف مشبّه بالفعل ،

ى : اسم (إن) محلا منصوب ،

ل : تأكيد ، مزحلقه .

صاحب : خبر إن مرفوع ، هم : مضاف اليه محلا مجرور ،

بالامس : جار و مجرور ، متعلق به صاحب

كما : حرف جر ، ما : اسم موصول ، محلا مجرور ،

انا : مبتدا محلا مرفوع ،

صاحبهم : خبر مرفوع ، هم : مضاف اليه ،

اليوم : ظرف منصوب . جمله ى (انا صاحبهم) صلة ى موصول

• وَاللّٰهِ مَا تَنْقُمُ مِثًا قَرِيْشٍ اِلَّا اَنَّ اللّٰهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ, فَادْخَلْنَاهُمْ فِيْ حَيْرٰنَا, فَكَانُوا

كَمَا قَالَ الْاَوَّلُ:

والله : جار و مجرور متعلق به محذوف (أقسم) ،

ما : حرف نفى ، غير عامل

تنقم : فعل مضارع مرفوع ،

منا : جار و مجرور متعلق به (تنقم) ،

قريش : فاعل و مرفوع ،

الانما والا، ادات حصر ،

ان :از حروف مشبیه بالفعل

الله : اسم (ان) منصوب ،

اختار : فعل ماضی مبنی بر فتح ، فاعل آن (هو) مستتر ،

نا : مفعول به محلا منصوب ،

عليهم : جار و مجرور متعلق به (اختار) مصدر مؤول (اختیارنا) منصوب به نزع خافض در

اصل (لاختیار الله ایانا) بوده .

فاء : حرف عطف ،

ادخلنا : فعل ماضی مبنی بر سکون،نا: فاعل محلا مرفوع، هم : مفعول به محلا منصوب ،

في حيزنا : جار و مجرور ،متعلق به (ادخلناهم) ،نا: مضاف اليه محلا مجرور ،

فاء : حرف عطف ،

كانوا : از افعال ناقصه ، و: ضمير اسم كان محلا مرفوع،

كما : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر ،

قال : فعل ماضی ، مبنی بر فتح

الاول : فاعل مرفوع .

● أَدَمْتُ لِعُمْرِي شُرْبَكَ الْمَحْضَ صَابِحًا وَ أَكَلْتُ بِالزَّبَدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرًا

أدمت : فعل ماضی مبنی بر سکون،ت: فاعل محلا مرفوع،

ل: ابتداء، تأکید

عمر: مبتدا مرفوع تقدیرا ، ی : مضاف اليه ، خبر این مبتدا محذوف تقدیرا (قسمی) ،

شرب : مفعول به منصوب ، ك : مضاف اليه لفظا ، فاعل در معنی ،

المحض : مفعول به برای مصدر (شربك) منصوب،

صابحا : حال از (ك) منصوب .

و: حرف عطف ،

أكل : معطوف بر (شرب) منصوب ، ك : مضاف اليه لفظا ، فاعل در معنی ،

بالزبد : جار و مجرور متعلق به (اكل) ،

المقشّرة : مفعول به منصوب ،

انجیر : صفت برای (المقشورة) منصوب.

• وَ نَحْنُ وَهْبُناكَ الْعِلاءَ وَ لَمْ تَكُنْ عَلِيًّا، وَ حَطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدُ وَ السُّمْرًا

و: حرف استئناف، غیر عامر

نحن: مبتدا محلا مرفوع،

وهبتك: فعل ماضی مبنی بر سکون، نا: فاعل محلا مرفوع، ک: مفعول به اول محلا منصوب،

العلاء: مفعول به دوم، جمله ی (وهبتك) محلا مرفوع خبر،

و: حالیه،

لم: حرف جزم،

تكن: فعل مضارع ناقص مجزوم اسم آن (أنت) مستتر واجب الاستتار،

علیا: خبر (تكن) منصوب، جمله حالیه (لم تكن) محلا منصوب.

و: حرف عطف،

حطنا: فعل ماضی مبنی بر سکون، نا: فاعل محلا مرفوع،

حول: مفعول فيه منصوب، ك: مضاف الیه محلا مجرور،

الجرد: مفعول به منصوب،

و: حرف عطف،

السمر: معطوف به (الجرد) و منصوب، جمله ی (حطنا..) معطوف بر جمله ی (وهبتك..) محلا

مرفوع

ترجمه ی خطبه ۳۳

(به هنگام عزیمت به شهر بصره، جهت جنگ با ناکثین فرمود) (ابن عباس می‌گوید در (سرزمین

ذی قار) خدمت امام رفتم که داشت کفش خود را پینه می‌زد، تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش

چقدر است؟ گفتم بیهی ندارد. فرمود: به خدا سوگند، همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر

شما محبوب تر است مگر اینکه حق را با آن بپا دارم، یا باظلی را دفع نمایم. آنگاه از خیمه بیرون

آمد و برای مردم خطبه خواند) آثار بعثت پیامبر اسلام همانا خداوند هنگامی محمد (ص) را

مبعوث فرمود که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت، و ادعای پیامبری نمی‌کرد، پیامبر

(ص) مردم جاهلی را به جایگاه کرامت انسانی پیش برد و به رستگاری رساند، که سرنیزده هایشان

کندی نپذیرفت و پیروز شدند و جامعه آنان استحکام گرفت. ویژگیهای نظامی و اخلاقی امام علی

(ع) به خدا سوگند! من از پیشتر از لشکر اسلام بودم تا آنجا که صفوف کفر و شرک تار و مار شد، هرگز ناتوان نشدم، و نترسیدم، هم‌اکنون نیز همان راه را می‌روم، پرده باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم. شکوه از فتنه‌گری قریش مرا با قریش چه کار، به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنها جنگیدم، و هم‌اکنون که فریب خورد هاند، با آنها مبارزه می‌کنم، دیروز با آنها زندگی می‌کردم و امروز نیز گرفتار آنها می‌باشم. به خدا سوگند! قریش از ما انتقام نمی‌گیرد جز به آن علت که خداوند ما را از میان آنان برگزیده و گرامی داشت، ما هم آنان را در زندگی خود پذیرفتیم، پس چنان بودند که شاعر گفته است. (به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر صاف نوشیدی. و سرشیر و خرمای بی‌هسته خوردی. ما این مقام و عظمت را به تو بخشیدیم در حالی که بلند مرتبت نبودی و در اطراف تو با سواران خود تا صبح نگهبانی دادیم و تو را حفظ کردیم

ومن خطبة له عليه السلام: 34

في استنفار الناس إلي الشام بعد فراغه من امر الخوارج
 وفيها يتأفف بالناس، وينصح لهم بطريق السداد
 أف لكم! لقد سئمت عتابكم! أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة عوضاً؟ وبالدل من العز خلفاً؟ إذا
 دعوتكم إلي جهاد عدوكم دارت أعينكم، كأتكم من الموت في غمرة، ومن الدهول في سكرة، يرتج
 عليكم حوارى فتعمهون، فكان قلوبكم مالوسة، فأنتم لا تعقلون. ما أنتم لي بيقية سحيس الليالي، وما
 أنتم بركن يمال بكم، ولا زوافر عز يفقر إليكم. ما أنتم إلا كابل ضلّ رعاتها، فكلما جمعت من
 جانب انتشرت من آخر، لبس - لعمر الله - سغر نار الحرب أنتم! تكادون ولا تكيدون، وتنتقص
 أصرافكم فلا تمنعصون؛ لا ينام عنكم وأنتم في غفلة ساهون، غلب والله المتخاذلون! وأيم الله إنني
 لأضن بكم أن لو حمس الوغي، واستحر الموت، قد انفرجتم عن ابن أبي طالب انفراج الرأس. والله إن
 امرأ يمكنه عدوه من نفسه يعرق لحمه، ويهشم عظمه، ويفري جلده، لعظيم عجزه، ضعيف ماضمت
 عليه جوانح صدره. أنت فكن ذاك إن شئت، فأما أنا فوالله دون أن أعطي ذلك ضرباً بالمشرقية
 تطير منه فرأش الهام، وتطيح السواعد والأقدام، ويفعل الله بعد ذلك ما يشاء.

طريق السداد

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكَ عَلَيَّ: فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّ، وَتَعْيِينُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْتَمِرُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالتَّوْفَاءُ بِالنَّبِيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْئِدِ وَنَعْيِبِ، وَالْبَجِيْبَةُ حِيْنَ أَدْعُوكُمْ، وَالصَّاعَةُ حِيْنَ أَمْرُكُمْ.

شرح المفردات: ٣٤

أَفَى: اسم فعل مضارع بمعنى اتضجر، مبنى على الكسر: اسم فعل مضارع به معنای ناراحت می شوم. أَفٌ لَكُمْ: نفرین بر شما.

سَمْتٌ - : مللت، ضجرت: دلتنگ شدم، خسته شدم.

العتاب: اللوم، الإنكار عليه بشيء من فعله: سرزنش کردن، اعتراض به رفتاری، مصدر فعل عاتب، مثل دافع، دفاع.

انعوض: البديل، الخلف: جای گزین

خَلْفًا: عوضاً، بدلاً: جای گزین، از فعل خَلَفَ

ذَارَتْ أُعْيُنُكُمْ: : اضطربت من انزعاج: چشمتان از ترس گرد شد. دار: دوران

الغمرة: الشدة، الستر: شدت، پوشاندن، فراگرفتن

الذهول: النسيان، انغياب عن الرشد: فراموش کردن، غفلت مصدر فعل ذهل -.

السكر: ضد الصحو، السكر من الموت والنوم، شدته: مستی ضد هوشیاری، شدت مرگ

وشدت خواب، فعلة، مصدر مرة از فعل سَكِرَ -

يُرْتَج: يغلق: بسته می شود. فعل مضارع مجهول. از فعل رَجَّحَ.

الحوار: و بالكسر، المحاوره: گفت و شنود.

تعمهون: تترددون في الضلال، من عمه تحير و تردد: در گمراهی درجا می زنید، متردد و متحیر شد

. فعل مضارع از عمه -.

مأنوسة: المجنون، اختلط عقله: دیوانه، دیوانه شد، اسم مفعول من ألس -

سجيس الليلي: أبدا، مدى الليلي: مادامی که شب تاریک است، از فعل سجس -

يمال: يعدل: روی آورده میشود، فعل مجهول از مال -

زوافر: جمع زافرة، و زوافر الرجل: أنصاره و عشيرته: یاران و قومه و قبيله

رعة: جمع الراعي مثل، قضاة جمع القاضي، كل من ولي أمر قوم: چوپانان، سر پرستان. اسم فاعل

از رعى -.

السَّعْر : جمع ساعر، موقد النار: برافروزنده ی آتش، از فعل سَعَرَ - .
تَكَادُونَ : تَخَدَعُونَ و يَمْكُرُ بَكُمْ : فریفته می شوید ، گول می خورید . فعل مجهول از كَادَ - كِيدًا :
فریب داد .
تَمْتَعُونَ : تَغْضَبُونَ، تَأْنِفُونَ : خشمگین می شوید ، متکبر می شوید .
سَاهُونَ : غَافِلُونَ : غافل می باشید، اسم فاعل از فعل سَهَا - .
الْمُتَخَذِلُونَ : الَّذِينَ لَا يَنْصُرُ أَحَدَهُمُ الْآخَرَ، خَذَلَهُ، تَرَكَ نَصْرَتَهُ وَمَعُونَتَهُ : کسانی که به هم کمک نمی
کنند . او را یاری و کمک نکرد
حَمَسَ - : اَشْتَدَّ : شدت پیدا کرد .
الْوَعْيُ : الحرب، اختلاط الأصوات والجلبة، أطلقَ على الحرب لما فيها من اختلاط الأصوات
: جنگ، هم همه ، سرو صدا . این کلمه به معنی جنگ آمده است ، به خاطر این که در جنگ سرو
صدا و هم همه است .
اسْتَحْرَ : صار حارًا أو شديدًا ، غاية شدته، استحرَّ الموت: گرمی شدت پیدا کرد، به اوج شدت رسید .
، جنگ شدت یافت، کشته ها زیاد شدند .
انْفَرَجْتُمْ : انْفَتَحْتُمْ، انْكَشَفْتُمْ، ذَهَبْتُمْ : جدا شدید، پراکنده شدید، رفتید . الانفراج بين الشينين : فاصله میان
دو چیز .
يعرق اللحم : يأكله و لم يبق شيئاً على العظم: گوشت را می خورد و روی استخوان چیزی باقی
نمی گذارد
يهشم : يكسر : می شکند ، خرد می کند . هشيم: خرد شده
يفري الشيء: يمزقه، يقطعه و يشقه : پاره می کند ، می درد .
الجوانح: جمع جانحة، الأضلاع: دنده های سینه .
المشرفية : السيوف المنسوبة الى مشارف اليمن : شمشیرهای منسوب به شهرهای اطراف یمن .
شمشیرها تیز و برنده
فراش الهام : العظام الرقيقة التي تلي القحف : ، استخوان های نازک که زیر استخوان کاسه سر
نهفته است ..
تطيح : تسقط : می افتد . از فعل طاح -
الفی: الخراج، بیت مال المسلمین: خراج، آنچه در بیت المال است .

الاعراب (٣٤)

• أَفْ لَكُمْ ! لَقَدْ سَمِعْتُ عِتَابَكُمْ ! أَرْضِيئُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا؟ وَبِالذَّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَفَفًا؟

أف : اسم فعل مضارع، مبنى بر كسر ، محلا مرفوع ، مبتدا ، فاعل أن ضمير مستتر (انا) ، واجب الاستتار ، جانشین خبر ، (وگفته شده است كه ، أف ، محلى از اعراب ندارد) (فى ضلال نهج البلاغه ج ١ ص ٢٢٥)

لكم : جار و مجرور ، متعلق به (أف) ،

لقد : لام تأكيد . قد : حرف تحقيق ،

سمعت : فعل ماضى، مبنى بر سکون، ت: فاعل در محل رفع ،

عتابكم : منقول به منصوب ، كم : ضمير متصل در محل جر ، مضاف اليه .

أ: حرف استفهام ، غير عامل

رضيئتم : فعل ماضى، مبنى بر سکون ، تم: فاعل در محل رفع ،

بالحياة : جار و مجرور ، متعلق به (رضيئتم) ،

الدنيا : صفت برای (حياة) تقدیرا مجرور ،

من الآخرة : جار و مجرور متعلق به (رضيئتم) ،

عوضًا : تمييز منصوب ،

و: حرف عطف ،

بالذل : جار و مجرور متعلق به (رضيئتم) ،

من العز : جار و مجرور متعلق به (رضيئتم)

خففا : تمييز منصوب .

• إِذَا دَعَوْتَكُمْ إِلَىٰ جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ ، كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي عَمْرَةٍ ، وَمِنْ

الدُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ ،

إذا: ظرف زمان متضمن معنای شرط ، محلا منصوب ،

دعوتكم : فعل ماضى، مبنى بر سکون، ت: فاعل در محل رفع ، كم : ضمير متصل، مفعول به ،

محلا منصوب، جمله (دعوتكم) ، مضاف اليه، برای (إذا) محلا مجرور ،

الی جهاد : جار و مجرور متعلق به (دعوتکم) ،
 عدوکم : مضاف الیه مجرور ، کم : ضمیر متصل، مضاف الیه ، محلا مجرور ،
 دارت : فعل ماضی، مبنی بر فتح ، جواب شرط
 اعینکم : فاعل مرفوع ، کم : ضمیر متصل، مضاف الیه ، محلا مجرور .
 کان : از حروف مشبیه بالفعل ، کم : اسم کان ، محلا منصوب .
 من الموت : جار و مجرور متعلق به غمرة ،
 فی غمرة : جار و مجرور متعلق به محذوف خبر برای (کان) ،
 و: حرف عطف ،

من الذهول : جار و مجرور متعلق به سكرة ،
 فی سكرة : جار و مجرور متعلق به محذوف، معطوف بر (فی غمرة من الموت) .
 • **يُرْتَجَّ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فِتْنَمَهُونَ، فَكَانَ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةً، فَانْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ.**

یرتج : فعل مضارع مجهول ، مرفوع
 علیکم : جار و مجرور متعلق به (یرتج) ،
 حواری : نایب فاعل ، تقدیرا مرفوع ، ی : مضاف الیه ، محلا مجرور ،
 ف : حرف عطف ،
 تعمهون : فعل مضارع ، مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلا مرفوع .

فَ: حرف عطف

كَانَ: از حروف مشبیه بالفعل

قُلُوبِكُمْ: اسم (كان) منصوب، کم: مضاف الیه ، محلا مجرور

مَالُوسَةً: خبر (كان) مرفوع

فَ: حرف عطف

أَنْتُمْ: مبتدا ، محلا مرفوع .

لَا: حرف نفی، غیر عامل

تَعْقِلُونَ: فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: ضمیر متصل ، در محل رفع فاعل. جمله ی (لا تعقلون) در محل رفع خبر أنتم.

• مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ النَّيَالِي. وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يَمَالُ بِكُمْ، وَلَا زَوَافِرُ عَزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ.

ما: از حروف شبیه به لیس ،

انتُم: اسم ما ، محلا مرفوع

لی: جاز و مجرور متعلق به (ثقة) ،

ب: حرف جر زائد ،

• يجوز اقتران خبر ما بالباء الزائدة، (مبادئ العربية ج ٤؛ ص ٢١٧)

ثقة: خبر ما ، مجرور لفظاً ، منصوب محلا ،

سجيس: ظرف زمان، مفعول فيه منصوب ،

النَيَالِي: مضاف اليه تقديرًا مجرور .

و: حرف عطف

ما: از حروف شبیه به لیس ،

انتُم: اسم ما ، محلا مرفوع ،

ب: حرف جر ، زائد ،

رکن: خبر ما ، مجرور لفظاً ، منصوب محلا ،

يمالُ: فعل مضارع، مجهول، مرفوع ،

بكم: جاز و مجرور شبه جمله ، نایب فاعل ، محلا مرفوع ،

و: حرف عطف ،

لا: حرف نفی

زوافر: خبر برای (انتُم) مرفوع

عزّ: مضاف اليه ، مجرور .

يُفْتَقَرُ: فعل مضارع، مجهول، مرفوع

إِلَيْكُمْ: جاز و مجرور، متعلق به (يُفْتَقَرُ)، در محل رفع نائب فاعل، جمله ی (يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ).

(در محل رفع، نعت برای (زوافر عزّ))

• مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٌ ضَلَّ رُعَاتُهَا، فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ، لِبَنَسٍ -

لِعَمْرٍ اللَّهُ - سَعُرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ!

ما : نافیہ، شبیہ به لیس، مهمله، غیر عامل، چون (إلا) بر سر خبر آن آمده است.

انتم : مبتدا محلا مرفوع ،

إلا : ادات استثناء ،

کابل : جار و مجرور متعلق به محذوف ، خبر ، در محل رفع

ضل : فعل ماضی ، مبنی بر فتح.

رعایاها : فاعل مرفوع ، بها : مضاف الیه ، مجرور محلا . جمله (ضل رعایاها) محلا مجرور نعت برای ایل .

ف : حرف عطف ،

کما : اسم شرط غیر جازم ، مفعول فیه منصوب ،

جمعت : فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح . نایب فاعل آن (هی) به (ایل) برمی گردد ،

من جانب : جار و مجرور متعلق به جمعت ، (جمعت) فعل شرط

انتشرت : فعل ماضی، مبنی بر فتح . فاعل آن (هی) ،

من آخر : جار و مجرور متعلق به (انتشرت) . (انتشرت) جواب شرط

لام : جواب قسم ،

بنس : از افعال ذم ،

ل : حرف تأکید، غیر عامل ، عمر : مبتدا مرفوع ،

الله : مضاف الیه مجرور ، خبر، محذوف تقدیر آن (لعمر الله قسمی) است ،

سعر : فاعل فعل ذم ، مرفوع ،

نار : مضاف الیه مجرور ،

الحرب : مضاف الیه مجرور ،

انتم : مخصوص به ذم ، مرفوع، خبر برای مبتدای محذوف، تقدیر آن (هم انتم

(یا) انتم، مبتدا، و جمله ی، لبس..خبر)

• تُكَادُونَ وَلَا تُكِيدُونَ، وَتُنْقِصُ أَطْرَافَكُمْ فَلَا تَمْتَعِضُونَ؛ لَا يَنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي

عَقْلَةٍ سَاهُونَ، غَلِبَ وَاللَّهُ الْمُتَخَازِلُونَ!

تکادون : فعل مضارع مجهول، مرفوع به ثبوت نون ، و : نایب فاعل مرفوع محلا ،

و : حرف عطف ،

لا: حرف نفی ، تکیدون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون ، و: فاعل محلا مرفوع ،
و: حرف عطف ،

تنتقص : فعل مضارع مجهول، مرفوع ،

أضرافکم: نایب فاعل مرفوع ، کم : مضاف الیه محلا مجرور ،

ف: حرف عطف ،

تمتعضون : فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون، و: فاعل محلا مرفوع .

لا: حرف نفی، غیر عامل

ینذم: فعل مضارع مجهول، مرفوع

عنکم: جاز و مجرور، در محل رفع نائب فاعل

و: حالیه، غیر عامل

أنتم: مبتدا محلا مرفوع

فی غفلة: جاز و مجرور، متعلق به (سأهون)

سأهون: خبر مرفوع

غلب: فعل ماضی مبنی بر فتح ،

والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم) ،

المتخاذلون : فاعل مرفوع به (واو) .

• وَأَيُّمَ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنَّ لَوْ حَمِسَ الْوَعْيِ، وَأَسْتَحَرَّ الْمَوْتَ، قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ

انْفِرَاجِ الرَّأْسِ

و: حرف استئناف ،

ایم : مبتدای مرفوع ،

الله : مضاف الیه مجرور ، خبر مبتدا، محذوف و جوابا (قسمی) .

ان : از حروف مشبیه بالفعل ، ی : اسم آن محلا منصوب ،

ل: لام تأکید، مزحلقة ، أظن : از افعال قلوب مضارع مرفوع ، فاعل آن (أنا) مستتر و جمله (

أظن) ، محلا مرفوع خبر (ان) ،

بکم : جاز و مجرور متعلق به (أظن) ،

ان : مخففه از (أن) ، اسم آن ضمیر شأن محذوف ،

❖ وَإِنْ تُخَفَّفَ أَنْ فَاسْمُهَا اسْتَكَنَّ وَإِنْ خَبِرَ اجْعَلْ جُمْلَةً مِنْ بَعْدِ أَنْ

إذا خُففت أن بقيت على عملها، لكن لا يكون اسمها إلا ضمير الشأن محذوفاً، وخبرها لا يكون إلا جملة (شرح ابن عقيل: ٣٨٣/١)

لو: حرف شرط غير جازم،

حمس: فعل ماضى مبني بر فتح، فعل شرط

الوغي: فاعل تقديرأ مرفوع،

و: حرف عطف،

استحر: فعل ماضى مبني بر فتح، معطوف بر (حمس)

الموت: فاعل مرفوع.

قد: حرف تحقيق،

انفرجتم: فعل ماضى مبني بر سكون، تم: فاعل محلاً مرفوع، جواب شرط

عن ابن: جار و مجرور متعلق به (انفرجتم)،

ابى: مضاف اليه مجرور به ياء،

طالب: مضاف اليه مجرور،

انفراج: مفعول مطلق منصوب،

الراس: مضاف اليه مجرور، جمله شرط و جواب آن به جای دو مفعول (اظن) است

• وَاللَّهِ إِنَّ امْرَأً يُمْكِنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَغْرُقُ لَحْمَهُ، وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ، وَيَقْرِي جِلْدَهُ،

لِعَظِيمٍ عَجْزُهُ، ضَعِيفٌ مَاضَمْتُ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ

والله: جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم)

إن: از حروف مشبهه بالفعل،

امراً: اسم إن منصوب،

يُمكِنُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر (هو)،

عَدُوُّ: مفعول به منصوب، هـ: مضاف اليه محلاً مجرور،

مِنْ نَفْسِهِ: جار و مجرور متعلق به (يُمكِنُ)، هـ: مضاف اليه محلاً مجرور، جمله (يُمكِنُ ...

محلاً منصوب نعت برای (امراً)،

يَغْرُقُ: فعل مضارع مرفوع، فاعل آن ضمير مستتر (هو)،

لَحْمَهُ: مفعول به منصوب، هـ: مضاف اليه، جمله (يغرق ...) محلاً منصوب

و: حرف عطف .

يهشم : فعل مضارع مرفوع ، فاعل أن ضمير مستتر (هو) .

عظمه : مفعول به منصوب ، هـ : مضاف إليه محلاً منصوب ،

و: حرف عطف ،

يفري : فعل مضارع تقدير مرفوع ، فاعل أن ضمير مستتر (هو) ،

جلده : مفعول به منصوب ، هـ : مضاف إليه محلاً منصوب، جمله ی (يفري) معطوف به جمله

حاليه قبل (يعرق) در محل نصب ،

ن : مزحلقة ، لام تأكيد ،

عظيم : خبر، (ان امرأ) ، مرفوع ،

عجزه : فاعل شبه فعل (عظيم) مرفوع ، د : مضاف إليه محلاً منصوب .

ضعيف : خبر دوم (ان امرأ) مرفوع .

ما : اسم موصول، فاعل برای شبه فعل (ضعيف) محلاً مرفوع، يا ما مصدریه ، مصدر

مؤول، فاعل (ضعيف)

ضمت : فعل ماضی مجهول، مبنی بر فتح ،

عليه : جار و مجرور متعلق به (ضمت) ،

جوانح : نایب فاعل مرفوع ،

صدره : مضاف إليه مجرور ، هـ : مضاف إليه محلاً مجرور .

• أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبٌ بِالْمَشْرِفِيَّةِ

تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ، وَتَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَقْدَامُ، وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ.

انت : مبتدا محلاً مرفوع ،

فاء : زائده ،

❖ الفاء الزائدة فهي على ضربان: أحدهما ، الفاء الداخلة على خبر المبتدأ، إذا تضمن معنى

الشرط؛ والثاني، التي دخولها في الكلام كخروجها، نحو: أنت فانظر، لأي ذاك تصير (الجنى

الداني في حروف المعاني: ٧٠)

كن : از افعال ناقصه، فعل امر، مبنی بر سکون ، اسم أن (انت) مستتر، واجب الاستتار ،

ذاك : خبر (كن) محلاً منصوب ، جمله ی (كن ذلك) خبر (أنت) محلاً مرفوع ،

ان : از ادوات شرط ، جازم
 شنت : فعل ماضی مبنی بر سکون ، محلا مجزوم ، ت : فاعل محلا مرفوع ، فعل شرط ، جواب
 شرط محذوف (کن ذاک) .
 فاء : حرف عطف ،
 اما : حرف شرط و تفصیل ،
 انا : مبتدا محلا مرفوع ،
 فاء : حرف جواب ،
 والله : جار و مجرور متعلق به فعل محذوف (أقسم) ،
 دون : ظرف ، مفعول فيه منصوب ،
 أن : حرف نصب ،
 أعطی : فعل مضارع منصوب ، فاعل آن (انا) مستتر ، مصدر مؤول آن (اعطی) ، مضاف
 اليه (دون) ، محلا مجرور ،
 ذلك : مفعول به دوم محلا منصوب ، مفعول اول (اعطی) محذوف در اصل (اعطيهم ذلك
) بوده ،
 ضرب : خبر (أنا) مرفوع ، به معنی ، ضارب
 بالمشرفية : جار و مجرور متعلق به (ضرب) .
 تطير : فعل مضارع مرفوع ،
 منه : جار و مجرور متعلق به تطير ، جمله (تطير منه ...) محلا مرفوع ، نعت برای (ضرب) ،
 قرأش : فاعل و مرفوع
 الهام : مضاف اليه مجرور
 و : حرف عطف ،
 تطيح : فعل مضارع مرفوع ،
 السواعد : فاعل مرفوع ،
 و : حرف عطف ،
 الاقدام : معطوف به السواعد ، مرفوع .
 و : حرف استئناف ،
 يفعل : فعل مضارع مرفوع ،

نشأ : فاعل مرفوع ،

بعد : مفعول فيه منصوب ،

ذلت : مضاف إليه محلاً مجرور .

ما : اسم موصول ، مفعول به ، محلاً منصوب ،

يشاء : فعل مضارع مرفوع ، فاعل ضمير مستتر (هو) وجملة (يشاء) صلة ي موصول .

• أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيُنِّكُمْ عَلَيْنُكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا

أَيُّهَا: أي: منادا مبني بر ضم، ها حرف تنبيه

النَّاسُ: عطف بيان، مرفوع

إِنَّ: از حروف مشبیه بالفعل

لِي: جار ومجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم

عَلَيْكُمْ: جار ومجرور متعلق به (حقاً)

حَقًّا: اسم إن، منصوب

وَلَكُمْ: واو: حرف عطف، لكم: جار ومجرور، عطف بر (لي)، خبر مقدم

عَلَيَّ: جار ومجرور متعلق به (حقاً)

حَقٌّ: مبتدأ مؤخر، مرفوع

فَأَمَّا: حرف عطف، أمّا: حرف شرط و تفصيل

حَقُّكُمْ: مبتدأ مرفوع، كم: مضاف إليه محلاً مجرور

عَلَيَّ: جار ومجرور متعلق به (علي)

فَالنَّصِيحَةُ: ف: در جواب شرط، النصيحة: خبر مرفوع

لَكُمْ: جار ومجرور متعلق به (النصيحة)

وَتَوْفِيرُ: معطوف به (النصيحة) مرفوع

فَيُنِّكُمْ: مضاف إليه مجرور، كم: مضاف إليه مجرور محلاً

عَلَيْنُكُمْ: جار ومجرور متعلق به (توفير)

وَتَعْلِيمُكُمْ: عطف بر (توفير) مرفوع، كم: مضاف إليه مجرور محلاً

كَيْلًا: كي: حرف مصدرى، ناصب فعل مضارع، لا: حرف نفي

تَجْهَلُوا : فعل مضارع منصوب به حذف نون، واو: فاعل در محل رفع
 وَتَأْتِيكُمْ : عطف بر (تعليمكم) مرفوع، كم: مضاف اليه مجرور محلا
 كَيْمًا : كي: حرف مصدرى، ناصب فعل مضارع، ما: حرف نفي
 تَعْلَمُوا : فعل مضارع منصوب به حذف نون، واو: فاعل در محل رفع

• وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةَ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةَ حِينَ أَدْعُوكُمْ،
 وَالطَّاعَةَ حِينَ أَمُرُكُمْ.

و: حرف عطف

أَمَّا: حرف شرط وتفصيل

حَقِّي: مبتدأ، مرفوع تقديرًا، ي: مضاف اليه محلا مجرور

عَلَيْكُمْ: جار ومجرور متعلق به

فَ: حرف، در جواب أَمَّا

الْوَفَاءُ: خبر مرفوع

بِالْبَيْعَةِ: جار ومجرور متعلق به (الوفاء)

وَالنَّصِيحَةَ: عطف بر (الوفاء) مرفوع

فِي الْمَشْهَدِ: جار ومجرور متعلق به (النصيحة)

وَالْمَغِيبِ: عطف بر (المشهد) مجرور

وَالْإِجَابَةَ: عطف بر (النصيحة)

حِينَ: ظرف منصوب،

❖ وَقَبْلَ فِعْلٍ مُعْرَبٍ أَوْ مُبْتَدَأٍ أَعْرَبَ.....

حين: ظرف زمان، إذا أضيف إلى جملة صدرها معرب، (فعل مضارع) يكون معرباً (شرح ابن

عقيل: ۵۸/۲، الشوارد النحوية: ۲۸۲)

أَدْعُوكُمْ: فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمير مستتر (أنا) واجب الاستتار، كم: مفعول به محلا

منصوب، جمله ی (ادعوكم) در محل جر مضاف اليه برای (حين)

وَالطَّاعَةَ: عطف بر (الإجابة) مرفوع

حِينَ: ظرف منصوب،

أمرُكمُ : فعل مضارع مرفوع، فاعل ضمير مستتر (أن) واجب الاستتار، كم: مفعول به محلا منصوب، جمله ی (أمرکم) در محل جر مضاف الیه برای (حین)

ترجمه ی خطبه ۳ :

نکوهش از سستی و نافرمانی کوفیان نفرین بر شما کوفیان! که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم، آیا بجای زندگی جاویدان قیامت به زندگی زودگذر دنیا رضایت دادید؟ و بجای عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را انتخاب کردید؟ شما را به جهاد با دشمنان دعوت می‌کنم، چشمتان از ترس در کاسه می‌گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسانهای مست از خود بیگانه‌شده، حیران و سرگردانید، گویا عقلهای خود را از دست داده و درک نمی‌کنید، من دیگر هیچگاه به شما اطمینان ندارم، و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم، شما یاران شرافتمندی نیستید که کسی به سوی شما دست دراز کند. به شتران بی‌ساریان می‌مانید که هرگاه از یک طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید. عقل عقب ماندگی مردم کوفه به خدا سوگند! شما بد وسیله‌ای برای افروختن آتش جنگ هستید شما را فریب می‌دهند اما فریب دادن نمی‌دانید، سرزمین شما را بیپایی می‌گیرند و شما پروا ندارید، چشم دشمن برای حمله شما خواب ندارد ولی شما در غفلت بسر می‌برید، به خدا سوگند! شکست برای کسانی است که دست از یاری یکدیگر می‌کشند، سوگند به خدا! اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را در بر گیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراکنده می‌شوید. به خدا سوگند! کسی که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند که گوشتش را بخورد، و استخوانش را بشکند، و پوستش را جدا سازد، عجز و ناتوانی او بسیار بزرگ و قلب او بسیار کوچک و ناتوان است. تو اگر می‌خواهی اینگونه باش، اما من، به خدا سوگند از پای ننشینم و قبل از آنکه دشمن فرصت یابد با شمشیر آب دیده چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سرش را بپراکند، و بازوها و قدمهایش جدا گردد و از آن پس خدا هر چه خواهد انجام دهد.

حقوق متقابل مردم و رهبری ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب‌شده است، حق شما بر من، آنکه از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید، و اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید

منابع وما خذ

- ابن أبي الحديد، عز الدين: شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد ابو الفضل إبراهيم ، الطبعة الأولى ، أوفست دار الكتب العربية ، مصر ، ١٣٧٨ هـ
- ابن عقيل، عبد الله : شرح ابن عقيل، تحقيق محمد محي الدين عبد الحميد، الطبعة الرابعة عشرة ، مطبعة السعادة، مصر، ١٣٨٤ هـ
- ابن هشام، عبد الله: مغني اللبيب ، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ هـ
- الأحمدى، موسى بن محمد بن الملياني: معجم الأفعال المتعدية بحرف ، الطبعة الثالثة ، دار العلم للملايين ، بيروت، ١٩٨٦ م

- الإرابلي، علاء الدين بن علي : جواهر الأدب في معرفة كلام العرب ،تحقيق الدكتور إميل بديع يعقوب ، الطبعة الأولى ،بيروت، ١٤١٢ هـ
- أنيس، إبراهيم :المعجم الوسيط ،الطبعة الثانية ، افسس انتشارات ناصر خسرو، طهران
- :المعجم الوجيز ، الطبعة العاشرة ،مجمع اللغة العربية ،القاهرة ، ١٤١٠ هـ
- البحراني،ميثد بن علي:شرح نهج البلاغة،الطبعة الثانية ،نشر الكتاب ،بيروت ، ١٣٦٢ هـ
- انتستري ، محمد تقى : بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة ، چاپ اول ، انتشارات امير كبير ، تهران ، ١٣٧٦ هـ.ش
- جعفري،محمد تقى: ترجمه وتفسير نهج البلاغه ،چاپ اول،دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، تهران ، ١٣٥٧ هـ.ش
- الحسيني الخطيب،السيد عبد الزهراء:مصادر نهج البلاغة ،الطبعة الرابعة،دار الزهراء ،بيروت، ١٤٠٩ هـ
- انخوني،حبيب الله: منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة،مصحح سيد ابراهيم ميانجى، چاپ چهارم، المكتبة الإسلامية،تهران ، ١٣٥٨ هـ.ش
- دشتى،محمد:ترجمه نهج البلاغة ،چاپ دوم،انتشارات ارم، قم، ١٣٨٢ هـ.ش
- دشتى،محمد،و محمد كاظم محمدى :المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغة،چاپ دوم،نشر امام على (ع) ،قم، ١٣٦٩ هـ.ش
- الزمخشري،محمود ابن عمر: اساس البلاغة ، تحقيق عبد انرحيم محمود ،افسس ايران،دفتر تبليغات اسلامى ،قم
- السيوطي،عبد الرحمن : المزهري في علوم اللغة وأنواعها ،تحقيق محمد احمد جاد المولى ،دار الجيل ، بيروت،
- الشرتوني،رشيد : مبادئ العربية ، الطبعة الحادية عشرة ،المطبعة الكاثوليكية ،بيروت، ١٩٦٥ م
- شراب،محمد محمد حسن : معجم الشوارد النحوية ، الطبعة الأولى ،دار المأمون للتراث، دمشق ١٤١١ هـ
- شمس الدين،محمد مهدي:دراسات في نهج البلاغة ، الطبعة الرابعة ، المؤسسة الدولية للدراسات وانشر ، بيروت ، ١٤٢٢ هـ
- الصانح،الدكتور صبحي:نهج البلاغة،افسس ايران،البحوث الإسلامية،قم، ١٣٩٥ هـ

- عبده، محمد: شرح نهج البلاغة، تحقيق محمد أحمد عاشور، الطبعة الأولى، دار ومضابع الشعب، القاهرة، ١٣٨٨هـ
- العطاردي، الشيخ عزيز الله : شرح نهج البلاغة (لشارح محقق من أعلام القرن الثامن)، الطبعة الأولى، بنياد نهج البلاغة، طهران، ١٣٧٥هـ.ش
- الفيروز ابادي، محمد بن يعقوب : القاموس، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥هـ
- المحمودي، الشيخ محمد باقر: نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، الطبعة الأولى، دار التعارف، بيروت، ١٣٩٧هـ
- المرادي، الحسن بن قاسم : الجنى الداني في حروف المعاني، تحقيق الدكتور فخر الدين قباوة، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٣هـ
- المصطفوي، السيد جواد: الكاشف عن الفاظ نهج البلاغة، الطبعة الثانية، دار الكتب الإسلامية، طهران، ١٣٩٥هـ
- المطهري، مرتضى: في رحاب نهج البلاغة، ترجمة هادي اليوسفي، الطبعة الثانية، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠هـ
- معروف، الدكتور نايف : المعجم الوسيط في الإعراب، الطبعة الثانية، دار النفائس، بيروت، ١٤١٢هـ
- معلوف، لويس : المنجد في اللغة والأعلام، الطبعة الحادية والعشرون، دار المشرق، بيروت، ١٩٧٣م
- مغنية، محمد جواد : في ظلال نهج البلاغة، الطبعة الأولى، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٧٢م
- الموسوي، السيد عباس : شرح نهج البلاغة، الطبعة الأولى، دار الرسول الأكرم، بيروت، ١٤١٨هـ